

هو الله العلي الاعلى
يَعْرِفُ اللهُ تَعَالَى لِحُبِّهِ الْكَرِيمِ؛ الْأَيُّمَةُ الْمُهَيِّدِينَ وَاتِّبَاعَهُمُ الْمُتَهَيِّدِينَ، وَيُبَشِّرُهُمْ
خداوند به پیامبر اعظم ﷺ ائمه مهیدین و پیروان مهیدین شان را معرفی نموده و بشارتشان می دهد:
وَالَّذِينَ آجَتَنَّبُوا الظُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا، وَأَتَابُوا إِلَى اللَّهِ، لَهُمُ الْبُشْرَى،
فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ، وَأُولَئِكَ هُمُ الْأَلْبَابُ

گاهنامه

بررسی

برای آگاهی و تبادل و فکر کردن، محیط و افراد و امکانات و موانع را شناختن، و برای رسیدن به مقصد اعلی تلاش نمودن

آغاز این بررسیها مربوط به سال 1398 هجری قمری و در دوران طاغوت بود که مطالب با استماع رادیوهای مختلف و اخبار شفاهی و ارتباطات مؤمنان مبارز داخل و خارج ایران (از افغانستان و پاکستان و هندوستان تا خلیج و عراق و لبنان و اروپا و آمریکا) بدست می آمد و بطور شفاهی در جلسات همراهان تبادل می کردید، بعد از بیروزی انقلاب اسلامی و شروع دوران یاقوت، امکانات جمهوری اسلامی و بولتنهای محرمانه و رسمی افزون بر رسانه های عمومی هم به بشتوانه این بررسیها افزوده شد، سپس با آمدن اینترنت و وسعت گستره بررسیها و امکان ارسال ایمیل این بررسیها برای برخی از اهل مطالعه تبادل مطالعاتی انجام می شد،

تا به امروز، که این برنامه چهل ساله شده است، والحمدلله رب العالمین همچنانکه در عناوین و توضیحات آمده است؛ هدف آگاهی از احوال زمان و انجام مسؤولیت در برابر آن بوده است، و عدم محاصره خبری و تسلط جو رسانه ای توسط جریانی خاص؛ و اطلاع هرچه وسیعتر و فارغ از ایزوله حزبی یا حکومتی می باشد. همانطور که اشاره شده نقل و مطالعه برخی گزارشها خصوصا از منابع غیر خودی و با ادبیات خودشان؛ صرفا برای احاطه کافی بر نبض جریانها و فارغ از دسته بندیها می باشد.

فرستادن گزارشی علامت تایید کلیات چه برسد جزئیات آن یا تعبیرات آن نیست، و صرفا جهت اطلاع از فضا و محیط می باشد،

فرصتی هم برای تصحیح یا بازنویسی متن آنها یا تعلیقه نویسی بر همه گزارشها و همه فقرات آن نیست، ارسال مطالب صرفا برای بررسی و آگاهی و تأمل و تفکر و شناخت محیط و افراد و امکانات و موانع و انگیزه کافی جهت تلاش برانمقصد اعلی است،

اگر می بینید که رویکرد مناسب فوق را نداشته از ما بخواهید تا برایتان دیگر ارسال نکنیم و مطالب آنرا برای دیگری که به غیر مقصود برداشت می کند نقل نکرده و ارسال هم نکنید (وتعیهها اذن واعیه).

کسانی که این گزارشها را بررسی می کنند؛ از افتادن به دسته بندیها برهیز کنند و بر محور تعالیم الهی:

- 1- ابتدا اجتناب از طاغوت و عبادت و پیروی و التزام به آن کنند.
- 2- توجه عمیق و با تمام وجود به درگاه و مسیر الهی بنمایند.
- 3- در بررسیها هرچه بیشتر بشنوند و بخوانند، و بهترینش را که در چهارچوب تعالیم مکتب وحی است پیروی کنند.

اگر مناسب دیدند مطلبی را در اختیار کسی بگذارند، رعایت ظرفیت طرف مقابل و عدم سوء برداشت او را بنموده، و مطلب را بدون انتساب به کسی یا شخصی یا مرکزی یا عنوانی در اختیارش بگذارند؛

15 صفر

1439

نامه مطهری خطاب دو فقیه شورای نگهبان

با بیانیه های شورای نگهبان سنگ روی سنگ بند نمی شود!

علی مطهری در اعتراض و انتقاد از تصمیم شورای نگهبان مبنی بر جلوگیری از حضور یک عضو منتخب و زرتشتی شهر یزد در شورای این شهر نامه‌ای به دو فقیه این شورا نوشت. او نامه خود را خطاب به آیت‌الله یزدی و آیت‌الله مدرسی بعنوان فقهای شورای نگهبان نوشت. نام بردن از این دو به معنای آنست که آنها مبتکر مصوبه شورای نگهبان بوده‌اند تا جلوی حضور عضو زرتشتی شورای شهر یزد را که چهار سال در همین شورا بود و یکبار دیگر مردم برای 4 سال دیگر به وی رای داده‌اند بگیرند. البته آن عضو شورای شهر "سپنتا" همچنان در ادامه 4 سال اول عضویت در شورای شهر یزد، در شورا حضور می‌یابد.

مطهری خطاب به آن دو فقیه شورای نگهبان نوشت:

درباره لغو عضویت آقای سپنتا نیکنام، عضو زرتشتی شورای شهر یزد، چند دلیل آورده‌اید که مخدوش به نظر می‌رسد. در بیان دلیل اول به سخن امام خمینی(ره) در مهر ۱۳۵۸ استناد کرده‌اید که فرموده‌اند اعضای شوراها باید مسلم باشند. اگر کلام امام را در ظرف زمان خودش ملاحظه کنیم به نظر می‌رسد که نگرانی ایشان از ورود کمونیست‌ها و منافقین در شوراها بوده است همچنان که این افراد و گروه‌ها در آن زمان روی تشکیل سریع شوراها تاکید داشتند. سیاق کلام امام هم همین را تایید می‌کند. ایشان می‌فرماید: «بدانید که الان دنبال اینکه اعلام شده است که شوراها شهر را بناست تشکیل بدهند دستجاتی که مخالف با نهضت اسلام هستند و از اسلام می‌ترسند، از احکام اسلام می‌ترسند، درصدد توطئه هستند که... افرادی را که از حزب خودشان است جا بزنند به ملت... لکن همه باید در این معنا شرکت داشته باشند که مسلم باشند...» عبارت «دستجاتی که مخالف با نهضت اسلام هستند» و «افرادی که از حزب خودشان هستند» این احتمال را تقویت می‌کند که مقصود امام(ره) از عبارت «مسلم باشند» این است که از حزب توده و چریک‌های فدایی و منافقین و مانند اینها که مارکسیست بودند نباشند نه اینکه از اقلیت‌های مذهبی نباشند. دلیل دیگرتان را به این صورت بیان کرده‌اید «اگر جایی اکثریت قریب به اتفاق‌شان مسلمان باشند، غیرمسلمان نمی‌تواند برای آنها تصمیم بگیرد.» قاعدتا نظر به قاعده نفی سبیل دارید که خداوند راهی برای تسلط کافران - که شامل اهل کتاب نیز می‌شود - بر مسلمین قرار نداده است.

به نظر می‌رسد که حضور یک شهروند زرتشتی در شورایی که اکثریت قوی مسلمان دارد، آن هم شورای شهر که وظیفه‌اش صرفا ایجاد نظم و انضباط و زیبایی و رعایت اصول شهرسازی و تصویب بودجه شهرداری آن شهر است و نه تصمیم‌گیری درباره مسیر و سرنوشت امت اسلام، مصداق قاعده نفی سبیل نیست.

در بیان دلیل سومتان به اصل چهارم قانون اساسی استناد کرده‌اید که می‌گوید «کلیه قوانین و مقررات... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.» فرضا بپذیریم که تبصره یک ماده ۲۶ اصلاحیه قانون شوراها که کاندیداتوری پیروان ادیان الهی دیگر را مجاز شمرده است خلاف شرع است، این نحو عمل کردن فقهای شورای نگهبان که می‌گویند هر لحظه که ما احساس کنیم قانونی خلاف شرع است ابلاغ می‌کنیم و آن قانون از اعتبار ساقط است، هرکس هم اعتراض کند مخالف نظام است.

طبق این رویه، هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شویم باید ببینیم چه قوانینی از طرف شورای نگهبان مردود اعلام شده است.

اگر قانونی را خلاف شرع می‌دانید باید به دولت و مجلس اطلاع دهید تا آنها با ارایه لایحه یا طرح، آن را اصلاح کنند نه اینکه هر چند وقت یک بار راسا و با یک ابلاغیه، قانونی را لغو و انضباط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور را مختل کنید. معنی این کار این است که هیچ قانونی پایدار نیست و هر لحظه ممکن است لغو شود. این امر با طبیعت قانون سازگار نیست.

آیت‌الله مکارم شیرازی:

اولاً از مهمان نوازی و مساعدت دولت و ملت عراق در پذیرایی از میلیون‌ها زائر خارجی تشکر می‌کنیم. ثانیاً توصیه‌هایی به دولت خودمان و دولت عراق و مردم شریف کشورمان برای بهبود این مراسم عظیم داریم.

با توجه به آثار خوب فرهنگی و تربیتی این مراسم مخصوصاً بر جوانان و اقشار جامعه باید این برنامه تسهیل و تشویق شود، متأسفانه برخی از دستگاه‌های دولتی و نیمه دولتی گویا به این مراسم به عنوان یک منبع درآمد نگاه می‌کنند.

مثلاً گرفتن هزینه‌های جانبی نامتعارف برای برخی از خدمات توجیه روشنی ندارد، مسائل مربوط به بیمه، هلال احمر، حق کارگزاری، هزینه پارکینگ و امثال آن.

افزایش شدید نرخ حمل و نقل در این ایام نیز جای اشکال است.

سفر خواهران بدون همراهی محارم کار خوبی نیست.

ان شاءالله موکب های ایرانی به رقابت با یکدیگر یا با موکب های عراقی نپردازند، همه به قصد قربت و برای خدا و خدمت به زوار تلاش کنند.

نباید نقش میزبانی مردم عراق نادیده گرفته شود، آنها در مهمان نوازی و کوشش برای امنیت زوار سنگ تمام می گذارند.

از مسائل مهم این است که مراسم اربعین را سیاسی و جناحی نکنند و از شعارها و عکس های متفرقه نپردازند و به تبلیغ این شخص و آن شخص نپردازند و در مجموع کاری کنند که این مراسم باشکوه و عظیم از هر نظر خالص باشد.

رعایت واجبات مخصوصا نماز به موقع و رعایت حجاب بانوان نیز از اهم مسائل است.

پایان بند ۳۵۰ اوین؛ انتقال زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ به بند ۴ این زندان

کلمه - گروه خبر: مائده سلطانی، فرزند عبدالفتاح سلطانی، وکیل محبوس در زندان اوین خبر از انتقال زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ اوین به بند ۴ این زندان را داد.

چند شب پیش نیز معصومه دهقان همسر عبدالفتاح سلطانی در اینستاگرام خود خبر از انتقال زندانیان بند ۳۵۰ به بند دیگری داده بود.

بند ۳۵۰ یا اندرزگاه ۲ اوین از مردادماه ۸۹ برای نگهداری زندانیان سیاسی تشکیل شد. به دنبال اتفاقات خرداد ۸۸ و بازداشت گسترده‌ی فعالان سیاسی و مدنی امکان نگهداری این زندانیان در بندهای عمومی در کنار زندانیان عادی امکان پذیر نبود و از سوی دیگر طبق قانون زندانیان سیاسی باید مجزا از دیگر زندانیان نگه داشته می‌شدند، در نتیجه دادستانی تهران کلیه زندانیان سیاسی را به این بند منتقل کرد.

بند ۳۵۰ طی این سال‌ها مستقیماً زیر نظر دادستانی تهران اداره شده است. مرخصی‌ها، اعزام‌ها، ملاقات‌های حضوری، آزادی مشروط، تحویل لباس و در کل تمام قوانین این بند متفاوت از دیگر بندهای زندان اوین بوده است.

زندانین بند ۳۵۰ با هزینه شخصی خود سرویس‌های بهداشتی و آشپزخانه این بند را تعمیر و آنرا تجهیز کرده بودند. با وجود آنکه برخلاف دیگر بندها در ۳۵۰ تلفن وجود نداشت و این باعث بوجود آمدن سختی‌های بسیاری برای زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان شده بود اما با توجه به امکانات حداقلی این بند به نسبت بندهای دیگر و رعایت تفکیک زندانیان، بند ۳۵۰ مکان مناسب تری برای زندانیان سیاسی بود.

بند ۳۵۰ اتفاقات بسیاری را به خود دیده است. از سالهایی که برای زندانیان در این بند تحویل شد، مراسم مذهبی و سخنرانی‌هایی که توسط زندانیان برگزار شد، تصمیمات جمعی و همبستگی‌های ملی که در همین بند رقم خورد تا هدی صابر که نماز آخر را در حیاط ۳۵۰ خواند و ستار بهشتی که نفس آخر را در این بند کشید.

آخرین حادثه‌ای که این بند بر خود دید ۲۸ فروردین ۹۳ بود. مامورانی خارج از زندان اوین به این بند حمله کرده زندانیان را مورد ضرب و شتم قرار داده و وسایلشان را شکسته و از بین بردند. به دنبال وقوع این اتفاق در این بند، بخشی از زندانی‌ها را در همان ایام به رجایی شهر و چند بند دیگر زندان منتقل کردند و دیگر دادستانی اجازه ورود هیچ زندانی سیاسی دیگری را به این بند نداد و در ماه‌های اخیر تعداد زندانیان این بند کمتر از ده نفر شده بود.

گفته می‌شود دلیل انتقال اخیر زندانیان این بند به بند دیگر تنبیه دست‌جمعی زندانیان سابق بند ۳۵۰ به بهانه انتشار چند عکس بوده است. به گزارش زیتون پس از انتشار گسترده این عکس‌گارد زندان به این بند حمله کرده و پس از ضبط گوشی‌های تلفن، سهیل عربی را به بند هشت و آرش صادقی را به زندانی رجایی شهر تبعید کردند. همچنین دیگر زندانیان این بند به قرنطینه سالن چهار زندان اوین انتقال یافتند.

مائده سلطانی در این باره به زیتون گفت: بند چهار با دوربین‌های امنیتی و دستگاه‌های شنود کنترل می‌شود و برخلاف دیگر بندها اتاق ندارد و تنها یک سالن بزرگ است؛ در نتیجه زندانیان منتقل شده به این بند از حداقل فضای خصوصی نیز محروم هستند.

پیشتر زندانیان سیاسی محبوس در زندان رجایی شهر را نیز به بندی منتقل کرده بودند که توسط دوربین‌های مدار بسته و دستگاه‌های شنود کنترل می‌شد.

به گفته دختر عبدالفتاح سلطانی بند جدید از حداقل امکانات آسایشی نیز برخوردار نیست و زندانیان حتی امکان طبخ غذا را ندارد و باید از حیره عمومی زندان استفاده کنند.

در عین حال انتقال زندانیان این بند به بندهای دیگر در تناقض با اصل قانونی تفکیک زندانیان سیاسی از مجرمان عادی است.

سیري در کارنامه مبارزاتي آیت الله سید ابوالقاسم خويي در انقلاب اسلامي

روزهايي که در حال سیري ساختن آنیم، مصادف با سالروز ارتحال بزرگ مرجع جهان تشیع مرحوم حضرت آیت الله العظمي سید ابوالقاسم خويي است. از این رو مقال ذیل را که در تبیین کارنامه مبارزاتي آن بزرگوار از سوي استاد ارجمند آیت الله سیدهادي خسروشاهي به رشته تحریر درآمده به شما تقدیم می‌داریم.



روزهايي که در حال سیري ساختن آنیم، مصادف با سالروز ارتحال بزرگ مرجع جهان تشیع مرحوم حضرت آیت الله العظمي سید ابوالقاسم خويي است. از این رو مقال ذیل را که در تبیین کارنامه مبارزاتي آن بزرگوار از سوي استاد ارجمند آیت الله سیدهادي خسروشاهي به رشته تحریر درآمده به شما تقدیم می‌داریم.

از آن دوران که ملت ایران به رهبري روحانیون بزرگ و مراجع بیدار خود و در رأس آنها امام خميني به منظور در هم شکستن رژیم منحوس پهلوي و خاتمه دادن به نابساماني‌هاي اوضاع ایران قیام کردند و سرانجام موفق به تأسیس جمهوري اسلامي در ایران شدند، عمدتاً علما و مراجع بزرگ نجف پشتیبان این نهضت بودند. اعلامیه‌ها، تلگراف‌ها، اطلاعیه‌ها و نامه‌هايي که از آنها در این باره صادر شده و در زمره اسناد و مدارك این نهضت هستند، همه حکایت از این دارد که مراجع نجف در رأس آنها آیت الله العظمي سید محسن حکیم و آیت الله العظمي سید ابوالقاسم خويي در تمام مراحل نهضت حضور فعال داشتند.

کسانی که سني از آنها گذشته است، می‌دانند نهضت روحانیون ایران در دو مرحله انجام گرفت: مرحله اول که مدت آن دو ماه و مربوط به ماجرای انجمن‌هاي ایالتی و ولایتي بود و مرحله دوم که از ماجرای رفراندوم بهمن 1341 آغاز گشت. ما در این مقال و در بازخوانی نقش سیاسی آیت الله خويي، این دو مرحله را مبنای بررسی خویش در این باره قرار داده‌ایم.

آیت الله خويي در مرحله آغازین نهضت اسلامي

در آن روزگار در قانون اساسي، متمم آن، نظامنامه‌هاي انجمن‌هاي ایالتی و ولایتي و قانون انتخابات مجلسین، سه امر مهم در شرایط انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده مراعات شده بود:

1. باید متدین به دین حنیف اسلام باشند و به فساد عقیده نداشته باشند.
2. باید هنگام سوگند به «قرآن مجید» قسم بخورند.
3. طبق این قانون طایفه نسوان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند.

مطبوعات کشور روز 16 مهرماه سال 1341 اعلام کردند دولت اسدالله علم لایحه انجمن‌هاي ایالتی و ولایتي جدید را تصویب کرده است و متن آن را انتشار دادند. در متن مصوب قید اسلام از شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان حذف و به جای سوگند به قرآن به کتاب آسمانی قید شده بود و به زنان حق رأی داده بودند. دلایل رژیم در تغییر و تبدیل قانون، اولاً زورآزمایی با روحانیت و هواخواهان مذهب بود که آنها را برای همیشه کنار بگذارند و دیگر مجبور به محافظه‌کاری در برابر مراجع دینی نباشند و این زمان، مقطع مناسبی برای آن تشخیص داده شده بود. ثانیاً با برداشتن مذهب رسمی و سوگند به قرآن، به گروه‌هاي صاحب نفوذ غیرمعتقد به قرآن و اسلام که عملاً سیاست کشور را در دست داشتند، فرصت دهد تا موجودیت خود را کاملاً علنی کنند و ثالثاً آخرین مانعی که در راه پیوستگی کامل به غرب است، از بین برداشته شود.

آنگاه که این خبر به نجف اشرف می‌رسد و زعمای بزرگ آن مرکز علمی از موضوع تصویب‌نامه نامشروع باخبر می‌شوند، اقدامات جدی آنان نیز در مواجهه با این مصوبه آغاز می‌شود. مراجع نجف به ویژه آیات سیدمحسن حکیم و سیدابوالقاسم خويي نجف بعد از درخواست توضیحات لازم از علمای ایران، تلگراف‌هايي به آیت الله بهبهانی مخابره می‌کنند. متن تلگراف آیت الله خويي بدین شرح است:

«حضرت آیت الله آقای بهبهانی دامت برکاته - تهران

تصویب‌نامه اخیر دولت مخالف شرع انور و قانون اساسي است، لذا استنکار شدید خود و حوزه علمیه نجف اشرف را بدین وسیله اطلاع می‌دهم. مستدعی است مراتب را به اعلیحضرت ابلاغ فرمایید تا بر حسب اقداماتی که در مورد حمایت از دین مبین اسلام فرموده‌اند، امر به الغای این تصویب‌نامه اصرار فرمایید.»

در آن دوره، زعمای حوزه علمیه قم که در متن ماجرا قرار گرفته بودند، تصمیم گرفتند با ارسال نامه‌ها و تلگراف‌هاي مکرر برای شخص شاه و دولت، مراتب انزجار خود و مردم مسلمان ایران را اعلام کنند و لغو تصویب‌نامه مزبور را خواستار شوند. مراجع نجف نیز در این امر از آنها تبعیت و مرحوم آیت الله خويي تلگراف زیر را در این باره به شخص شاه مخابره کردند:

«تهران - اعلیحضرت همایون شاهنشاهي - تلگراف اعلیحضرت حاکی از پشتیبانی از شعائر و قوانین مقدسه اسلام و اصل و موجب خوشوقتي شد. صدور بعضي از قوانین که تقلید بیگانگان در آنها آشکار و مخالف قوانین اسلام و قانون اساسي است، از نظر اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران فاقد ارزش است. تحولاتي که در بعضي از ممالک واقع شده است، همچنان که اعلیحضرت اشاره فرموده‌اید، قابل انکار نیست ولی نظر اعلیحضرت را به نتایج آن تحولات نسبت به افراد معطوف می‌داریم. اطلاع وسیع اعلیحضرت مقتضی است که از ملاحظه تاریخ اسلامي نتیجه بگیرند. در پرتو دین مقدس اسلام با شرایط زمان و مکان هر گونه اصلاحی را می‌توان انجام داد زیرا دین اسلام از عدالت پشتیبانی و با فساد مبارزه می‌کند و بر اساس همین قوانین حکومت بزرگ اسلامي به وجود آمده و از ملاحظه تاریخ جهان استنتاج شده است که عظمت و ترقی مملکت به اخلاق فاضله و عدالت اجتماعی بستگی دارد و در تاریخ حاضر هم دیده می‌شود بعضي از کشورهايي که مقتدر بوده با انحراف و پیروی از مقاصد راه سقوط را پیموده‌اند و از انجام هر عملی عاجزند. امید است شخص اول مملکت از مقدسات اسلامي که از يك کشور مسلمان ودیعه دارند نهایت درجه نگاهداری و آرامش قلوب مسلمانان را تأمین کنند.»

در این مرحله از نهضت، علما و مراجع پیروزي بزرگی به دست آوردند و شاه و دربار را ناگزیر از عقب‌نشینی ساختند.

آیت‌الله خویی در مرحله دوم نهضت اسلامی

نهضت روحانیون و مراجع شیعه در قم، مشهد و نجف و شکست دولت، موجب شد گروه‌های مختلف مردم به‌خصوص قشر تحصیلکرده و دانشگاهی، گرایش خاصی به روحانیت و حوزه علمیه قم پیدا کنند. پس از نهضت نخستین، مراجع کاملاً مراقب اوضاع بودند و صریحاً می‌گفتند: «این آرامش را باید موقتی دانست و در انتظار عکس‌العمل حادث می‌شود.» طولی نکشید در دی‌ماه همان سال، نخستین زمزمه‌های «فراندم» و بازی «انقلاب شاه و مردم» به گوش رسید که در رأس آن «اصلاحات ارضی» و ایفای نقشه‌های پنهانی استعمار آمریکا قرار داشت. بالاخره شاه در انجام مأموریت خود، روز 19 دی‌ماه 1341 طرح خود را اعلام داشت و به عنوان پادشاه کشور و رئیس قوای سه‌گانه، اصولی را به آرای عمومی گذاشت و این اصول بعدها به لوایح شش‌گانه معروف شد. هر چند شاه به این شش اصل اکتفا نکرد و در سال‌های بعد چند اصل دیگر به آن افزود تا آنکه تعداد اصل‌ها به 19 رسید! از آن روی که برخی از این لوایح برخلاف شرع بود، مبارزه با روحانیت با حمایت مردم با شدت بیشتری بار دوم شروع شد. علمای تراز اول و مراجع بزرگ فراندوم را تحریم و اعلامیه‌هایی را در این باره صادر کردند. تلگرافی نیز از نجف اشرف از طرف حضرت آیت‌الله خویی به تهران مخابره شد.

شاه که خود را در مقابل شور و احساسات مذهبی مردم ناتوان دید، دست به جنایات جنون‌آمیزی زد و سقوط خود را نزدیک‌تر ساخت. یکی از این جنایات که باعث رسوایی هر چه بیشتر او گشت، حمله وحشیانه به مدرسه فیضیه قم و کشتار طلاب علوم دینی بود. وقتی خبر عمل وحشیانه عوامل رژیم شاه به عراق رسید، موجب تأثر مراجع این حوزه به ویژه حضرت آیت‌الله خویی گشت. در آن دوره جمعی از علمای ایران در نامه‌ای به آیت‌الله خویی فاجعه دردناک مدرسه فیضیه و آنچه را که در ایران و حکومت شاه بر علما، مراجع تقلید و حوزه‌های علمیه رفته بود به تفصیل شرح دادند تا از طریق عراق و نجف اشرف و توسط مراجع عالی‌قدر آن حوزه به گوش جهانیان برسد. در بخشی از آن نامه آمده است: «در ابتدای سال نوروز در شهادت امام صادق (ع) به یک دسته اوباش مأموریت داده بودند در برابر دیدگان هزار نفر مردمی که از اطراف و اکناف برای زیارت حضرت معصومه (س) و استماع و موعظه گرد آمده بودند، به دانشگاه امام زمان (عج) حمله کنند و شاگردان امام صادق (ع) را مضر و مجروح سازند. آنها حجرات طلاب را غارت و مدرسه فیضیه را خراب کردند و درها و پنجره‌ها را شکستند و کتب طلاب را از حجرات بیرون ریختند. طلاب بی‌گناه را مضر و مجروح ساختند و نفرتی از طلاب را از طبقه فوقانی به صحن مدرسه پرتاب کردند و عجیب اینکه طلاب دست و پا شکسته را برخلاف اصول انسانیت از بیمارستان بیرون کردند».

آیت‌الله خویی در پاسخ به همین نامه به علمای اعلام ایران نوشت:

«مسئول هر حادثه شخص شاه و هیئت دولت خواهد بود. در اول آبان از شاه خواستار شدیم از پشتیبانی قوانین شوم و ضداسلام خودداری کند والا علمای اعلام و مسلمانان جهان در دفاع از مقدسات اسلامی کوتاهی نخواهند کرد. از قرار معلوم ایشان بر پشتیبانی خود باقی ماند و از اهانت به مقدسات دین دست بردار نیست. خصوصاً حادثه مؤلمه قم قلوب ما و عموم مسلمانان را جریحه‌دار کرده است لذا بدین وسیله اعلام می‌داریم چنانچه از این گونه قوانین رفع ید نشود، به آخرین وظیفه دینی خود عمل خواهیم کرد و مسئول هر حادثه‌ای شخص شاه و هیئت دولت خواهد بود.»

حضرت آیت‌الله خویی از آن پس نیز نهضت روحانیون و انقلاب اسلامی ایران را گام به گام همراهی و در هر شرایطی با مراجع ایران تشریک مساعی می‌کرد و در طول این جنبش از هر گونه کمک و مساعدت دریغ نمی‌ورزید. اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، تلگراف‌ها و نامه‌هایی که در طول انقلاب از ایشان صادر شده است، حکایت از این موضع انقلابی وی دارد. به عنوان نمونه تلگراف زیر هنگامی که امام خمینی و سایر آیات در بازداشت بودند، از طرف آیت‌الله خویی خطاب به نخست‌وزیر وقت امیر عباس هویدا صادر شده است:

«ما مکرراً از باب ارشاد و نصیحت به دولت‌های سابق تذکر دادیم که مدت فشار و تعدی محدود و عاقبت آن تاریک است، زیرا شما بر ملتی حکومت می‌کنید که مسلمان و معتقد به قرآن است و برای قانونی که مخالف اسلام باشد ارزش قائل نیست. بایستی عواطف و مقدسات شخصیت آنها را در نظر گرفت و از جریحه‌دار ساختن قلوب و پیمودن راهی که بر خلاف رأی قاطع ملت مسلمان است، خودداری کنید. انتظار می‌رود با برطرف ساختن نفوذ صهیونیست و الغای قوانین مخالف شریعت اسلام و ارجاع حضرت آیت‌الله خمینی عالم روحانیت و قلوب مسلمانان جهان را مسرور سازید.»

آیت‌الله خویی در این تلگراف نکته مهمی را مورد اشاره قرار داده و تمام این توطئه‌ها را از نفوذ صهیونیست دانسته است.

در روز 29 تیر 42، اکثر روحانیون و افرادی که در قیام 15 خرداد دستگیر و زندانی شده بودند، آزاد شدند ولی امام خمینی، آیت‌الله قمی و آیت‌الله محلاتی همچنان در بازداشت به‌سر می‌بردند. اجتماع مراجع و علما در تهران و فشار افکار عمومی، شاه را ناگزیر ساخت تا در روز 12 مرداد، آیات عظام نامبرده را نیز آزاد و به منزلی در قلهک انتقال دهد و پس از مدتی ممنوع‌الملاقات کند. در این باره تلگراف زیر از طرف آیت‌الله خویی به شخص شاه مخابره شد. در بخشی از این تلگراف آمده است:

«پس از حوادث اسفانگیز اخیر که قبلاً احتمال وقوع آن اعلام شد و بیم آن می‌رفت، بشارت آزادی حضرات آیات‌الله آقایان خمینی، قمی و محلاتی و علما و وعاظ محترم رسید. این مطالب را طلیعه حل مشکلات تلقی کردیم. متأسفانه معلوم شد آزادی حضرات آیات چند ساعتی بیش نبوده است، به علاوه چند نفر از مؤمنین در این حادثه به اعدام و جمعی دیگر به حبس محکوم شده‌اند. انتظار می‌رود با آزادی مطلق حضرات دامت برکاتهم و تحقق مقاصد مشروعه آنان و عموم علمای اعلام و صرف‌نظر از اعدام و حبس شاق مؤمنین نگرانی اینجانب و عموم ملت ایران و مسلمانان جهان برطرف شود.»

ممکن است عده‌ای مواضع انقلابی حضرت آیت‌الله خویی را منحصر به دوران اولیه نهضت اسلامی و سال‌های 43-41 بدانند، اما اعلامیه‌ای که در آستانه اوج گرفتن انقلاب و پس از 15 سال از آغاز نهضت اسلامی از سوی ایشان صادر شد، نمایانگر تداوم دیدگاه‌های انقلابی آن بزرگوار است. در بخشی از این اعلامیه آمده است:

«حوادث اخیر موجب تأثر عمیق اینجانب شد. با تألمات شدید روحی در اواخر عمر ناظر صحنه‌های اسفانگیز آن هستیم.

ما در گرفتاری‌ها، مصائب و حوادث دلخراش مبارزه ملت علیه استبداد برای به دست آوردن حقوق و برطرف ساختن ظلم خود را شریک می‌دانیم. سوء سیاست دولت‌های سابق، پیروی از مرام استبداد، اهمال اراده ملی، اسقاط شخصیت روحانیت، زیر پا نهادن مقدسات دینی و مقررات مذهبی، پیروی از رفتارهای ضدانسانی، ضد اخلاقی و ضد اسلامی، عدم‌التزام به قانون اساسی و هیچ‌گونه قانون دیگر، تمام این اعمال نتایجی را به وجود آورده است که آثار شوم و اسفانگیز آن تمام کشور را فرا گرفته است. ما در گذشته عواقب وخیم این نوع سیاست را به زمامداران گوشزد کردیم. هم مراجع و هم علما در این باره نهایت جدیت را اعمال کردند، ولی متأسفانه از قبل زمامداران کمترین توجهی به آن نکردند. دولت‌های ضد ملی برخلاف اصول شرعی و اخلاقی و برخلاف نص صریح قانون اساسی دشمنان دین و ملت، فرقه ضاله بهایی و یهود و دیگر عمال بیگانگان و کسانی را که به هیچ‌وجه رابطه دینی میان آنان و ملت ایران یافت نمی‌شد، در مراکز حساس دولتی گماردند... اینجانب در این مدت مکرراً به زمامداران لزوم اصلاح وضع و رسیدگی به حال مردم و خاتمه دادن به فساد اداری و اجتماعی و آموزشی و غیره را گوشزد کردم، ولی متأسفانه نتیجه‌ای نگرفتیم... از ملت می‌خواهیم با شجاعت قدم بردارند، ولی با حفظ کامل موازین شرع و در تمام مراحل از علمای اعلام و قاطبه مراجع معظم تقلید تبعیت و پیروی کنند و در خلال مبارزه با ظلم و فساد مجالی برای مغرضین و سوءاستفاده‌کنندگان باز نکنند.»

از این بیانیه موضع آشتی‌ناپذیری حضرت آیت‌الله خویی در مبارزه با رژیم‌های طاغوتی روشن می‌شود. هم از این رو است که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب (حفظه الله) در پیام تسلیت خویش به مناسبت درگذشت آن بزرگوار آورده‌اند:

«بزرگوار یکی از نخستین کسانی بود که پس از شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی - رضوان‌الله تعالی علیه - حوزه علمیه

نجف را به اهمیت حوادث ایران متوجه ساخت و سعی و کوشش ارجمند در همراهی با شرکت عظیم روحانیت و مردم در ایران مبذول کرد. در نهضت خونین عراق در رمضان سال 1411 ه. ق قطب اصلی نهضت و مرکز صدور حکم قیام اسلامی گشت. به همین جهت پس از سرکوب شدن این نهضت به وسیله رژیم خونخوار بعثی، این کهن‌مرد دانشمند مورد آزار، شکنجه و اهانت مأموران سنگدل بعثی قرار گرفت و در معرض خطر جدی واقع شد و پس از آن به فضل الهی از خطر نجات یافت و تا مدت‌ها در شرایط سخت زیر نظر مأموران بعثی قرار داشت.»

همچنین در قسمتی از پیام تسلیت مجمع التقرب به مناسبت ارتحال حضرت آیت‌الله‌العظمی خویی درباره موضع انقلابی معظم‌له آمده است:

«... این عالم بزرگوار در برابر حکومت‌های جور موضع ثابت و خلل‌ناپذیر داشت و به همین جهت در سال‌های پایانی عمر خویش مورد شکنجه و آزار روحی قرار گرفت و سرانجام با قلبی آکنده از حزن و اندوه از اوضاع نابسامان مردم عراق و هتک حرمت و اسائه ادب به عتبات مقدسه معصومین و نیز ضرب و شتم، حبس و قتل علما و طلاب حوزه‌های علمیه عراق جان به جان آفرین تسلیم کرد و در جوار رحمت واسعه خداوند منان جای گرفت.»

منبع: روزنامه جوان

وزارت خارجه آمریکا: ایران با جلسه ای ویژه در سطح عالی با دولت ترامپ موافقت نکرد

وزارت خارجه آمریکا روز سه شنبه تایید کرد که ایران حاضر به پذیرش دیداری ویژه و در سطح عالی با دولت ترامپ در طول مجمع عمومی سازمان ملل نشده است.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir):

وزارت خارجه آمریکا روز سه شنبه تایید کرد که ایران حاضر به پذیرش دیداری ویژه و در سطح عالی با دولت ترامپ در طول مجمع عمومی سازمان ملل نشده است. به گزارش «انتخاب»؛ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا حاضر به افشای هویت مقام خاصی که قرار بود در این جلسه شرکت کند نشد.

پیش از این رکس تیلرسون وزیر خارجه آمریکا با محمدجواد ظریف وزیر خارجه ایران در حاشیه نشست پنج بعلاوه یک، دیدار داشت.

مسئولان ایرانی روز یکشنبه اعلام کردند که حسن روحانی حاضر به دیدار با ترامپ نشده است. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در پاسخ به سئوالی در این باره که آیا روایت مقامات ایرانی از درخواست دیدار و رد آن از سوی تهران صحیح بود، گفت «بله».

وی به صراحت به آیا سئوال پاسخ نگفت که آیا ترامپ در این جلسه قرار بوده شرکت کند یا نه اما تاکید کرد که ایرانی ها پیشنهاد دیدار با مقامات امریکایی را نپذیرفتند.

سخنگوی وزارت خارجه خبر داد:

درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در سازمان ملل / رئیس جمهور ایران با این درخواست موافقت نکرد

سخنگوی وزارت خارجه از درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل خبر داد.



سخنگوی وزارت خارجه از درخواست دونالد ترامپ برای دیدار با روحانی در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل خبر داد.

به گزارش انتخاب، بهرام قاسمی سخنگوی وزارت امور خارجه در خصوص یادداشت مندرج در یکی از خبرگزاری ها پیرامون ابراز تمایل رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا برای ملاقات با ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران در حاشیه نشست اخیر مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اظهار داشت: چنین تمایلی توسط طرف آمریکایی مطرح شد که مورد موافقت جناب آقای دکتر روحانی، رئیس جمهور محترم جمهوری اسلامی ایران قرار نگرفت.

قاسمی افزود: در خصوص سایر جزئیات و حواشی پرداخته شده در یادداشت مذکور

باید تاکید نمایم که مطالب مطرح شده و هر آنچه راجع به دیگران و به خصوص اقدامات آقای مکرون، رئیس جمهوری فرانسه بیان شده است نادرست بوده و قابل تأیید نیست.

معاون جلیلی کدام بخش از اظهارات سناتور جمهوریخواه را سانسور کرد؟/ یک یادآوری؛ خنده نماینده روسیه به پیشنهاد هسته‌ای جلیلی؛ فقط عنوان پیشنهاد، دو غلط املائی داشت

علی باقری، معاون جلیلی در شورای امنیت ملی در دوره پیشین با استناد به اظهارات تام کاتن سناتور جمهوری خواه، ادعایی کرده است که با هم با اصل اظهارات تام کاتن و هم با روایت نیویورک تایمز در خصوص مذاکرات هسته‌ای و پیشنهاد تیم جلیلی در تعارض است.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



علی باقری، معاون جلیلی در شورای امنیت ملی در دوره پیشین با استناد به اظهارات تام کاتن سناتور جمهوری خواه، ادعایی کرده است که با هم با اصل اظهارات تام کاتن و هم با روایت نیویورک تایمز در خصوص مذاکرات هسته‌ای و پیشنهاد تیم جلیلی در تعارض است. به گزارش «انتخاب»، در روایت باقری و طرفداران او علیه برجام، ادعا می شود که اظهارات مقامات دولت درباره وضعیت اقتصادی کشور در شروع به کار دولت یازدهم سبب شده بود طرف مقابل به وخیم بودن وضعیت اقتصادی کشور پی برده و در نتیجه در مذاکرات هسته‌ای با ایران دست بالاتری پیدا کند.

باقری اخیراً در جمع دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف مدعی شده که: «امروز هم مشکل همین است، چراکه به خاطر عقب نشینی های راهبردی که در برجام متجلی شده تصور آنها از ما این است که ضعیف هستیم و به خاطر همین امر سناتور تام کاتن که متحد ترامپ است در سخنرانی اخیر خود گفت: «در ارتش آمریکا به ما یاد میدهند که وقتی دشمن در برابرت زانو زد او را به زمین بزن و کارش را تمام کن».

این در حالی است که باقری همه سخنان تام کاتن را ذکر نمی کند؛ تام کاتن به صراحت به تحریم های سال های 2009 تا 2011 اشاره کرده است ولی باقری این بخش از اظهارات وی را ذکر نکرده است؛ کاتن معتقد است تحریم‌های اعلام شده علیه ایران به ویژه از سال 2009 تا 2011، عملاً اقتصاد ایران را به مرز فروپاشی کشانده بود و در چنین شرایطی، آمریکا نمی‌بایست با مذاکرات

هسته‌ای اجازه دهد اقتصاد ایران نجات پیدا کند.

روزنامه نیویورک تایمز فاش کرده بود که در جریان مذاکرات هسته‌ای ایران و 1+5 در دوره سعید جلیلی، تنها پیشنهاد علنی شده جلیلی به طرف مقابل، موجب خنده نماینده روسیه شده است. به نوشته این روزنامه، آمریکایی‌ها آن روزی احساس کردند ایران به زانو در آمده که ریال نزدیک به هفتاد درصد ارزشش را در برابر دلار از دست داد، بحران مرغ بر کشور سایه افکند و قیمت پراید سه برابر شد. آمریکایی‌ها پیش از آن هم به ضعف مذاکره‌کنندگان ایرانی پی برده بودند؛ همان روزی که پیشنهاد طرف ایرانی به 1+5 آن قدر مبتدیانه بود که سفیر روسیه نتوانست جلوی انفجار خنده‌اش را بگیرد!

عجیب است اگر مذاکره‌کننده ارشد کشوری در موضوعی به حساسیت مذاکرات هسته‌ای ایران، احساس قدرت و توانایی کند ولی تنها پیشنهاد علنی شده وی به طرف مقابل باعث خنده حضار شده باشد؛ اتفاقی که برای تیم سعید جلیلی افتاد.

آنها در جولای 2008، پیشنهادی با عنوان «مدالیته برای مذاکرات جامع» در جلسه با 1+5 ارائه کردند که فقط در عنوان آن دو غلط املایی وجود داشت.

به نوشته نیویورک تایمز محتوای این متن آن قدر عجیب بوده است که سرگئی کیسلیاک نماینده روسیه در مذاکرات که بعداً روابط وی به عنوان سفیر روسیه در آمریکا با دولت ترامپ جنجالی شد، نتوانسته جلوی انفجار خنده‌اش را بگیرد.

اکنون مقایسه اظهارات باقری با اصل اظهارات کاتن، در کنار روایت نیویورک تایمز از پیشنهاد جلیلی در مذاکرات، واقعیت ماجرا را بیش از پیش مشخص می‌کند.

بشت برده اخبارروزهای اخیرسوریه:

آیا ایران و روسیه باز هم از سوراخی به نام ترکیه گزیده می شوند؟

در حالی که ارتش سوریه و هم پیمانان آن به پیروزی های خود در شرق سوریه علیه گروه تروریستی داعش ادامه می دهند و موفق به شکستن محاصره شهر «الزور» و آزادی آن شده اند

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir):

رای الیوم نوشت: در حالی که ارتش سوریه و هم پیمانان آن به پیروزی های خود در شرق سوریه علیه گروه تروریستی داعش ادامه می دهند و موفق به شکستن محاصره شهر «الزور» و آزادی آن شده اند، دو چالش اصلی در برابر ارتش سوریه قد برافراشته است:

به گزارش «انتخاب»؛ در ادامه این تحلیل آمده است: اول: چالش نیروهای دموکرات سوریه یعنی یگانهای کردی مورد حمایت آمریکا هستند که سعی دارند در سیطره بر میدانهای نفتی از ارتش سوریه سبقت گیرند تا بتوانند از آن برای تحقق فدرالیسمی که آرزویش را دارند، استفاده کنند.

دوم: چالش ترکیه که از تحرکات نظامی و سیاسی کردی برای عملی شدن فدرالیسم بهره می برد و تلاش می کند بر مناطقی در شمال و غرب سوریه مسلط شود؛ زیرا نیروهای ترکیه پس از بسط سیطره شان در دو شهر جرابلس و الباب در شمال حلب، با استفاده از پوشش نشست آستانه، شهر ادلب را نیز در اختیار خود درآوردند.

به این ترتیب، نشست آستانه به جای نعمت، تنها نعمت را برای سوریه به ارمغان آورد؛ چرا که تهران و مسکو تحت عنوان مشارکت ترکیه برای کاهش تنشج در ادلب و غرب حلب، با حضور نیروهای ترک در این مناطق موافقت کردند.

اما اردوغان فرصت طلب به مانند یک روباه از مأموریت واگذار شده به ترکیه نهایت بهره برداری را کرد:

1- برخلاف آنچه در نشست آستانه در مورد اعزام یگانهای نظامی نمادین ترکیه مقرر شده بود، اردوغان نیروهای ویژه ای را به همراه تانکها، زره پوش ها و سلاحهای پیشرفته به استان ادلب فرستاد.

2- نیروهای ترکیه بخش هایی از استان ادلب و مناطق جدیدی در شمال و غرب حلب را اشغال کرده و در پی آن هستند که تا مسافت 35 کیلومتری در عمق خاک سوریه نفوذ کنند.

3- اردوغان با کنار گذاشتن جبهه النصره، نیروهای خود را به استان ادلب فرستاد تا در شرایط لازم با جبهه النصره هماهنگ شوند.

4- رئیس جمهور ترکیه اعلام کرد که برای حفظ امنیت ملی ترکیه هرگز ادلب را ترک نخواهد کرد، با این بهانه که نیروهای نظامی کرد در منطقه عفرین حاضر هستند.

5- بار دیگر به طرح «دولت موقت» جان داده و اعلام کرد که در مناطقی از ادلب آن را اجرا می کند.

6- در نشستی با حضور نمایندگان از سازمانهای جاسوسی ترکیه، از روی کار آمدن دوباره گروههای «درع الفرات» در چارچوب ارتشی واحد سخن گفت.

نقشه اردوغان برای بازسازی این گروهها دو مرحله اساسی دارد؛ در مرحله اول سه گردان با نامهای مختلف تشکیل می شوند یعنی: «ارتش ملی»، «سلطان مراد» و «جبهه الشام» و در مرحله دوم، این گروهها اسم خود را از دست داده و تحت عنوان ارتش واحد قرار می گیرند تا دولت موقت مورد نظر را تشکیل دهند، تا آرزوی اردوغان برای ایجاد یک منطقه امن در شمال سوریه تحقق یابد و از سوی دیگر این نیروها مانع از تشکیل حکومت فدرالی برای کردها شود.

رئیس جمهور روسیه خطر ترکیه را احساس کرده و نگران آن است که مناطق کاهش تنشج با داعش، تبدیل به مناطقی برای تقسیم سوریه شود. سوالی که در این جا مطرح می شود: آیا دو طرف ضامن، یعنی ایران و روسیه می توانند اهداف اردوغان در ادلب و شمال غرب سوریه را مهار و کنترل کنند؟

در مقابل این اقدامات ترکیه، دولت سوریه نامه ای به سازمان ملل فرستاده و از اشغال شهر ادلب توسط نیروهای ترکیه انتقاد کرد. این در شرایطی است که فیصل المقداد، معاون وزیر خارجه سوریه اعلام کرد: نیروهای ترکیه در ادلب، نیروهای اشغالگر هستند که برخلاف نتایج مذاکرت آستانه عمل

می کنند.
دولت سوریه برای جلوگیری از اشغال ادلب توسط ترکیه باید اقدام سیاسی و عملی مهمی در این
باره اتخاذ کند.

فساد اداری و کارمندان خیالی: 20 هزار نیروی ناکارآمد در شهرداری تهران / کدام کارکنان شهرداری تعدیل می‌شوند؟ / نجفی: برخی با زدوبند وارد شدند، برخی حضور ندارند و حقوق می‌گیرند / رسولی: هنوز مشخص نیست چند نیرو تعدیل خواهند شد؛ بررسی‌ها در حال انجام است

انباشت نیروی انسانی در مجموعه شهرداری و حتی شورای شهر تهران موجب شده تا شورای شهر نسبت به بررسی وضعیت این نیروها دست به کار شود.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir):

انباشت نیروی انسانی در مجموعه شهرداری و حتی شورای شهر تهران موجب شده تا شورای شهر نسبت به بررسی وضعیت این نیروها دست به کار شود، بدون تردید با توجه به اظهار نظر شهردار تهران و اولتیمام برای تعدیل نیروهای خاص از سویی و ورود کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران از سوی دیگر، در آینده نزدیک تعداد قابل توجهی از نیروهای دو مجموعه شهرداری و شورا تعدیل خواهد شد.

به گزارش خبرنگار سرویس شهری «انتخاب»، در حال حاضر شهرداری تهران 48 هزار و 200 نفر نیرو دارد بر اساس آخرین اظهار نظر محمدعلی نجفی شهردار تهران، تعداد پرسنل شهرداری زیاد و متورم است، اما از آنجا نگاه سرمایه وجود دارد لذا قصد تعدیل نیرو را نداریم اما افرادی که با زد و بند وارد سیستم شدند یا حضور ندارند و حقوق می‌گیرند، حسابشان جداست.

با این حال بر اساس اعلام نظر حجت میرزایی معاون شهردار تهران، مجموعه شهرداری دارای 20 هزار نفر نیروی ناکارآمد است و از ابتدای سال جاری نیز توسط مدیریت گذشته حدود 6 هزار و 800 نفر نیروی انسانی جدید وارد سیستم شهرداری تهران شده و تعداد 5 هزار نفر نیرو نیز رسمی شده‌اند. به دنبال اعلام این آمارها مشخص شد که حدود 4 هزار نفر نیرو تنها در شرکت بهره برداری مترو وجود دارد. بدون تردید در صورت بررسی تمام سازمان‌های زیرمجموعه آمارهای مشابه بیشتری احصا خواهد شد.

جذب نیروی انسانی در شهرداری تهران از بعد از سال 90 روند جدی به خود گرفت به طوری که با نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری سال 92، نیروهای انسانی در مناطق و سازمان‌ها افزایش یابد. برخی از کارشناسان رویه جذب نیرو را از سیاست‌های شهردار تهران برای افزایش شانس انتخاباتی خود اعلام کردند.

بر اساس حسابرسی‌های صورت گرفته از شهرداری تهران میزان جذب نیرو در شهرداری تهران در چند سال اخیر مورد تایید قرار گرفت البته متأسفانه هرگز از مدیر مربوطه و مدیریت گذشته برای این کار توضیح جدی خواسته نشد و حتی در شورای چهارم وقتی برخی از اعضا نسبت به این رویه انتقاد کردند، با حمایت همیشگی مهدی چمران رئیس شورا و سیاسی جلوه کردن این انتقادات، شهرداری هرگز به شورا پاسخ صریحی نداد.

مصادق عینی این مساله، جذب خارج از ضوابط ۴۲۰۰ نفر از پرسنل شرکت بهره‌برداری مترو تهران در سال‌های ۹۱ و ۹۲ است. رحمت‌اله حافظی عضو دور چهارم شورای شهر، در اسفندماه سال گذشته اعلام کرد «۴۲۰۰ نفر بدون برگزاری هرگونه آزمون استخدامی و مصاحبه علمی جذب شده‌اند که ۱۳۱۹ نفر از آنها به حوزه مدیر عامل! اضافه شده‌اند.» جذب این تعداد نیرو به استناد به اسناد حسابرسی سال ۹۲ موجب شده تا هزینه‌های پرسنلی حدود هزار و ۲۰۰ میلیارد ریال در شرکت بهره‌برداری مترو افزایش یابد.

حال با تغییر مدیریت در شهرداری و شورای شهر تهران امید این می‌رود که نیروهای ناکارآمد از مدیریت حذف شود، به همین دلیل کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران ورود جدی به این مساله کرده‌اند.

حسن رسولی عضو کمیسیون برنامه و بودجه شورای شهر تهران در این باره به خبرنگار **سرویس شهری «انتخاب»** می گوید: کمیسیون ورود جدی به این مساله داشته است و در حال بررسی هستیم در گام نخست وضعیت نیروی انسانی شورای شهر بررسی خواهد شد و بعد از اتمام شورا، نسبت به نیروی انسانی شهرداری ورود جدی خواهیم داشت.

وی با بیان اینکه دبیرخانه شورای شهر تهران هر چه میزان نیرو لازم داشته باشد، طبق قانون شهرداری ملزم به تامین است، می افزاید: بررسی ها در حال انجام است و مشخص نیست چه میزان از نیروهای موجود در شورای شهر تعدیل خواهد شد. با این حال بازنگری ساختار دبیرخانه شورای شهر در دستور کار کمیسیون برنامه بودجه و کمیته تشکیلات و منابع انسانی قرار گرفته است.

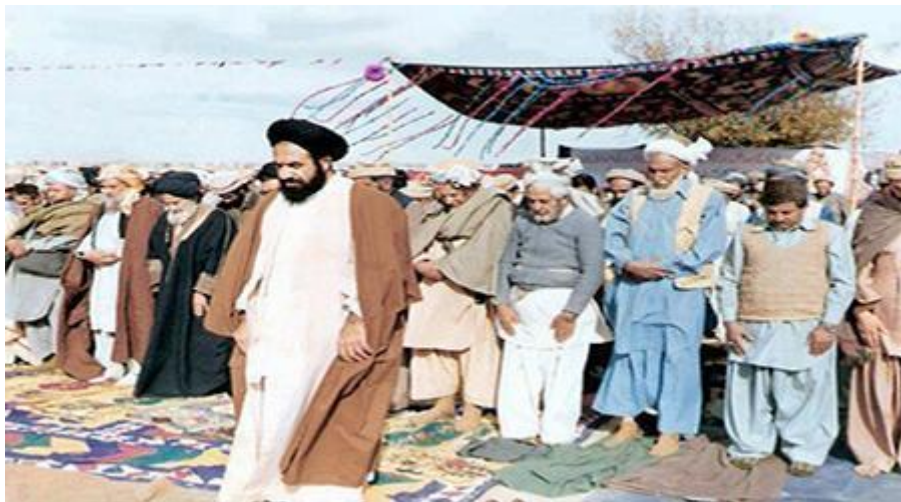
به گفته این عضو شورای شهر تهران در مرحله دوم وضعیت نیروهای انسانی شهرداری بررسی خواهد شد، این ورود از جایگاه نظارتی خواهد بود.

در حال حاضر بر اساس اعلام علیخانی رئیس کمیسیون عمران و حمل و نقل شورای شهر تهران، شهرداری تهران ماهانه 540 میلیارد تومان حقوق پرداخت می کند.

علویان افغانستان = نژادها و زبانها

تاریخ تشیع در افغانستان/3 اقوام و پراکندگی
هزاره، قزلباش و سادات، بزرگترین اقوام شیعی افغانستان هستند. کانون تمرکز شیعیان افغانستان منطقه ای به نام «هزاره جات» در مرکز این کشور است.

بخش سیاست تبیان



شیعیان افغانستان عمدتاً از اقوام هزاره، قزلباش (بیات، افشار، جوانشیر، شاهسون، شاه آغاسی، کرد و بختیاری)، خلیلی، تاجیک، سادات، فارسی وان (فارسی زبانان هرات، فراه، نیمروز و هلمند)، بلوچ و پشتون هستند.

هزاره ها بزرگترین قوم شیعی افغانستان به شمار می آید. حدود هفتاد درصد جمعیت این قوم شیعی مذهب هستند. پس از هزاره ها، قزلباش ها و سادات مهمترین اقوام شیعی مذهب افغانستان شمرده می شوند. البته عده ای از سادات و هزاره ها سنی مذهب هستند که در مناطق مختلف افغانستان پراکنده شده و با اقوام دیگر زندگی می کنند، اگرچه در برخی مناطق اکثریت را به خود اختصاص داده اند.

شواهد و قرآنی وجود دارد که نشان می دهد، سادات سنی مذهب در اصل شیعه بوده اند، اما در دوره امویان و عباسیان برای در امان ماندن از ظلم و جور حکام محلی تقیه کرده و سرانجام مجبور به تغییر مذهب شدند.

این موضوع درباره سادات کنز هم صدق می کند. صحت این گفته را تقیه سید جمال الدین افغانی -در صورتی که افغانستانی محسوب شود؟ ثابت می کند. سید جمال تا آخر عمر مذهبش را آشکار نداشت.

شواهد و قرآنی نشان می دهد، سادات سنی مذهب در اصل شیعه بوده اند، اما در دوره امویان و عباسیان برای در امان ماندن از ظلم و جور حکام محلی تقیه کرده و سرانجام مجبور به تغییر مذهب شدند.

شیعیان حدود 25 تا 30 درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند. دو تا سه درصد آنان پیرو مذهب اسماعیلیه و مابقی شیعه دوازده امامی هستند. اغلب اسماعیلیان افغانستان از اقوام هزاره و تاجیک می باشند.

اسماعیلیان هزاره اغلب در شینه و دره سیاه سنگ در ولسوالی حصه اول بهسود و دهنه غوری، دوشی تاله، برفک و پلخمیری در ولایت بغلان، شبیر، شبل، دره کالو و دره شکاری در ولایت بامیان، دره شیخ علی و سرخ پارسا در ولایت پروان و اسماعیلیان تاجیک در ولسوالی های واخان، اشکاشم، کران و منجان، شغنان و قریه سنگلج در ولایت بدخشان زندگی می کنند.

شیعیان اثنی عشری علاوه بر ولسوالی های مذکور در ولسوالی درواز و منطقه اوشان نیز سکونت دارند. تقریباً تمام شیعیان افغانستان فارسی زبان هستند. برخی قزلباش های کابل در گذشته به زبان ترکی تکلم می کردند که به مرور زمان فراموش گردید.

شیعیان پشتون اغلب از اقوام توری، افریدی، بنکش، ملاخیل و منگل هستند و بیشتر در پاکستان سکونت داشته و پشتو زبان هستند، اما پشتون های افغانستان به زبان فارسی هم صحبت می کنند.

اگر روایاتی که خلیلی را یکی از قبایل پشتون می دانند، صحت داشته باشد، در این صورت شیعیان پشتون در افغانستان جمعیت قابل توجهی را به خود اختصاص می دهند.

تا پیش از تشکیل جنبش قومگرایی توسط برخی از روشنفکران هزاره، بخصوص کمونیست های این قوم در سال 1351 اختلاف و شکافی میان شیعیان افغانستان وجود نداشت، اما آغاز فعالیت این جنبش و نفوذ آن در حوزه های علمیه، باعث ایجاد تنش و بروز اختلاف میان هزاره ها با شیعیان اقوام دیگر و حتی اقوام سنی مذهب شد.

در توطئه اختلاف افکنی بین شیعیان، علما و سادات شیعه در نوک پیکان حملات قومگرایان هزاره قرار داشتند. این جنبش و رهبران آن در سال های اخیر عامل اصلی فتنه های اجتماعی، سیاسی و فکری افغانستان بودند.

پراکندگی جغرافیایی

در قرون اولیه هجری شیعیان افغانستان اغلب در بلخ، کابل، رخج (قندهار)، هرات و غزنی، بخصوص بلخ و کابل (به دلیل انتساب برخی از راویان حدیث و علمای شیعه در دوران امامت معصومین به این مناطق) و در دوران امامت امام زین العابدین و امام محمد باقر (قرن اول و دوم هجری) یاران و محبان اهل بیت در کابل سکونت داشتند.

امروزه «هزاره جات» کانون و مرکز شیعیان افغانستان شمرده می شود که مناطق گسترده ای از شش ولایت مرکزی بامیان، پروان، میدان وردک، غزنی، دایکندی و غور را دربرمی گیرد.

براساس آمار رسمی بیش از 97 درصد جمعیت ولایات بامیان و دایکندی و بیش از 50 درصد جمعیت ولایات غزنی و میدان وردک شیعی هستند و در پنج ولایت شمالی بلخ، سمنگان، جوزجان، سرپل و بغلان شیعیان اکثریت را تشکیل می دهند.

مناطق شیعه نشین این ولایات در کنار هزاره جات منطقه وسیعی متشکل از 20 ولسوالی شیعه نشین و 31 ولسوالی مختلط (شیعی - سنی) را تشکیل می دهد.

امروزه نیز «هزاره جات» کانون و مرکز شیعیان در افغانستان شمرده می شود که مناطق گسترده ای از شش ولایت مرکزی بامیان، پروان، میدان وردک، غزنی، دایکندی و غور را دربرمی گیرد.

در ولایت بامیان، مرکز ولایت و ولسوالی های یکاولنگ، پنجاب و ورس؛ در ولایت دایکندی ولسوالی های نیلی، شهرستان، میرامور، اشترلی، سنگ تخت، کیتی، خدیر و کجران؛ در ولایت وردک ولسوالی های حصه اول بهسود، مرکز بهسود و دایمیرداد؛ در ولایت غزنی ولسوالی های ناهور، جاغوری و مالستان؛ در ولایت غور ولسوالی لعل و سرچنگل؛ در ولایت سرپل ولسوالی بلخاب و در ولایت سمنگان ولسوالی دره صوف مناطق شیعه نشین شمرده می شوند.

همچنین 30 تا 70 درصد جمعیت ولسوالی های دره صوف سفلی و روی دواب در ولایت سمنگان؛ شولگره، آق کُپرُک، چمتال، دولت آباد و نهر شاهی در ولایت بلخ؛ ولسوالی های سنگچارک، سرپل، سوزمه قلعه، گوسفندی، کوهستانات و صیاد در ولایت سرپل؛ تاله و برفک، دوشی، پلخمری و دهنه غوری در ولایت بغلان؛ شبیر و سیغان در ولایت بامیان؛ سرخ پارسا و غوربند در ولایت پروان؛ ولسوالی جلیز و ولسوالی جغتو در ولایت میدان وردک؛ اجرستان، قره باغ، خواجه میری و مرکز غزنی در ولایت غزنی؛ گیزاب، ارزگان خاص و چوره در ولایت ارزگان؛ ولسوالی پسابند در ولایت غور و باغران در ولایت هلمند را شیعیان تشکیل می دهند.

در شمال شرقی افغانستان اقلیت های شیعی در ولایات بدخشان، تخار و قندز به صورت پراکنده سکونت دارند. در دوران جهاد تعداد زیادی از ساکنان مناطق شمالی از جمله شیعیان از بیم جان و برای در امان ماندن از حملات القاعده و طالبان به ولایات و کشورهای دیگر مهاجرت کردند.

موقعیت جغرافیایی شیعیان در غرب و جنوب افغانستان

در غرب افغانستان، شیعیان در ولایات هرات، فراه، نیمروز و هلمند سکونت دارند. در ولایت هرات، شیعیان در ولسوالی های کرُخ، انجیل، پشتون زرغون، غوریان و مرکز هرات؛ در ولایت فراه، شیعیان در مرکز این ولایت و ولسوالی های لاش جوین و گلستان ساکن هستند.

در ولایات شمال غربی افغانستان شیعیان عمدتاً در دو ولایت فاریاب و بادغیس زندگی می کنند. در جنوب افغانستان شیعیان در ولایات هلمند، قندهار، زابل، پکتیا و لوگر پراکنده شده اند. در هلمند شیعیان در ولسوالی های نوزاد، گرشک، باغران و منطقه لشکرگاه؛ در قندهار شیعیان در مرکز این ولایت، ولسوالی خاکریز، مناطق چهاردانه، گندکان، میان جوی، چهار دیوال، زله خان و چناران سکونت دارند.

در ولایت لوگر نیز آنها در علاقه داری (بخشداری) خوشی و ولسوالی های کلنگار، محمد آغه و بره کی برک و در ولایت پکتیا در علاقه داری دره درنگ و شهر گردیز متمرکز هستند.

هرات، کابل، پلخمری و مزار شریف بیشترین جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده اند.

شیعیان منطقه خوشی و شهر گردیز اکثراً سادات هستند. شیعیان گردیز در قریه خواجه حسن زندگی می کنند. شیعیان دره درنگ همه پشتون هستند. شهرهای هرات، کابل، پلخمری و مزار شریف بیشترین جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده اند. 50 درصد جمعیت یک صد هزار نفری شهر هرات قبل از دوره جهاد را شیعیان تشکیل می دادند، اما درحال حاضر آمار دقیقی از آنها وجود ندارد. جمعیت شهر کابل طی سه دهه اول قرن 19 حدود 60 هزار نفر بود که نیمی از آنها شیعیان قزلباش بودند، اما فتنه های خونین دینی و طایفه ای موجب کاهش تدریجی جمعیت آنها شد.

براساس گزارش های رسمی تا قبل از سقوط رژیم کمونیستی در افغانستان، نیمی از جمعیت دو میلیون نفری کابل شیعه و اغلب هزاره بودند، اما پس از جنگ های خونین و ویرانگر داخلی و به قدرت رسیدن طالبان جمعیت شیعیان کابل به شدت کاهش یافت. البته شمار شیعیان در پایتخت پس از سرنگونی طالبان روبه فزونی گذاشت و هم اکنون شیعیان حدود نیمی از جمعیت چهار میلیونی کابل را تشکیل می دهند. تا قبل از اشغال مزار شریف توسط طالبان در سال 1377 بیش از نیمی از جمعیت این شهر را شیعیان تشکیل می دادند. طی سال های اشغال، شیعیان هدف اصلی کشتارها و قتل عام های طالبان بودند و لطمات بزرگ و آسیب های زیادی از این کشتارها دیدند.

وضعیت فرهنگی و اقتصادی

اندکی پس از تأسیس کشور افغانستان توسط احمدشاه درانی در سال 1126 هجری شمسی (1747 میلادی)، این کشور درگیر جنگ های داخلی و خارجی شد و برای هشت دهه تحت استعمار و اشغال انگلیس بود.

افغانستان اگرچه در سال 1919 به استقلال رسید، اما تا سال 1933 و سلطنت محمد ظاهرشاه همچنان گرفتار ناآرامی های داخلی بود. تنها در دوران پادشاهی چهل ساله ظاهرشاه این کشور فرصت یافت، ساختارهای ناقص اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای خود بنا کند. اگرچه این شرایط یک فرصت شمرده می شد، اما مردم افغانستان نتوانستند، در حد لازم به پیشرفت های فرهنگی و اقتصادی نایل آیند و در این بین شیعیان افغانستان گرفتار عقب ماندگی مضاعف فرهنگی و اقتصادی بودند، چون از یک سو کل کشور از عقب ماندگی رنج می برد و از سوی دیگر، تبعیض مذهبی و قومی شیعیان را از تمام فرصت ها و زمینه های رشد و توسعه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی محروم کرده بود.

تنها در دوران پادشاهی چهل ساله ظاهرشاه افغانستان فرصت یافت، ساختارهای ناقص اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای خود بنا کند.

این محرومیت ها در مناطق مرکزی هزاره جات و مناطق دور دست کوهستانی بیشتر به چشم می خورد. مردم هزاره جات حتی در دوران ظاهرشاه از امکانات ابتدایی زندگی محروم بودند، کما اینکه درحال حاضر نیز چنین است. با این حال شیعیانی که در شهرها زندگی می کردند، علیرغم تبعیضات و مظالم روا داشته شده، توانستند از امکانات جدید تا حدودی بهره مند شوند و نیروهای تحصیلکرده و متخصص آنها در بخش های مهمی مانند پزشکی، مهندسی، نویسندگی و رسانه و مطبوعات مشغول بکار شوند و پیشرفت چشمگیری را محقق کنند.

در دوران کمونیست ها نیز شیعیان در بخش های مختلفی از جمله نظامی و سیاسی هم در صف دولت و هم در صف مجاهدین حضور داشته و پیشرفت بسیاری کردند.

مدارس دینی، حوزه های علمیه، حسینیه ها و مساجد شیعیان نیز تا پیش از کودتای کمونیست ها در کابل، هرات، قندهار و مزار شریف رونق یافته و موفق شده بودند، دانش آموزان و محصلان زیادی را برای فراگیری علوم دینی جذب کنند.

در این دوره زمینه ادامه تحصیل طلاب افغان در حوزه های علمیه ایران و عراق و حتی سوریه و لبنان نیز فراهم شد. به موازات این تحولات، وضعیت اقتصادی شیعیان شهرنشین نیز بهبود یافت.

این وضعیت تنها 7 سال دوام داشت و با سقوط رژیم کمونیستی در اثر جنگ های خونین داخلی، اوضاع فرهنگی و اقتصادی شیعیان افغانستان رو به وخامت نهاد و تمام امکانات، اموال و دارایی هایی که طی نیم قرن گذشته به دست آمده بودند، غارت شد تا منحنی رشد اقتصادی و فرهنگی شیعیان افغانستان نیز سیر نزولی خود را آغاز کند.

چگونه بدانیم فیسبوک چه اطلاعاتی از ما دارد؟

فیسبوک در تلاش است تا یک شناخت جامع و دقیق از شما داشته باشد و برای این کار به اطلاعات شخصی شما نیاز دارد. سؤال اصلی این است که کدام اطلاعات و چقدر؟

تاریخ انتشار: دوشنبه ۱ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۶:۱۱



با دو میلیون کاربر فعال ماهیانه، فیسبوک می‌تواند یک‌سوم جمعیت جهان را تحت نظر داشته باشد. چه جزو ۱.۳۲ میلیارد کاربری باشید که هر روز به این شبکه سر می‌زنند و چه هر از چند گاهی وارد اکانت خود شوید تا از آخرین اتفاقات و اخبار دوستانتان باخبر شوید، بهتر است بدانید که این شرکت چه چیزهایی در مورد شما می‌داند. استفاده اصلی فیسبوک از اطلاعات شخصی شما در درجه اول برای این است که بتواند تبلیغات مرتبط و مناسب به خودتان را برایتان نمایش دهد. شاید برخی این کار را نادرست و تجاوز به حریم خصوصی بدانند؛ اما برخی دیگر نیز بر این عقیده‌اند که با اطلاعات خصوصی‌شان هزینه خدمات رایگان شرکت را پرداخت می‌کنند. جزو هر کدام از این دو دسته باشید، باز هم دانستن اینکه چه اطلاعاتی از شما در دست شرکت است، ضرورت دارد. با دانستن مواردی که خواهیم گفت، می‌توانید کنترلی نسبی روی استفاده فیسبوک از اطلاعات خود داشته باشید. البته اگر خواهان این هستید که از اطلاعاتتان استفاده تجاری نشود و در اختیار هیچ سازمانی قرار نگیرد، بهترین و تنها روش پیش‌رو این است که اکانت خود را به‌طور کامل حذف کنید.

تنظیمات تبلیغات را چک کنید

وقتی برای اولین بار در فیسبوک ثبت نام می‌کنید، اطلاعات پایه‌ای مانند نام، نام خانوادگی و آدرس ایمیل را وارد می‌کنید. سایت همچنین از شما می‌خواهد که موقعیت محل زندگی، شغل، دوستان و آشنایان و تحصیلات خود را وارد کنید. اما همه این‌ها یک سری اطلاعات پیش‌پا افتاده هستند. با شروع فعالیت در این شبکه اجتماعی، فیسبوک رفتارهای شما را تحت نظر می‌گیرد و اطلاعات به‌مراتب بیشتر و مهم‌تری از شما به دست می‌آورد. یکی از راه‌های سریع برای دیدن این‌که فیسبوک چه چیزهایی از شما می‌داند - و محدود کردن دسترسی به آن‌ها - این است که به صفحه تنظیمات تبلیغات (ad preferences) بروید. با کلیک روی لینکی که درون پراتز قرار داده‌ایم می‌توانید به صفحه مورد نظر بروید. اگر نمی‌خواهید از لینک استفاده کنید، کافی است وارد اکانت خود شوید و روی آیکون فلش که در سمت راست منوی ناوبری موجود است، کلیک کنید؛ از منویی که باز می‌شود تنظیمات (Settings) را انتخاب کنید و سپس تبلیغات (ads) را. این‌جا می‌توانید اطلاعاتی را که به فیسبوک داده‌اید، مشاهده و تعیین کنید که فیسبوک مجاز به استفاده از کدام‌ها نباشد. برای مثال روی Your information (اطلاعات شما) کلیک کنید تا ببینید وضعیت تاهل و شغل خود را با فیسبوک به اشتراک گذاشته‌اید یا نه.

اگر گزینه Your interests (علاقه‌مندی‌های شما) را انتخاب کنید، خواهید دید که بر اساس فعالیت‌ها و رفتارهای شما در این شبکه اجتماعی (و حتی وب‌گردی در وبسایت‌های دیگر)، لیستی از علاقه‌مندی‌هایتان تهیه شده است. از همین صفحه می‌توانید تعیین کنید که آیا فیسبوک مجاز به استفاده از این اطلاعات برای تبلیغات و مقاصد تجاری باشد یا نه. برای این کار لازم نیست اطلاعاتتان را به کلی حذف کنید. شما می‌توانید در عین به اشتراک گذاری اطلاعات (مانند وضعیت تاهل)، فیسبوک را از استفاده تجاری از آن منع کنید. اگر بیش‌از حد نگران هستید، چاره‌ای جز حذف کردن ندارید. این شرکت برای بهبود تجربه کاربری خود و هدفمند کردن تبلیغاتش، اطلاعات شما را مورد استفاده قرار می‌دهد. حتی اگر فیسبوک اطلاعات شما را به شرکت‌های دیگر نفروشد، همچنان احتمال دارد که به جمع‌آوری آن بپردازد. این شرکت برای بهبود تجربه کاربری خود و هدفمند کردن هرچه بیشتر تبلیغاتش، اطلاعات شما را - از مدل گوشی گرفته تا اپلیکیشن‌هایی که زیاد استفاده می‌کنید - مورد استفاده و تجزیه تحلیل قرار می‌دهد.

می‌توانید برخی از این اطلاعات را از صفحه پروفایل خود کاملاً حذف کنید. کافی است در صفحه اصلی پروفایل خود روی نامتان کلیک کنید و گزینه Edit Profile را انتخاب کنید. قطعاً قادر نخواهید بود همه چیز را حذف کنید؛ اما حداقل می‌توانید اطلاعات تحصیلی و شغلی خود را پاک و صفحاتی که لایک کرده‌اید آنلایک کنید.



با استفاده از سرویس‌های شخص ثالث جستجو کنید

شما هیچ گاه به‌طور دقیق و با جزئیات نخواهید دانست فیسبوک چه اطلاعاتی از شما دارد. الگوریتم‌های سری و محرمانه این شرکت بسته به نوع فعالیت و رفتارهای شما، در موردتان حدس و گمان‌هایی می‌زنند.

البته وقتی می‌گوییم سری و محرمانه، به این معنی نیست که هیچ کس به هیچ‌وجه نمی‌تواند به آن‌ها دسترسی داشته باشد. برخی ابزارهای شخص ثالث هستند که با دسترسی به گزارش فعالیت‌های اخیر شما می‌توانند نشان دهند که فیسبوک چه اطلاعاتی از آن‌ها به دست آورده است.

Data Selfie که یک افزونه کروم است، می‌تواند فعالیت‌های شما را رصد کند و نشان بدهد که فیسبوک بر اساس همان رفتارها چه اطلاعاتی از شما به دست آورده است. لازم به ذکر است که اطلاعات این افزونه غالباً تئوریک هستند و به‌طور حتمی نشان‌دهنده آنچه در فیسبوک اتفاق می‌افتد نیستند.

برای به دست آوردن اطلاعات بیشتر و جامع‌تر در مورد اکانت خود، به وبسایت Stalkscan بروید. وقتی در بالای صفحه، آدرس URL پروفایل فیسبوک خود را وارد می‌کنید، وبسایت به‌طور خودکار تمام اطلاعاتی را که ممکن است فیسبوک از شما جمع‌آوری کند، لیست می‌کند. از هتل‌ها و رستوران‌هایی که رفته‌اید تا ویدیوهایی که در آن‌ها تگ شده‌اید یا ویدیوها و آهنگ‌هایی که لایک کرده‌اید.

همین کار را می‌توانید با استفاده از وبسایت Intel Techniques نیز انجام دهید. وقتی وارد سایت شدید، در سمت چپ صفحه روی گزینه Facebook کلیک و آدرس URL اکانت خود را وارد کنید. این بار هم لینکی از تک‌تک فعالیت‌های شما برایتان نمایش داده خواهد شد که با کلیک روی هرکدام خواهید توانست به صفحه مربوط به آن هدایت شوید.

متأسفانه وبسایت‌هایی مانند این‌ها، فقط اطلاعات سطحی و ظاهری مربوط به فعالیت‌های شما را در اختیار می‌گذارند و الگوریتم‌های مشابه آنچه فیسبوک دارد، در اختیار ندارند. به‌عنوان مثال فیسبوک الگوریتم‌های فوق‌العاده پیشرفته‌ای دارد که با استفاده از آن‌ها می‌تواند با دقت بسیار بالایی فید خبری شما را از علاقه‌مندی‌هایتان پر کند.



علاوه بر این، فیسبوک الگوریتم‌هایی دارد که با استفاده از آن‌ها کاربران را بسته به سلیقه‌ها و مشخصاتشان به گروه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌کند تا تبلیغ‌کننده‌ها بتوانند جامعه هدف خود را بهینه‌تر انتخاب کنند.

سال گذشته واشنگتن پست لیستی از ۹۸ فاکتور مختلف را منتشر کرد که فیسبوک بر اساس آن‌ها تقسیم‌بندی‌های خود را انجام می‌دهد. این موارد شامل اطلاعات به‌دست‌آمده از شرکت‌های دیگر نیز می‌شود.

غیر فعال کردن موقعیت و رصد وب‌گردی

به‌غیر از اطلاعاتی که خودتان مستقیماً به فیسبوک می‌دهید و اطلاعات رفتاری شما در این شبکه اجتماعی، نوع سوم از اطلاعات هم هست که فیسبوک جمع‌آوری می‌کند و برایش ارزش بالایی دارد. اطلاعات موقعیت مکانی و وب‌گردی شما در وبسایت‌های دیگر. اجازه دادن به فیسبوک برای در اختیار داشتن موقعیت مکانی شما می‌تواند مفید باشد. با استفاده از آن می‌توانید اطلاعات مربوط به رستوران‌ها، مغازه‌ها و نمایشگاه‌های نزدیک به خود را به دست آورید و همچنین دوستانتان را که در حوالی شما هستند پیدا کنید. همچنین فیسبوک می‌تواند مکان‌های مورد علاقه شما را شناسایی کند تا بر اساس آن تبلیغات مفیدتری برایتان نمایش دهد.

اجازه دادن به فیسبوک برای در اختیار داشتن موقعیت مکانی شما می‌تواند مفید باشد

قطعا می‌توانید حدس بزنید که چرا فیسبوک علاقه دارد موقعیت مکانی کاربران را بداند؛ تبلیغات بهتر. اگر شما وارد برخی وبسایت‌های بخصوص شوید، بلافاصله فیسبوک خبردار خواهد شد و از نوع رفتار شما در آن وبسایت اطلاعات زیادی جمع‌آوری خواهد کرد. این شرکت همچنین اطلاعات وب‌گردی یا مکانی شما را به آژانس‌های تخصصی تبلیغات می‌فرستد تا آن‌را تحلیل کنند و نتایج قابل استفاده و مفیدتری از آن‌ها استخراج کنند.

به‌طور دقیق و قطعی نمی‌توان گفت که شرکت‌های تبلیغاتی چه اطلاعاتی از شما جمع‌آوری و در نهایت آن‌ها را تبدیل به چه اطلاعات دیگری می‌کنند. تنها کاری که می‌توانید بکنید رفتن به همان صفحه تنظیمات تبلیغات است که در بالا اشاره کردیم.

برای این‌که جلوی استفاده فیسبوک از اطلاعات مکانی و وب‌گردی خود را بگیرید، در صفحه تنظیمات تبلیغات گزینه Ad Settings را باز کنید و اولین گزینه از بالا را (Ads based on your use of websites and apps) غیر فعال کنید.

این روزها فیسبوک در توضیح دادن این‌که چه نوع اطلاعاتی جمع‌آوری می‌کند، توضیحات خوبی ارائه می‌دهد؛ اما با این وجود قادر نخواهید بود تمام اطلاعات خود را از دسترس این شبکه اجتماعی خارج کنید؛ زیرا هنگام ثبت نام و ایجاد اکانت، با شرایط و اساسنامه فیسبوک موافقت کرده‌اید.

تنها کاری که می‌توانید انجام دهید این است که از اطلاعات جمع‌آوری شده آگاه شوید و حواستان باشد چه چیزهایی را مستقیم و غیر مستقیم به اشتراک می‌گذارید.

افغان ها هند را به ایران برای درمان ترجیح می دهند

رئیس روابط بین الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه می گوید هندوستان و ترکیه رقیب جدی ایران برای جذب بیماران افغان هستند. تاریخ انتشار: شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۱:۴۳

به گزارش پیام آفتاب، «وحید مجروح» رئیس روابط بین الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه در مصاحبه ای با خبرگزاری مهر، درباره گردشگران سلامتی که از افغانستان برای درمان به ایران می آیند، گفت: چندی پیش تفاهمنامه ای با ۵ پروتکل با وزیر بهداشت ایران امضا کردیم از آن پس قرار شده که ویزای (T) یا ویزای سلامت برای گردشگران افغان اجرایی شود.

وی گفت: ما نمی دانیم اکنون چه تعداد از مردم افغانستان به ایران برای درمان مراجعه می کنند اما تقریباً آمار این تعداد بیمار را که به هند مراجعه می کنند را می دانیم چون باید سفر هوایی به این کشور داشته باشند از هر ۱۰۰ نفر دو نفر به سیاحت یا پنج نفر به سفر کاری به هند می روند اکنون بازاری که برای افغان ها جا افتاده کشور هند است و پس از آن ترکیه. اکنون میزان پولی که افغان ها در هند مصرف می کنند چیزی حدود ۲۰۰ میلیون دالر اعلام شده است اما برداشت ما این است که حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دالر افغان ها در دهلی مصرف می کنند.

مجروح ادامه داد: هزینه های درمان در ایران کم است اما افغان ها از کیفیت درمان در هندوستان راضی هستند ما فقط در موضوع ترجمه مشکل داریم. همچنین کسانی که به ترکیه می روند نیز از خدمات سلامت بسیار راضی هستند. ایران نیز باید تفکیک کند که در کدام بخش ها فعال تر است اکنون ایران در حوزه درمان کلیه، کبد، پوست و زیبایی بسیار خوب است اما هنوز به پای هند در زمینه درمان قلب و سرطان نرسیده است.

وی گفت: هنوز هم افرادی که از قبل به ایران برای درمان می رفتند همین مقصد را انتخاب می کنند این افراد بیشتر ساکن ولایت های غربی افغانستان هستند. سطح آگاهی افرادی که در سایر ولایت ها افغانستان سکونت دارند درباره ظرفیت درمانی ایران بسیار پایین است آنها هنوز پاکستان، هند و ترکیه را مقصدی برای درمان می مانند. ایران هم قابلیت رقابت با این کشورها را دارد و در این زمینه می بایست نسبت به تبلیغ کار خود در افغانستان بیشتر تلاش کند. اکنون افغان ها بیمارستان های معروف هند را می شناسند اما بیمارستان های ایران در بین افرادی که دور از مرز غربی هستند ناشناخته است.

رئیس روابط بین الملل و سخنگوی وزارت صحت عامه ادامه داد: در دهلی منطقه ای وجود دارد که همه چیز حتی فروشگاه های عام توسط افغان ها اداره می شود در لاوی بیمارستان های دهلی اگر ۱۰۰ بیمار وجود داشته باشد ۸۰ نفرشان افغان هستند اکنون چهار پرواز به دهلی از افغانستان انجام می شود. ویزای هند نیز رایگان و شش ماهه است به این ترتیب افغان ها یک تیر و چند نشان می زنند؛ هم تفریح می کنند هم به درمان بیماری خود می پردازند، ضمن اینکه صدور ویزا برای آنها بسیار آسان است. هند نیز بزرگترین فروشنده خدمات در دنیاست اما برای ورود به ایران باید راه زیادی برای گرفتن ویزا طی کرد. هزینه آن ۴۰ یورو است حدود ۴۰ یورو دیگر نیز برای ضمانت دریافت می کنند ضمن اینکه ویزای افغانستان به ایران سه ماهه و یکبار ورود است به این ترتیب افغان ها هند را به ایران برای درمان ترجیح می دهند.

«بلک واتر» همچنان امیدوار به خصوصی سازی جنگ افغانستان است

رئیس شرکت خصوصی امنیتی بلک واتر آمریکا همچنان در فکر اجرای برنامه خصوصی سازی عملیات نظامی آمریکا در افغانستان می باشد.
تاریخ انتشار : شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۱:۰۴



رئیس شرکت خصوصی امنیتی بلک واتر آمریکا همچنان در فکر اجرای برنامه خصوصی سازی عملیات نظامی آمریکا در افغانستان می باشد.

ایریک پرنس رئیس این شرکت که در حال حاضر اقدامات امنیتی شرکت خود را در هنگ کنگ به پیش می برد، در پی علاقه مند کردن نهادهای استخبارتی آمریکا به این موضوع می باشد.

رئیس این شرکت خصوصی امنیتی در تلاش است تا طرح های خود را در خصوص عملیات ضد تروریسم در افغانستان ترویج نموده و علاقه مندی مقامات این کشور را جلب نماید.

ایریک پرنس در مصاحبه با خبرگزاری رویترز گفت که او در مورد جنبه های مختلف این برنامه ها مشورت می کند. برنامه هایی که شامل نحوه حسابدگی شرکت های قراردادی می باشد که کار اشتباهی می کنند.

منابع دولتی در ایالات متحده آمریکا می گویند، آقای پرنس طرح های مربوط به عملیات ضد تروریسم در افغانستان را به سازمان های استخبارات آمریکا از جمله سی آی ای ارائه داده است. اما واضح نیست که تا چه حد توانسته حمایت آن ادارات را در این ارتباط کسب کند.

در این میان، اداره استخبارات مرکزی آمریکا یا سی آی ای دریافت چنین طرح هایی را انکار کرده است. بر اساس گفته یکی از مقام های بلند رتبه دولتی آمریکا، پلان رئیس بلک واتر که استفاده از سربازان بازنشسته نیروهای ویژه آمریکا و کشورهای متحد آن در داخل واحدهای نظامی قوای افغان می باشد، پیش از اعلان استراتژی جدید آمریکا به کاخ سفید ارائه شده بود. روزنامه لس آنجلس تایمز در مقاله ای به بحث های مشاورین امنیتی دولت آمریکا در آن زمان اشاره کرده بود و نوشته بود که در عوض نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان، بر پیشنهاد واگذاری جنگ افغانستان به شرکت های خصوصی امنیتی، تأکید شده است.

آیت الله مکارم شیرازی:

دولت باید برای قم یک «ردیف بودجه حسابی» در نظر بگیرد/ بیشتر ساختمان های قم، دینی هستند و نمی توان از آن ها درآمد گرفت، باید به آن ها پول هم بدهند/ چرا باید شهری مثل کاشان فرودگاه داشته باشند اما قم نداشته باشد؟

آیت الله مکارم می گوید: بیشتر ساختمان های قم، فرهنگی و دینی است و نه تنها نمی توان از آن ها درآمد داشته باشد، بلکه باید به این مراکز پول هم بدهد، از این جهت دولت باید این مشکل را حل کند.

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



آیت الله مکارم شیرازی با اشاره به جایگاه ویژه شهر مقدس قم در کشور، به رفع مشکلات این شهر تأکید کرد و گفت: دولت باید ردیف بودجه مخصوصی برای قم تعیین کند تا شهرداری بتواند بدون وجود موانع مالی، به رفع مشکلات بپردازد.

به گزارش انتخاب به نقل از رسا، آیت الله ناصر مکارم شیرازی صبح امروز در دیدار اعضای شورای شهر مقدس قم با بیان این که آمادگی لازم برای کار کردن در شما وجود دارد، گفت: بسیاری از مشکلاتی که مدنظر بنده بود، در صحبت های شما مطرح شد.

استاد درس خارج حوزه علمیه قم ابراز داشت: برای خدمت به قم، ابتدا باید قم شناسی کرد و سوابق تاریخی، موقعیت امروزه و تأثیرگذاری آن در کل کشور و خارج از کشور را تبیین کرد.

وی با تأکید بر اینکه دولت هم باید قم شناسی داشته باشد، ادامه داد: باید به پایگاه انقلاب بودن قم و برخاستن رهبری از این شهر مقدس، از سطح و افقی بالا نگاه کرد که متأسفانه هنوز کمتر به این مسأله توجه می شود.

مکارم با اعلام این خبر که در آینده سمیناری بین المللی برای قم شناسی خواهیم گذاشت تا داخل و خارج با آثار و جایگاه آن آشنا شوند، افزود: به یقین نمی توان از درآمد شهرداری مشکلات شهر را حل کرد و این اصل به رسمیت شناخته شده که شهرداری ها باید با درآمد خود، مشکلات

را حل کنند، اصل بیخودی است.

وی خاطرنشان کرد: شاید در تهران و یا شهرهای دیگری این شرایط وجود داشته باشد، اما بیشتر ساختمان های قم، فرهنگی و دینی است و نه تنها نمی توان از آن ها درآمد داشته باشد، بلکه باید به این مراکز پول هم بدهد، از این جهت دولت باید این مشکل را حل کند.

آیت الله مکارم شیرازی به دولت توصیه کرد: برای قم باید یک ردیف بودجه حسابی در نظر بگیرند، و هیچ کدام از شهرها هم نباید معترض شوند چون قم با بقیه شهرها فرق می کند.

وی در ادامه به تشریح برخی مشکلات شهری پرداخت و بیان داشت: برج های نیمه کاره این شهر از دیگر معضلات قم است که سال ها به حال نیمه کاره رها شده و چهره شهر را خراب کرده است؛ به شهردار هم گفتم که باید از آن ها تعهد بگیرد که در وقت معینی کار خود را تمام کنند نه این که به دنبال مشتری برای پول گرفتن باشند تا پروژه را تکمیل کنند، چرا که واقعا نمای شهر را زشت کرده است.

آیت الله مکارم شیرازی در ادامه تصریح کرد: افرادی که به میدان ساخت و ساز می آیند باید استعداد مالی داشته باشند و اگر این توانایی را ندارند، اجازه کار به آن ها داده نشود؛ بناهای فرسوده از دیگر مشکلات مهم شهر مقدس قم است.

وی با بیان اینکه لازم نیست کل معضل بنای فرسوده را به یکباره حل کنید، اظهار داشت: باید به تدریج پیش رفت و صاحبان املاک فرسوده با امتیازات شهرداری تشویق شوند تا این بناهای فرسوده ترمیم شود؛ به این نکته هم باید توجه داشت که قم سابقه زلزله دارد و اگر زلزله ای رخ دهد، بسیاری از این بناها در معرض خطر جدی هستند؛ علاج واقعه را باید قبل از وقوع انجام داد.

استاد درس خارج حوزه علمیه قم گفت: مشکل دیگر مسأله منوریل است که با توجه به وسط شهر و کنار حرم مطهر بودن، منظره بدی ایجاد کرده است؛ هر چه زودتر باید تکلیف آن مشخص شود و هر کاری قرار است انجام شود، عملی شود.

آیت الله مکارم در بخش دیگر سخنان خود اظهار داشت: مردمی که به شهرداری مراجعه می کنند باید راضی برگردند؛ البته نمی شود انکار کرد که عده ای ناراضی هستند و باید به درد آن ها رسید؛ اگر توقعات زیادی دارند باید توجیه شوند؛ به هر حال یا باید راضی شوند و یا قانع شوند.

وی به بهره گیری از ظرفیت رسانه ها اشاره و تأکید کرد: باید از طریق صدا و سیما و رسانه ها مردم را توجیه کنید که توقعات بیجا نداشته باشند و به گونه ای هم نباشد که مردم ضعیف در راهروهای شهرداری سرگردان باشند.

آیت الله مکارم شیرازی به وجود عزم و اراده در مدیریت شهری تأکید کرد و گفت: اراده، عزم و مدیریت از ضروریات و لزوم کار مدیران است و مدیریت بدون اراده در هیچ کجا کارایی ندارد؛ وظیفه شهرداری فقط آبادی ظاهری نیست، آبادی فرهنگی بسیار مهم است به ویژه در شهر مقدس قم که به تمام معنا فرهنگی است؛ شهرداری قم باید به مراکز فرهنگی کمک کند.

وی با بیان اینکه همه باید دست به دست دهند و این نواقص را برطرف کنند، ابراز داشت: باید به کتابخانه ها و مراکز دیگر کمک شود، چون نهادهای فرهنگی برای قم مهم است؛ قبلا وظیفه شهرداری را فقط عمران ظاهری می دانستند، اما اکنون مسائل فرهنگی جزئی از وظایف شهرداری شده است.

استاد درس خارج حوزه علمیه قم به مشکلات موجود در سازمان نظام مهندسی اشاره و تصریح کرد: مسأله مهندسین ناظر بر ساختمان ها و سازمان نظام مهندسی، برای مردم به یک مشکل تبدیل شده است؛ چرا که مهندس ناظر نقشه ای به مردم می دهد که به درد آن ها نمی خورد و پول هنگفتی هم از آن ها اتخاذ می کند.

وی با بیان اینکه افراد خوبی هم در مهندسان ناظر ساختمان پیدا می شود، گفت: متأسفانه در برخی موارد وقتی نقشی در ساختمان پیدا می کنند، حتما باید وجهی دریافت کنند تا تأییدیه و جواز ادامه کار بدهند.

او با تأکید بر اینکه مردم باید مهندسان ناظر را خودشان انتخاب کنند، گفت: برخی از این مهندسان یک یا دو بار در تمام طول سال شاید به ساختمان مراجعه نکنند در حالی که برای آن حقوق دریافت می کنند؛ مشکلات مهندسین ناظر ساختمان اصلا جالب و قابل دفاع نیست و این مشکل برای مردم باید حتما حل شود.

وی در پایان سخنان خود به رفع مشکلات و تکمیل پروژه فرودگاه قم تأکید کرد و افزود: مسأله فرودگاه قم باید درست شود و شما هم می توانید کمک کنید؛ با ساخت فرودگاه چهره قم عوض

می شود و از داخل و خارج به این شهر مقدس سفر می کنند و آبرویی برای قم می شود؛ چرا باید شهری مثل کاشان فرودگاه داشته باشند اما کلانشهر قم که شهری زیارتی است، فرودگاه نداشته باشد؛ در واقع فرودگاه یک پرستیژ برای شهر مقدس قم است

انتقام چین و روسیه از امریکا با حذف دلار

کلید جایگزین کردن دلار با یوان در معاملات نفتی در مسکو قرار دارد و اگر چین موفق به انجام این مهم شود، واشینگتن هیچکس را جز خود نباید مقصر بداند. اخباری مبنی بر اینکه چین در نظر دارد تا پایان سال جاری برای انعقاد قراردادهای نفتی بر پایه یوان اقدام کند، شگفتی بسیاری از تحلیلگران را برانگیخته است، باین حال متخصصان و کارشناسان روسی اصلاً از این قضیه متعجب نشده‌اند، زیرا آنها از مدت‌ها پیش چنین طرحی را در ذهن داشته‌اند به‌ویژه بعد از اینکه مسکو در بحران اوکراین، عطای رابطه با غرب را به لقایش بخشید. کرملین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا را مسبب اتفاقات اوکراین می‌داند؛ از نظر روس‌ها بحران اوکراین تلاشی است برای کاهش نفوذ روسیه در کشورهای هم‌جوارش.

تاریخ انتشار : یکشنبه ۷ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۰:۵۹



کلید جایگزین کردن دلار با یوان در معاملات نفتی در مسکو قرار دارد و اگر چین موفق به انجام این مهم شود، واشینگتن هیچکس را جز خود نباید مقصر بداند. اخباری مبنی بر اینکه چین در نظر دارد تا پایان سال جاری برای انعقاد قراردادهای نفتی بر پایه یوان اقدام کند، شگفتی بسیاری از تحلیلگران را برانگیخته است، باین حال متخصصان و کارشناسان روسی اصلاً از این قضیه متعجب نشده‌اند، زیرا آنها از مدت‌ها پیش چنین طرحی را در ذهن داشته‌اند به‌ویژه بعد از اینکه مسکو در بحران اوکراین، عطای رابطه با غرب را به لقایش بخشید. کرملین، ایالات متحده و اتحادیه اروپا را مسبب اتفاقات اوکراین می‌داند؛ از نظر روس‌ها بحران اوکراین تلاشی است برای کاهش نفوذ روسیه در کشورهای هم‌جوارش.

طرح پکن قرار است با هدف تغییر ارزش معاملاتی نفت از دلار به یوان به اجرا درآید. هرچند این چین است که در نگاه اول به واسطه مطرح شدن ارزش ملی‌اش در سطح بین‌المللی و آسودگی خاطر بیشتر از بابت بحث امنیت انرژی، از این اقدام منتفع خواهد شد، اما برنده اصلی این بازی مسکو خواهد بود، زیرا هرگونه کاهش و تنزل در جایگاه دلار، به شدت توانایی واشینگتن برای راه‌انداختن یک جنگ اقتصادی علیه روسیه از طریق اعمال تحریم را محدود می‌کند. روسیه به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان، از اهمیت وافر برای پروژه پکن برخوردار است. در مقابل، چین نیز در مقام بزرگ‌ترین واردکننده نفت خام و عظیم‌ترین اقتصاد جهان (از لحاظ قدرت خرید)، تنها کشوری است که توانایی مقابله و سرشاخ شدن با هژمونی مالی آمریکا را دارد. البته، ولادیمیر پوتین و شی جین‌پینگ به تنهایی و بدون همراهی دیگر کشورها نمی‌توانند به اهدافشان دست یابند، زیرا اگر قرار باشد طرح جایگزینی دلار با یوان در معاملات نفتی موفق شود، دیگر کشورهای تولیدکننده نفت نیز باید به آن پیوندند. در شرایطی که ایران، اندونزی و ونزوئلا به این حرکت چراغ سبز نشان داده‌اند، مسئله بر سر متقاعد کردن کشورهای عربی برای معامله کردن با یوان است. در این میان، عربستان سعودی حکم برگ برنده را دارد.

نقشه عمل

پترودلار در سال ۱۹۷۴ و در جده متولد شد، یعنی زمانی که ویلیام سیمون، وزیر خزانه‌داری وقت ایالات متحده، سعودی‌ها را متقاعد کرد آمریکا امن‌ترین جا برای تلبار کردن دلارهای نفتی‌شان است. از آن زمان به بعد، جریان دلارهای نفتی عربستان دهه‌هاست اقتصاد ایالات متحده را سرپا نگه داشته، باین حال در سال‌های اخیر، روابط میان این دو کشور در نتیجه تلاش واشینگتن برای پایین آوردن قیمت نفت که لطامات مالی جدی‌ای را به سعودی‌ها وارد آورده، دستخوش تلاطم شده‌است. در واقع دلیل اصلی آشتی ریاض با روسیه را باید خواست دو طرف برای جلوگیری از کاهش قیمت انرژی و نفت دانست. درهمین باره بود که اوایل ماه اکتبر سلطان سلمان، پادشاه عربستان سعودی، سفری تاریخی را به مسکو ترتیب داد؛ سفری که یوان بدون تردید یکی از محورهای بحث بوده‌است. کارل وینبرگ، اقتصاددان بر این باور است که چین می‌تواند عربستان سعودی را به معامله با یوان ترغیب کند و زمانی که عربستان چنین کند، مابقی بازار نیز از آن تبعیت خواهند کرد.

طرح بزرگ

ریشه‌ها و خاستگاه‌های گرایش روسیه برای انجام معاملات نفتی به یوان را باید در مجموعه‌ای از «انقلاب‌های سرد» در اتحاد جماهیر شوروی جست‌وجو کرد. مسکو از تجربه اتحاد جماهیر شوروی این درس را گرفته‌است که غرب هرگز به چشم یک شریک برابر به او نگاه نخواهد کرد. امروز نیز رابطه روسیه با غرب به بدترین وضع خود بعد از جنگ سرد رسیده‌است؛ در واقع از زمانی که ایالات متحده برای اولین بار در سال ۲۰۱۲ و در نتیجه مرگ حسابداری به نام سرگئی مگنیتسکی تحریم‌های ضدروسی خود را اعمال کرد، مسکو به دنبال راهی برای مقابله به مثب بوده‌است. البته روسیه بلافاصله تحریم‌های اتحادیه اروپا در قضیه اوکراین را تلافی کرد؛ ممنوعیت واردات غذا که با وجود کمک به افزایش اولیه تورم، تأثیرات مثبت و سازنده‌ای بر صنعت کشاورزی این کشور نداشته‌است. باین حال به علت محدود بودن مبادلات تجاری مسکو با واشینگتن، امکان مقابله به مثب برای روسیه فراهم نشده و حال به نظر مسکو این فرصت را به دست آورده‌است. شکی وجود ندارد که کرملین در تلاش برای مهندسی کردن یک بحران اقتصادی در ایالات متحده برای به‌زاندور آوردن رقیب دیرینه خود است. روسیه و چین از مدت‌ها قبل کوشیده‌اند در معاملات دوجانبه نفتی، به ارزی غیر از دلار متوسل شوند. در چنین شرایطی اگر عربستان سعودی وارد این بازی نشود، با خطر از دست دادن سهم خود از بازار مواجه است، به‌ویژه در

وضعیتی که سال آینده پروژه احداث خط انتقال گاز و نفت از روسیه به چین کلنگ خواهد خورد. عربستان در صورت همراهی نکردن با طرح روسیه و چین همچنین با تهدید خروج سرمایه‌گذاران چینی از پروژه عظیم آرامکو مواجه است. درعین‌حال گمانه‌زنی‌ها درباره جایگزین‌شدن دالر با یوان در معاملات نفتی در حال افزایش است، زیرا هر تلاشی که توانایی آمریکا در به‌راه‌انداختن یک جنگ اقتصادی را تضعیف کرده و موجب بی‌ثباتی در منطقه اوراسیا شود، یک پیروزی بزرگ برای کرملین محسوب می‌شود. از این گذشته، در شرایطی که پوتین خود را برای آخرین دوره ریاست‌جمهوری‌اش آماده می‌کند، می‌تواند از پایان‌دادن به سلطه دالر به‌عنوان میراث خود برای آیندگان یاد کند.

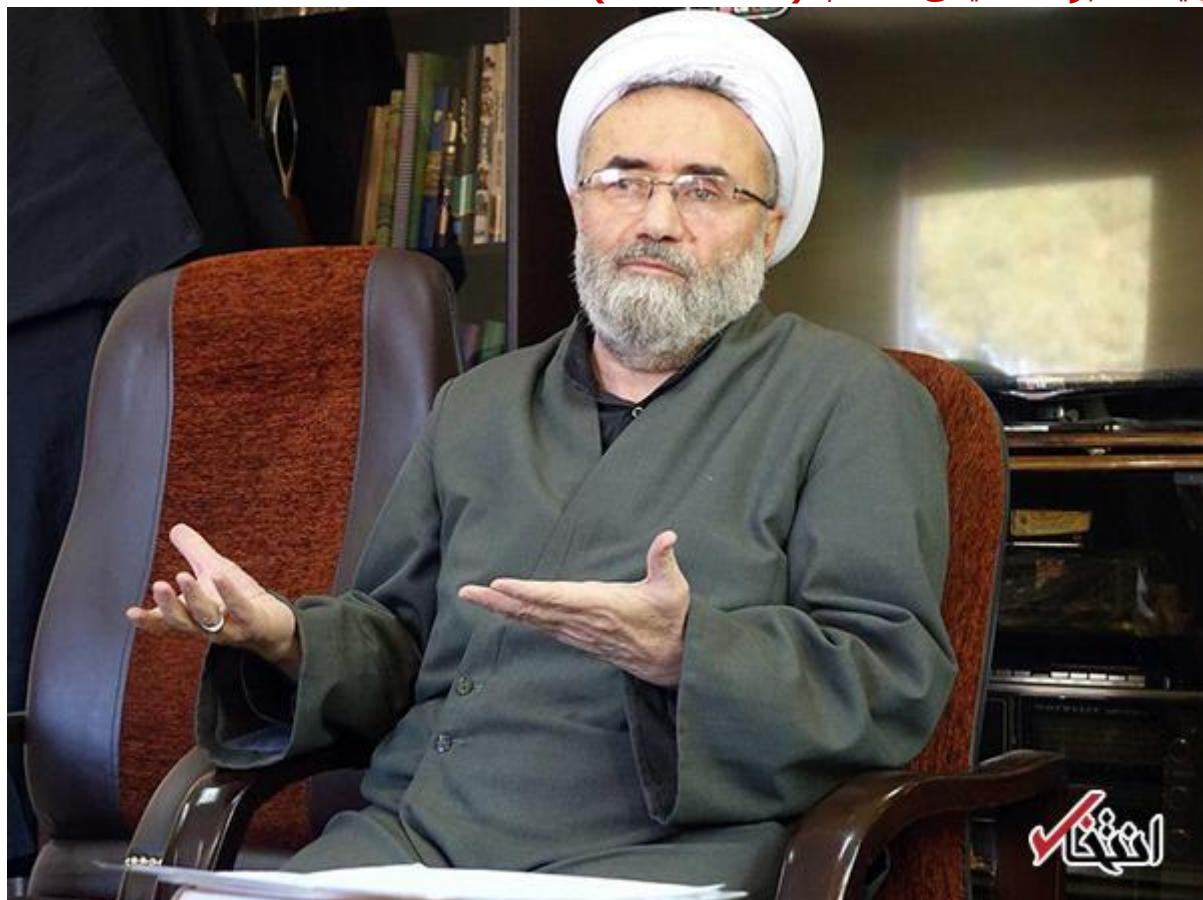
- برایان مک دانالد / راشاتودی

هشدار مسیح مهاجری درباره قتل ۲ روحانی در هفته اخیر

بعضی برنامه‌های رسانه ملی پر از منفی‌بافی و ترسیم‌کننده چهره‌ای ناامیدکننده از کشور است

«در کشوری که مسئولین آن در برج عاج زندگی می‌کنند و به جای شنیدن درد دل‌های مردم و حل مشکلات آنان، به جنگ لفظی با همدیگر مشغولند و عده‌ای نیز با استفاده از این فرصت مشغول چپاول بیت‌المال هستند، طبیعی است که با پدیده‌های انحرافی خطرناکی از قبیل آن چه هفته گذشته رخ داد مواجه شویم.»

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :



حجت الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری معتقد است: زخم‌هایی که در مناظره‌ها و تبلیغات تهاجمی انتخابات ریاست‌جمهوری بر پیکر نظام جمهوری اسلامی ایران وارد شد، هنوز تازه است و این روزها اولین چرک‌های خود را بروز داده است.

به گزارش «انتخاب»، او نوشته است: قتل دو روحانی در هفته گذشته به ویژه با توجه به این که میان قاتلان و مقتولان هیچ سابقه‌آشنایی یا خصومتی وجود نداشته و به گفته یکی از قاتلان، او به دلیل این که نتوانست برای حل مشکل خود با نمایندگان مجلس شورای اسلامی تماس برقرار کند، پس از ناکامی از ورود به ساختمان مجلس تصمیم گرفت یکی از مسئولین را به قتل برساند، اهمیت توجه به ریشه‌های این حوادث را بیشتر نمایان می‌کند. هر چند این قاتل به جای آن که به سراغ یکی از مسئولین برود به تصور این که هر کس ملبس به لباس روحانی باشد، مسئول است کسی را به قتل رسانده که مسئولیتی در هیچ یک از قوای سه‌گانه نداشته، ولی نکته مهم همین است که او و امثال او نظام حکومتی موجود را با روحانیت همسان می‌بینند و بر اساس همین اشتباه مرتکب اقداماتی می‌شوند یا مطالبی به زبان می‌آورند تا اعتراضشان به مسئولین را ابراز نمایند و نشان بدهند. نکته مهم‌تر این است که چرا بعضی افراد به نقطه‌ای می‌رسند که درصدد قتل برمی‌آیند و کاری از قبیل کشتن یک مسئول آنها را راضی می‌کند؟

مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی در سرمقاله امروز این روزنامه نوشت: وقتی افرادی که در سطح نامزدی ریاست‌جمهوری در برابر چشمان ده‌ها میلیون نفر طوری درباره عملکرد مسئولین نظام سخن می‌گویند که هر بیننده و شنونده‌ای احساس می‌کند در این کشور کاری به نفع مردم انجام نشده و همه جا را فساد گرفته و هر کس به قدرت می‌رسد، درصدد چپاول ثروت کشور برمی‌آید، طبیعی است که افراد فاقد اطلاعات و تحلیل واقعی درباره مسائل جامعه از نظام تصویری منفی پیدا کنند و به همه مسئولین بدبین شوند. این بدبینی اگر با ناامیدی همراه شود و افرادی به

دلیل مشکلات زندگی و مواجه شدن با درهای بسته در قوای سه‌گانه سرخورده شوند، طبیعی است مرتکب اقدامی غیر عادی شوند. بعضی افراد اقدام به خودسوزی می‌کنند، بعضی به جان نزدیک‌ترین افراد خود می‌افتند و بعضی دیگر به تصور انتقام از مسئولین درصدد جنایتی برمی‌آیند که نمونه‌هایی از آن را در هفته گذشته شاهد بودیم.

تبلیغات مسموم دشمنان به ویژه رسانه‌های بیگانه و همین طور فضای مجازی نیز به ناامیدی‌ها و بدبینی‌ها دامن می‌زند و شرایط حادی پدید می‌آید که نتیجه آن ارتکاب بعضی جنایات و اقدامات غیر منطقی می‌شود. متأسفانه رسانه ملی و بعضی رسانه‌هایی که باید چهره‌ای واقعی از نظام و مسئولین آن ارائه کنند و در کنار نواقص و نارسائی‌ها، خدمات و اقدامات مثبت را هم یادآور شوند، برعکس عمل می‌کنند. بعضی برنامه‌های رسانه ملی پر از منفی‌بافی و ترسیم‌کننده چهره‌ای ناامیدکننده از کشور است. دست‌اندرکاران این برنامه‌ها به دلیل مخالفتی که با بعضی مسئولین دارند، اساس را فراموش کرده و درصدد انتقام گرفتن برمی‌آیند و به این عارضه خطرناک توجه نمی‌کنند که محصول تبلیغات منفی آنها همین اقدامات خطرناکی است که این روزها شاهد آن هستیم.

در بعضی ادارات نیز پارتی بازی، رشوه و کارشکنی‌ها مردم را ناامید می‌کند و به ناراضی‌تراشی دامن می‌زند. در بخش‌هایی از قوه قضائیه نیز عواملی وجود دارند که به وظیفه خود عمل نمی‌کنند و با ناراضی‌تراشی‌های خود حتی خدمات صادقانه قضات شریف و پاکدامن را نیز زیر سوال می‌برند. مجلس شورای اسلامی بعد از حمله داعش، با برج و باروهایی که به دور خود کشیده، راه را بر مراجعین بسته و افراد گرفتار را با درهای بسته مواجه می‌کند. این واقعیت تلخ را بپذیریم که بسیاری از مردم گرفتار، برای حل مشکلاتشان پناهگاهی ندارند. تاسف بارتر این که مسئولین ما به بهانه‌های مختلف از مردم فاصله گرفته‌اند و مردم در مواردی که مظلوم واقع می‌شوند و به حق قانونی خود نمی‌رسند، به آنها دسترسی ندارند تا مشکلات خود را با آنها در میان بگذارند و راهی برای رفع ظلم پیدا کنند. فقر و محرومیت نیز یک واقعیت انکارناپذیر است که بسیاری از مسئولین از آن بی‌خبرند. در کشوری که مسئولین آن در برج عاج زندگی می‌کنند و به جای شنیدن درد دل‌های مردم و حل مشکلات آنان، به جنگ لفظی با همدیگر مشغولند و عده‌ای نیز با استفاده از این فرصت مشغول چپاول بیت‌المال هستند، طبیعی است که با پدیده‌های انحرافی خطرناکی از قبیل آن چه هفته گذشته رخ داد مواجه شویم. بعضی از مسئولین ما به جای سخن گفتن از وظایفی که بر عهده دارند به همه چیز می‌پردازند و از زمین و آسمان حرف می‌زنند و به بالا و پائین دنیا حمله می‌کنند و شاید نمی‌دانند در یک قدمی آنها گرفتارانی هستند که در محرومیت و ظلم و عدم توجه به مشکلاتشان دست و پا می‌زنند و از این که کسی به داد آنها نمی‌رسد و در عین حال مسئولان هر روز شعارهایی می‌دهند که گویی همه چیز سر جای خود قرار دارد و هیچ مشکلی وجود ندارد، متعجب می‌شوند و به نتایجی می‌رسند که اقدامات انحرافی بخشی از عوارض آن است.

آیا این حوادث خطرناک، به اندازه کافی پیام با خود ندارند که مسئولین ما را به خود بیاورند؟ آیا جنگ لفظی و دعوای سیاسی بی‌حاصل بس نیست؟ آیا به عاقبت راهی که در پیش دارید اندیشیده‌اید؟ آیا می‌دانید اگر از کنار واقعیت‌های تلخ جامعه بی‌تفاوت عبور کنید، گرفتاران جامعه به این قبیل اقدامات بسنده نخواهند کرد و به کار دیگری دست خواهند زد که انتظارش را ندارید؟ تا دیرتر نشده ریشه‌های ناراضی‌ها را پیدا کنید و آنها را بخشکانید.»

رسوایی بزرگ برای فرانسه؛ فرانسوی‌ها از داعش نفت می‌خریدند

انتشار اسناد جدید رسوایی دولت فرانسه در حمایت از گروه‌های تروریستی تکفیری مثل داعش و جبهه النصره «لوران فابیوس» وزیر خارجه سابق این کشور را به دادگاه کشانده‌است.

تاریخ انتشار : پنجشنبه ۴ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۵:۰۷



فرانسه سابقه طولانی در حمایت از گروه‌های تروریستی و تروریسم دولتی در جهان دارد اما طی هفت سال گذشته و با شروع موج جدیدی از تروریسم تکفیری در منطقه غرب آسیا، دولت این کشور از هیچ حمایت سیاسی، نظامی و مالی از این تروریست‌ها کوتاهی نکرد و بارها پاریس میزبان نشست‌های گروه‌های تروریستی فعال در سوریه، موسوم به «دوستان سوریه» بود. حال با شکست این تروریست‌ها در عرصه میدانی اسناد جدیدی از همکاری دولت فرانسه با تروریست‌های داعش و جبهه النصره منتشر شده که بر اساس گزارش‌ها، ممکن است «لوران فابیوس» وزیر خارجه سابق این کشور را به دادگاه بکشاند. فابیوس همان کسی است که در ایران نامش با پرونده خون‌های آلوده گره خورده و ده‌ها نفر از هموطنانمان را به کام مرگ فرستاده‌است.

گزارش‌های متعددی درباره این رسوایی جدید در رسانه‌های فرانسوی منتشر شده و انجمن ضد فساد فرانسه (شرپا) خواستار بازجویی از برخی مقامات سابق این کشور در پرونده مربوط به حمایت مالی شرکت‌های فرانسوی از تروریست‌های داعش و جبهه النصره در سوریه شده‌است. بر اساس گزارش رادیو بین‌المللی فرانسه، «شرپا» اعلام کرده که «لوران فابیوس» و دو تن دیگر از مقامات سابق این کشور باید در پرونده مربوط به پرداخت‌های شرکت صنعتی سیمان «لافارژ» به تروریست‌های داعش و جبهه النصره در سوریه مورد بازجویی قرار گیرند.

انجمن «شرپا» تنها یکی از ۱۲ شاکی علیه شرکت لافارژ است. این شرکت به «حمایت مالی از تروریست‌ها در ازای تداوم حضور در سوریه» متهم است. رسانه‌های فرانسه به نقل از منابع آگاه گزارش دادند که شرکت فرانسوی لافارژ در راستای تأمین امنیت کارکنان خود در سوریه، ماهانه بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار دالر به گروه‌های مختلف تروریستی پول پرداخت کرده که ماهانه ۲۰ هزار دالر از این پول به داعش پرداخت می‌شده‌است. بعد از انتشار گسترده اسناد مربوط به این رسوایی مقامات فرانسوی در یک فرار به جلو اعلام کرده‌اند تمامی تقصیرها متوجه شرکت لافارژ است و این شرکت اشتباهات غیرقابل قبولی را در سوریه مرتکب شده‌است. حال آنکه ماه گذشته گزارشی منتشر شد که نشان می‌داد دولت فرانسه از همکاری شرکت لافارژ با النصره، داعش و سایر گروه‌های شبه نظامی در شمال سوریه مطلع بوده و این شرکت را به ادامه همکاری ترغیب می‌کرده‌است. یکی از مقامات شرکت سیمان لافارژ در اظهارات خود به دادگاه اعتراف کرده‌است که این شرکت برای ادامه فعالیت خود در سوریه در طول درگیری در این کشور، از حمایت دولت «فرانسوا اولاند» برخوردار بوده‌است. بر اساس این گزارش انجمن ضد فساد فرانسه تأیید کرده که از دادگاه خواسته‌است تا فابیوس و «اریک شووالیه» سفیر و «فرانک ژوئیه» فرستاده فرانسه در سوریه را مورد بازجویی قرار دهد. برخی رسانه‌ها به نقل از این انجمن اعلام کردند: اسنادی که بازرسان درباره این رسوایی داده‌اند دستگاه قضایی فرانسه را مجبور کرده‌است فابیوس و سفیر و فرستاده فرانسه به سوریه را به دادگاه احضار کند، تا از آنها به سبب آنچه در این اسناد و صورتجلسه‌ها و اظهارات «کریستین ارو» معاون رئیس‌شرکت لافارژ آمده‌است، بازخواست کند. کریستین ارو پیش از کناره‌گیری از سمتش، در نامه نگاری‌ها و صورتجلسه‌های داخلی این شرکت گفته بود هر شش ماه یکبار با سفیر ژوئیه دیدار و درباره کارخانه این شرکت در رقه گفت‌وگو می‌کرده‌است.

خواستگار خارجی فقط عروس دولتی را می‌پسندد

همه چیز مهیاست تا بخش خصوصی در اقتصاد نقش‌آفرینی کند اما خواستگار خارجی عروس دولتی را بیشتر می‌پسندد!

مهران ابراهیمیان



همه چیز مهیاست تا بخش خصوصی در اقتصاد نقش‌آفرینی کند اما خواستگار خارجی عروس دولتی را بیشتر می‌پسندد! این جمله را به راحتی می‌توان از لابه‌لای سخنان معاون وزیر اقتصاد که به نوعی مسئول مذاکرات اقتصادی دولت است استنتاج کرد؛ نوعی نگاه که شاید نه فقط دلیل ناتوانی بخش خصوصی در جذب سرمایه‌های خارجی است بلکه سندی روشن برای رقابت دولتی‌ها با بخش خصوصی در اقتصاد کشور است.

محمد خزایی رئیس سازمان سرمایه‌گذاری خارجی و کمک‌های فنی اقتصادی درباره جذب سرمایه خارجی گفته است، جذب این منابع مانند خواستگار می‌ماند و باید طرف خارجی تمایل داشته باشد!

از رئیس‌جمهور و معاون اول گرفته تا وزیران و بخش خصوصی درباره الزام نقش خصوصی‌ها در اقتصاد سخن می‌گویند و حتی روی کاغذ و دستورالعمل‌ها نیز بر این موضوع تأکید می‌شود اما در مقام عمل بخش دولتی و عملکرد دولت است که حضور بخش خصوصی را پس می‌زند!

بخش خصوصی نه توان استفاده از منابع بانکی را دارد و نه اجازه دسترسی به منابع ارزان را، همچنین برخلاف ادعای دولتمردان رتبه سرمایه‌گذاری 170 در بین 190 کشور است.

در کل، اوضاع فضای کسب و کار بر اساس شاخص‌های بین‌المللی و اعدادی که خود دولت اعلام کرده است، در دو سال اخیر بدتر شده و اکنون رتبه کشوری 124 را در بین 190 کشور اخذ کرده‌ایم.

حال تصور کنید در چنین شرایطی که اوضاع و فضای کسب و کار ما چنین است و رتبه‌مان هم در تجارت 160 است، فاینانس‌ها توسط بخش خصوصی جذب شود یا سرمایه‌گذاران خارجی با نگاهی به شاخص‌های مختلف فضای کسب و کار بخواهند در ایران سرمایه‌گذاری کنند؟ آیا تنها با حرف درمانی مسئولان و حل مشکلات بخش خصوصی روی کاغذ سرمایه‌ها در اقتصادی غیر از بخش دولتی جذب می‌شود؟ نتیجه این جذب فاینانس‌ها چه خواهد بود؟

فاینانس فقط برای دولتی‌هاست

سیدمحمد سبط‌احمدی در گفت‌وگو با خبرنگار جوان درباره مشکل جذب سرمایه به رغم سوددهی در بازار انرژی می‌گوید: برخلاف آنچه در فضای رسانه‌ای درباره فاینانس‌ها مطرح می‌شود، بخش خصوصی قادر به استفاده از آن نیست، زیرا از یک سو بانک مرکزی محدودیت جذب فاینانس را برای شرکت‌های خصوصی فراهم می‌کند و از سوی دیگر برای جذب فاینانس نیاز به حداقل 120 درصد ارزش سرمایه‌گذاری است.

بدیهی است اگر بخش خصوصی چنین دارایی‌هایی را داشت اصلاً نیازی به فاینانس یا دریافت وام از بانک‌ها نبود؟ وی معتقد است به رغم آنکه روی کاغذ و مقررات به بخش خصوصی می‌توان از فاینانس استفاده کرد اما در عمل کاری کرده‌اند که فقط دولت از آنها بهره خواهد برد.

این کارشناس انرژی‌های نو معتقد است اولویت‌بندی‌ها بیشتر معطوف به انرژی‌های فسیلی و نفت و پتروشیمی است. پدram سلطانی نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران نیز چندی پیش در مورد قراردادهای خطوط اعتباری و فاینانس‌های دریافت شده از بانک‌های سایر کشورها اظهار داشت: قراردادهای فاینانس و خطوط اعتباری از این حیث که فرصتی برای ما فراهم می‌کند تا بتوانیم خریدها به ویژه خرید ماشین‌آلات، تکنولوژی و مواد اولیه را از طریق این خطوط انجام دهیم و این خطوط مسیری را برای تبادلات بانکی بین کشور ما و کشور ارتباط‌دهنده ایجاد می‌کند، مثبت است اما نگرانی ما این است که بخش قابل توجهی از فاینانس‌ها در پروژه‌های دولتی مورد استفاده قرار گیرد و با توجه به بدهی بالای دولت به حجم بدهی‌ها بیفزاید و مشکلات را افزایش دهد. همین مشکلات را نیز به نوعی معاون وزیر امور اقتصادی و دارایی مطرح کرده است.

مشکل وثیقه درست است!

معاون وزیر اقتصاد در واکنش به اظهارات یک فعال بخش خصوصی مبنی بر اینکه همه فاینانس‌ها مربوط به طرح‌های دولتی است، با رد آن گفت: این حرف غلط است. اگر بخش خصوصی پروژه‌ای داشته باشد که بتواند تمام 8 میلیارد دلار کشور کره را نیز استفاده کند، منعی ندارد.

وی خاطرنشان کرد: این حرف درست است که بخش خصوصی با مشکل تأمین وثایق روبه‌رو است و اتفاقاً وزیر اقتصاد در جلسه با بانک‌ها مطرح کرد که یک بخش خصوصی وقتی می‌خواهد از فاینانس استفاده کند، بانک عامل بیش از 100 درصد وام را به عنوان وثیقه طلب می‌کند تا بعد تأییدیه به وزارت اقتصاد بدهد. فرضاً اگر بخش خصوصی 150 میلیون دلار داشته باشد، شاید نیازی به وام نخواهد داشت.

این مقام مسئول افزود: بخش خصوصی توانمندی که بتواند چنین وثایقی بگذارد، نداریم و نهایت وام‌های بخش خصوصی حدود 5 میلیون دلار و نظایر آن است.

خزایی یکی از مشکلات بخش خصوصی برای استفاده فاینانس را تأمین تضامین و وثایق دانست و گفت: وزیر اقتصاد و معاون وی، به دنبال راهی برای این مشکل هستند و باید دید نظام بانکی برای آن چه برنامه‌ای دارد.

خواستگار خارجی و عروس دولتی!

وی در مورد جذب سرمایه‌گذار مستقیم خارجی تصریح کرد: جذب این منابع مانند خواستگار می‌ماند و باید طرف خارجی تمایل داشته باشد. بیش از 19 میلیارد دلار طرح معتبر مصوب در این زمینه داریم که برخی نیز افتتاح شده است. این میزان طرح مصوب در تاریخ طرح‌های مصوب رکورد محسوب می‌شود.

رئيس سازمان سرمايه‌گذاري خارجي و كمك‌هاي فني اقتصادي تأكيد كرد: برخي پروژه‌ها بعد از يك سال دوندگي به نتيجه نمي‌رسد و سرمايه‌گذار مي‌رود و برعكس برخي طرح‌ها، فرايندهاي مجوزها، تاييديه و افتتاح حساب و ورود تجهيزات را طي مي‌كنند. في‌نفسه جلب سرمايه اقدام مهمي است، در دو سال اخير 19مليارد دلار طرح مصوب شده است.

منبع: روزنامه جوان

طرح رویایی یک معمار برای بازسازی موصل که در خواب هم نمی‌توان دید!

یک طراح و معمار بلژیکی برای شهر موصل طرحی پیشنهاد کرده که شاید در خواب هم نتوان آن را تصور کرد!

پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (Entekhab.ir) :

یک معمار که امیدوار به بازسازی شهر موصل است طرحی رویایی برای بازسازی این شهر ارائه کرده است.

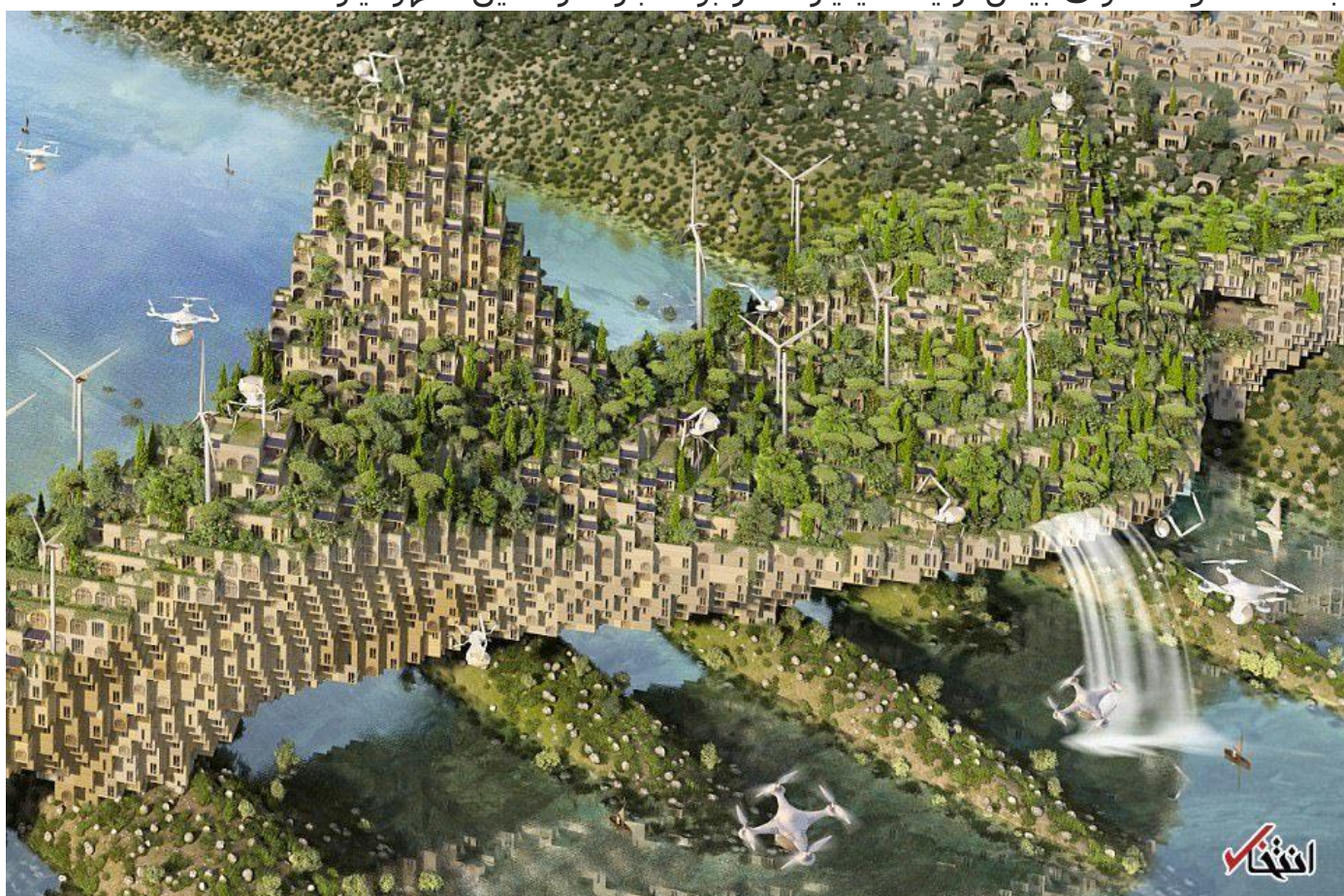
به گزارش «انتخاب»؛ وینسنت کالبوت Vincent Callebaut معمار بلژیکی با استفاده از چاپگرهای 3D توانسته تصاویری زیبا و بی‌نظیر از شهر موصل خلق کند.

در این طرح پنج پل روی رود دجله ایجاد شده که خانه‌های مسکونی بر روی آن قرار دارند. به گفته این طراح حدود 55 هزار واحد مسکونی طی پنج سال در موصل ساخته می‌شود.

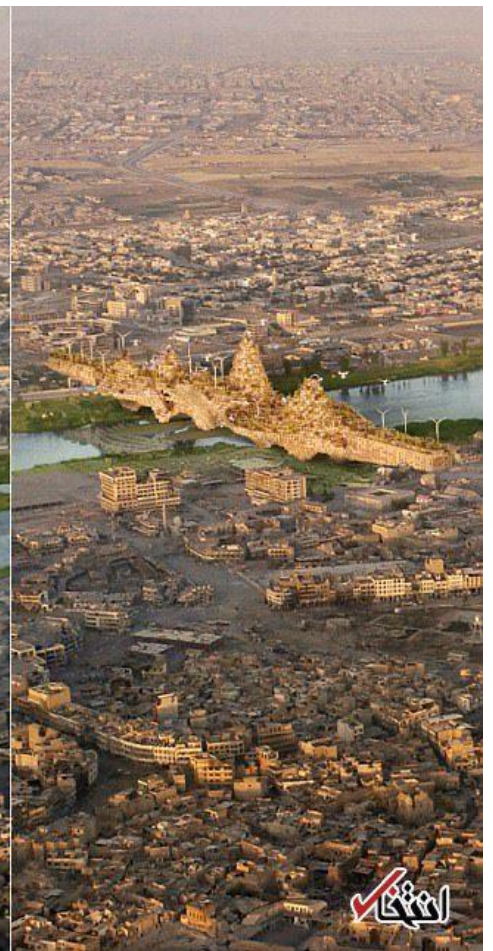
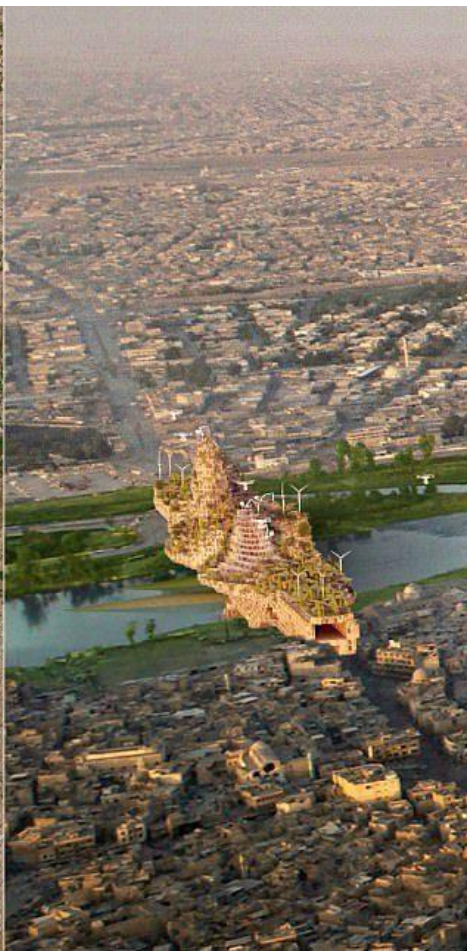
شهر موصل مرکز استان نینوا و پرجمعیت‌ترین شهر عراق تابستان 2014 به اشغال داعش درآمده بود که سرانجام پس از دو سال در 17 اکتبر 2016 عملیات آزادسازی آن به فرمان حیدر العبادی آغاز شد و پس از یک ماه از دست تروریست‌های داعش آزاد شد.

تمام پنج پل شهر موصل که بخش غربی این شهر به شرق آن را به یکدیگر وصل می‌کند در حملات هوایی ائتلاف آمریکا هدف قرار گرفته و نابود شدند.

به گفته دولت عراق بیش از یک میلیارد دلار برای بازسازی این شهر نیاز است.















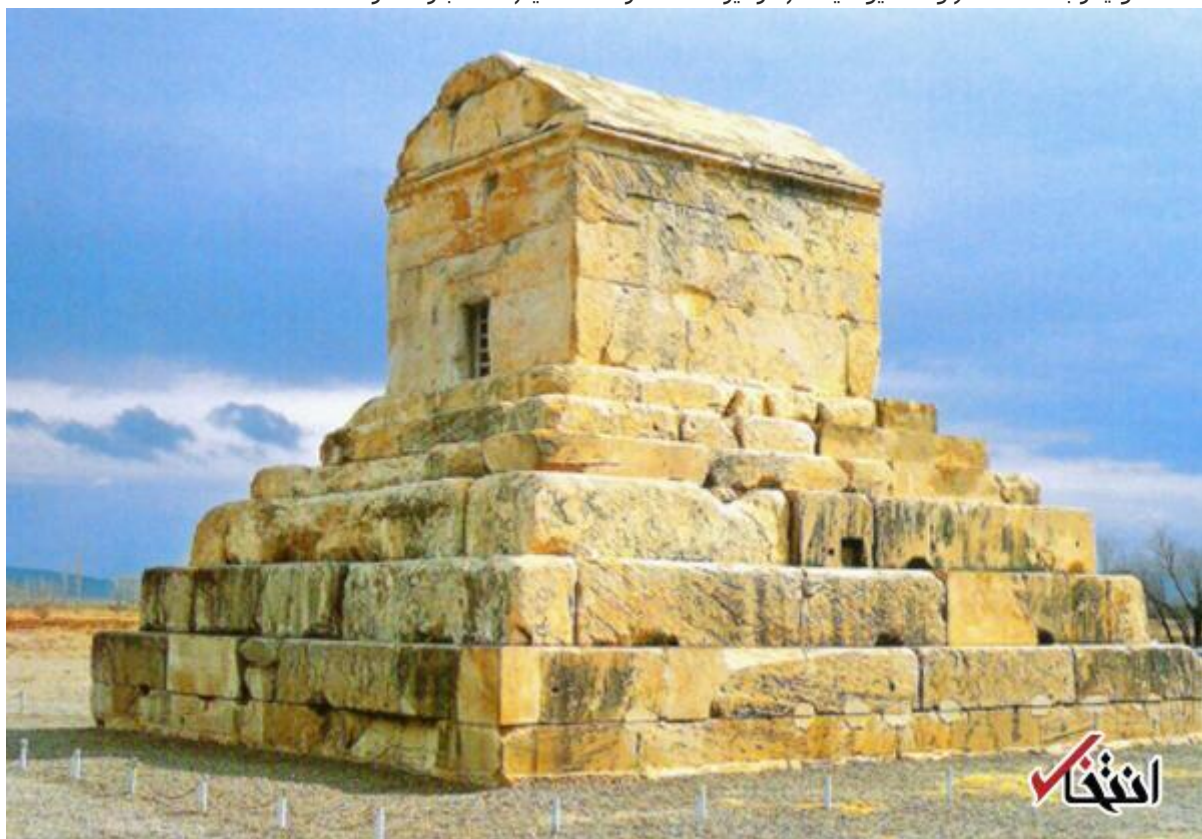


کورش تمدنی کورش سیاسی

فضای چند روز گذشته زمینه‌ای شد تا موضوع باستان‌گرایی به رسانه‌ها کشیده شود. دکتر عبدالله گنجی

فضای چند روز گذشته زمینه‌ای شد تا موضوع باستان‌گرایی به رسانه‌ها کشیده شود. از آنجا که در رساله دکترایم به رابطه اسلام و ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) در ایران پرداخته‌ام، فراتر از ژورنالیسم رسانه‌ای چکیده‌ای از آنچه یافته‌ام را تقدیم خوانندگان محترم می‌نمایم.

در آن رساله به این موضوع پرداخته‌ام که اسلام و ناسیونالیسم (ناسیونالیسم به معنی ایدئولوژی حکومت نه یک دستگاه معرفتی) در ایران معاصر چگونه با هم مواجه شدند و تأثیر این مواجهه بر منافع ملی چه بوده است؟ سه الگوی رابطه اسلام و ناسیونالیسم در ایران معاصر داشته‌ایم که عبارتند از:



1- غلبه ناسیونالیسم بر اسلام ۱۳۳۰-۱۳۸۵

2- تفکیک اسلام و ناسیونالیسم ۱۳۵۷-۱۳۳۰

3- سازگاری اسلام و ناسیونالیسم پس از انقلاب اسلامی.

سؤال اساسی این است که کدام الگو و در کدام زمان منافع ملی ما را تأمین نموده است؟

الگوی اول باعث شد در دو جنگ جهانی تسلیم و نابود شویم و قحطی ۱۰ میلیون ایرانی را نابود کرد. کودتا روش تغییر حاکمیت شد و ارتش ملی پهلوی اول در شهریور ۱۳۲۰ طی سه روز فرو پاشید و...

در زمان حاکمیت الگوی دوم کودتای ۱۳۳۲ اتفاق افتاد؛ ملی‌گرایی مصدق و ناسیونالیسم باستان‌گرایی پهلوی با هم سازگار نشدند، بحری از ایران جدا شد و مستشاران آمریکایی تا سقف ۴۳ هزار نفر ایران را قبضه کرده بودند.

در ۲۵ سال حکومت پساکودتا، ایران عملاً مستعمره و ژاندارم بود و تا مرز کاپیتولاسیون پیش رفت.

پس نتیجه اینکه ناسیونالیسم باستان‌گرا ظرفیت و قدرت حفظ منافع ملی ایرانیان را نداشت. بدون تردید حملات غرب‌گراها و ناسیونالیست‌ها به اسلام که اندکی قبل از مشروطه شروع شد و تا انقلاب اسلامی ادامه داشت با واکنش ایرانیان مواجه شد و انقلاب اسلامی - بدون تردید- اعتراض به ناسیونالیسم افراطی و غرب‌گرایی وابسته در ایران بود.

اما در الگوی سوم، جمهوری اسلامی، ملیت و ملی‌گرایی مثبت را در اکثر حوزه‌ها به رسمیت شناخت و تعامل اسلام و ناسیونالیسم، منافع ملی را به صورت حداکثری تأمین نمود.

تعامل اسلام و ناسیونالیسم در ایران در حوزه‌های زیر قدرتمندانه عمل نموده و اسلام عناصر مثبت ملی را در صدر نشانده است.

1- جنگ تحمیلی، ۲- صداوسیما (مستندهای آثار تمدنی و تاریخی ایران و فرهنگ اقوام و ...)، ۳- مسئله خلیج فارس، ۴- انرژی هسته‌ای، ۵- ورزش، ۶- گرامیداشت مفاخر ملی و تاریخی ایران از جمله میدان‌های همسویی ملی‌گرایی و اسلام‌گرایی است.

انرژی هسته‌ای، ورزش و خلیج فارس به خودی خود مسئله ملی هستند، اما دین نیز با آن همسو شد و این الگو نه تنها باعث حفظ و حراست از تمامیت ارضی ایران شد بلکه ایران را در تراز قدرت‌های برتر جهان قرار داد. قدرت‌هایی که در شهریور ۱۳۳۰ با حضور در تهران مشغول تقسیم ایران بین خود بودند، امروز همگی در مقابل ایران به جلسه می‌نشینند و به معامله و مذاکره روی می‌آورند و تحکم را بی‌فایده می‌دانند. پس نشان می‌دهد اسلام عناصر مثبت ملی‌گرایی در ایران را تقویت کرد.

در اسلام وطن‌دوستی بسیار محترم است، اما با وطن‌پرستی متفاوت است. ریشه تاریخی، موجب افتخار است اما نژادپرستی و برتری‌طلبی نژادی بسیار مذموم است.

جالب این است که نفی نژادپرستی و وطن‌پرستی که در اندیشه دینی پررنگ است در غرب جدید هم پررنگ است و هر جا نژادپرستان غربی (مثل آلمان) ظهور می‌کنند، اروپا یکپارچه علیه آنان موضع می‌گیرد.

در ایران هیچ‌کس مخالف کورش نیست، آثار تمدنی عصر کورش از نگاه مقام معظم رهبری «قابل تحسین» و «موجب افتخار» است، اما کورش نه زیارتگاه است، نه شفا می‌دهد، نه معنویت تزریق می‌کند و نه مانند سعدی و حافظ تفریحگاه است و نه اصلاً آنجا مقبره

کوروش است.

آنچه امروز و در دو، سه سال اخیر می‌بینیم یک حرکت اجتماعی یا واگرایی هویتی نیست، بلکه یک رفتار سیاسی است که سلطنت‌طلبان به کمک شبکه‌های اجتماعی علیه نظام جمهوری اسلامی سامان داده‌اند، به همین دلیل است که حکومت و دولتی که برای کوروش گرامیداشت برگزار کرد و حتی به شکل افراطی بر گردن آن چفیه می‌انداخت، چنین مراسمی را قبول ندارند. بزرگ‌ترین ظلم به کوروش این است که سلطنت‌طلبان پشت وی مخفی شوند و بخواهند این میراث ملی را با ناکامی‌های خود به کامروایی تبدیل کنند.

درگیر کردن هویت ملی با هویت دینی و برعکس، بازی باخت-باخت به هویت غربی است که سامان‌دهندگان این درگیری از آبشخور غرب تغذیه می‌شوند؛ البته ملی‌گراها در ۱۵۰ ساله گذشته از مبانی معرفتی غرب سیراب شده‌اند نه مبانی معرفتی ایرانی-اسلامی...

آنچه قطعی و حتمی است و بر سر آن اختلاف وجود ندارد، این است که تاریخ باستان ایران در همین ۲۰۰ سال اخیر به دست مستشرقین و پشتیبانی پارسیان هند (جریانی که حاضر به پذیرش اسلام نشدند و از ایران به هند مهاجرت و دین و زبان خود را حفظ کردند) نوشته شد و مستشرقین با زیرکی عناصری ملی - باستانی را که می‌توانست به انشقاق هویتی ایران و اسلام منجر شود، در آن نهادینه کرده‌اند، بنابراین تاریخ کوروش ۲ هزار و ۳۰۰ سال بعد از تحقق آن ثبت شده است و قابل استناد قطعی نیست، به همین دلیل هر کس از کوروش صحبت می‌کند واژه «احتمالاً» را از نظر دور نمی‌دارد.

منبع: روزنامه جوان

توضیح: نامیده شدن این مکان به کوروش در دوران پهلوی ها و تا قبل از آن و در طول تاریخ نام این مکان به مقبره مادر سلیمان نبی معروف بود سیاحتنامه های جهانگردان خارجی سند کویایی بر این نام کهن است

چندي پيش در وبلاگي ' تصوير فردي به نمايش گذاشته شده بود که براي اظهار بندگي به کوروش سر سلسله هخامنشيان ' به پای مقبره اي که به نام وي در پاسارگاد منسوب است ' افتاده و بر خاک آن سجده مي کرد !

و اين در حالي است که بنايي که به نام مقبره کوروش در پاسارگاد مشهور است نمي تواند قبر کوروش هخامنشي باشد !

قبر کوروش که گفته مي شود در پاسارگاد است ، افسانه اي بيش نمي تواند باشد ؛ زيرا آنچه که امروز به قبر کوروش مشهور است در کتابهاي تاريخي حمداله مستوفي و ديگر سياحان و مورخان قرون گذشته و در ميان مردم محل به " مقبره مادر سلیمان " مشهور بوده که در دوره پهلوي اول آنرا به نام "مقبره کوروش " به مردم معرفي کردند !

پاسارگاد به چندين دليل نمي تواند مقبره کوروش باشد که به سه تا از آنها اشاره مي شود

1 - کوروش در جنگ با ماساژتها ، يعني با ترکان ماقبل ميلاد مسيح ، به دست ملکه توموروس ' بانويي که رهبري و پادشاهي ماساژتها را به عهده داشته کشته مي شود ، محل کشته شدن کوروش طبق روايت هرودوت ، شمال رودخانه آراکس (آراز = ارس) بوده ، ولي پير نيا مورخ ايراني بر هرودوت ايراد گرفته و محل کشته شدن وي را نه شمال ارس بلکه شمال رود جيحون مي داند ؛ با توجه به نوشته هاي تاريخي هرودوت و پيرنيا ' و تاکتيکهاي قرون گذشته تاريخي و حتي کنوني ' اصولا در جنگ ، فرمانده کل قوا در پشت و منتها اليه لشکر و مسئول فرمان حمله و تنظيمات قوا ست ؛ وقتي درجنگي فرمانده کل قوا (کوروش) کشته مي شود ، يعني شکست کامل لشکر مهاجم و نابودي کامل قواي مهاجم که نتيجه اش جز از بين رفتن روحيه مقاومت سربازاني که احتمالا از جنگ جان سالم بدر برده اند و پا به فرار گذاشتن کساني که کشته نشده اند نيست ! در موقعيتي که کوروش کشته مي شود و سرش از تنش جدا مي شود و به دست ملکه توموروس مي افتد ، کدام سرباز زنده مانده پارس و با کدام روحيه و جرئت مثلا مي رود و جسد بدون سر کوروش را از ميان سربازان فاتح توموروس پيدا ميکند و کشان-کشان از ميان آنها خارج مي کند و با پاسارگاد مي برد ؟!

2 - اگر کوروش در شمال ارس کشته شده باشد فاصله اين مکان تا پاسارگاد به بيش از 1500 كيلو متر و اگر در شمال رود جيحون کشته شده باشد به بيش از 2000 كيلومتر مي رسد ، فرض کنيم سرباز پارس با روش و ترفند خاصي که بر کسي روشن نيست جسد کوروش را از ميان لشکر پيروز ترکان ماساژت بيرون آورده باشد ، در آن زمان اين فاصله 1500 يا 2000 كيلومتر را همراه باجسد با چه وسيله اي تا پاسارگاد طي کرده که سربازان پيروز ماساژت نتوانستند وي را تعقيب کنند و سرباز پارس با خيال راحت جسد کوروش را تا پاسارگاد برده و جسد هم متلاشي نشده است ؛ بطور متوسط انسان در يك ساعت مي تواند 6 كيلومتر راه طي کند و اگر فرض کنيم سرباز پارس روزي 10 ساعت راه طي کرده باشد و اگر جنگ در شمال رود ارس اتفاق افتاده باشد حداقل مدت 25 روز و اگر جنگ در شمال رود جيحون اتفاق افتاده باشد حد اقل 33 روز طول مي کشد که اين سرباز بدون استراحت ' جسد را به پاسارگاد ببرد که در اين مدت جسد کاملا متلاشي مي شده است . چندي پيش در وبلاگي ' تصوير فردي به نمايش گذاشته شده بود که براي اظهار بندگي به کوروش سر سلسله هخامنشيان ' به پای مقبره اي که به نام وي در پاسارگاد منسوب است ' افتاده و بر خاک آن سجده مي کرد !

و اين در حالي است که بنايي که به نام مقبره کوروش در پاسارگاد مشهور است نمي تواند قبر کوروش هخامنشي باشد !

قبر کوروش که گفته مي شود در پاسارگاد است ، افسانه اي بيش نمي تواند باشد ؛ زيرا آنچه که امروز به قبر کوروش مشهور است در کتابهاي تاريخي حمداله مستوفي و ديگر سياحان و مورخان قرون گذشته و در ميان مردم محل به " مقبره مادر سلیمان " مشهور بوده که در دوره پهلوي اول آنرا به نام "مقبره کوروش " به مردم معرفي کردند !

پاسارگاد به چندين دليل نمي تواند مقبره کوروش باشد که به سه تا از آنها اشاره مي شود

1 - کوروش در جنگ با ماساژتها ، يعني با ترکان ماقبل ميلاد مسيح ، به دست ملکه توموروس ' بانويي که رهبري و پادشاهي ماساژتها را به عهده داشته کشته مي شود ، محل کشته شدن کوروش طبق روايت هرودوت ، شمال رودخانه آراکس (آراز = ارس) بوده ، ولي پير نيا مورخ ايراني بر هرودوت ايراد گرفته و محل کشته شدن وي را نه شمال ارس بلکه شمال رود جيحون مي داند ؛ با توجه به نوشته هاي تاريخي هرودوت و پيرنيا ' و تاکتيکهاي قرون گذشته تاريخي و

حتي كنوني ' اصولا در جنگ، فرمانده كل قوا در پشت و منتها اليه لشكر و مسئول فرمان حمله و تنظيمات قوا ست ؛ وقتي درجنگي فرمانده كل قوا (كوروش) كشته مي شود ، يعني شكست كامل لشكر مهاجم و نابودي كامل قواي مهاجم كه نتيجه اش جز از بين رفتن روحيه مقاومت سربازاني كه احتمالا از جنگ جان سالم بدر برده اند و پا به فرار گذاشتن كساني كه كشته نشده اند نيست ! در موقعيتي كه كوروش كشته مي شود و سرش از تنش جدا مي شود و به دست ملكه تومروس مي افتد ، کدام سرباز زنده مانده پارس و با کدام روحيه و جرئت مثلا مي رود و جسد بدون سر كوروش را از ميان سربازان فاتح تومروس پيدا مي كند و كشان-كشان از ميان آنها خارج مي كند و با پاسارگاد مي برد ؟!

2 - اگر كوروش در شمال ارس كشته شده باشد فاصله اين مكان تا پاسارگاد به بيش از 1500 كيلو متر و اگر در شمال رود جيحون كشته شده باشد به بيش از 2000 كيلومتر مي رسد ، فرض كنيم سرباز پارس با روش و ترفند خاصي كه بر كسي روشن نيست جسد كوروش را از ميان لشكر پيروز تركان ماساژت بيرون آورده باشد، در آن زمان اين فاصله 1500 يا 2000 كيلومتر را همراه باجسد با چه وسيله اي تا پاسارگاد طي كرده كه سربازان پيروز ماساژت نتوانستند وي را تعقيب كنند و سرباز پارس با خيال راحت جسد كوروش را تا پاسارگاد برده و جسد هم متلاشي نشده است ؛ بطور متوسط انسان در يك ساعت مي تواند 6 كيلومتر راه طي كند و اگر فرض كنيم سرباز پارس روي 10 ساعت راه طي كرده باشد و اگر جنگ در شمال رود ارس اتفاق افتاده باشد حداقل مدت 25 روز و اگر جنگ در شمال رود جيحون اتفاق افتاده باشد حد اقل 33 روز طول مي كشد كه اين سرباز بدون استراحت 'جسد را به پاسارگاد ببرد كه در اين مدت جسد كاملا متلاشي مي شده است .

روايتي كه هرودوت در مورد مرگ كورش آورده بر كشته شدن او توسط ماساژتها تأكيد دارد ...

(اين روايت مربوط به اين تصوير است و نوشته هرودوت راست و دروغش گردن خودش !!)

ملكه ماساژت ها (توميريس) ،

پيش از آغاز نبرد با كورش به او چنين پيام داد كه :

" اي پادشاه ، به تو نصيحت ميكنم كه دست از اين كار برداري ، زيرا معلوم نيست كه به نتيجه مطلوب دست يابي . به فرمانروايي بر قوم خود خرسند باش و بگذار بر سرزمين خود سلطنت كنم . افسوس كه به سخن ام گوش فرا نخواهي داد ، زيرا آنچه کمتر به ان مي انديشي صلح و صفا است ...

اي خون خوار سيري ناپذير كه پسر من را به نيروي افسون بار باده گرفتار كرده اي ، برخود مبال ، زيرا كه اين آيين مردان نيست و در ميدان جنگ نبرد انجام نشده . با اين همه من بد تو را نميخواهم .

پندم را بپذير و او را رها كن و بي اين كه زيان بيني از بوم و بر ما دور شو . اگر چنين نكني به ايزد خورشيد سوگند ، كه هر اندازه تشنه ي خون باشي از خون سيرت خواهم كرد "

(قوم هاي كهن در آسيای مركزي و فلات ايران - رقيه بهزادی - صفحه 97)

پس از اين پيام جنگ در گرفت و كورش شكست خورد ...

آنگاه ترميريس سر كورش را برید و آن را در خمره ي پرخونی فرو برد و گفت :
" آن چه ميخواهي بنوش تا سير شوي "

تَهْمَرِيْس (با شكل يوناني شده توميريس Thomyris) ملكه قوم ايراني تبار ماساژتها بود كه در حدود ۲۵۰ پ.م. حاكم قوم خود بود. ماساژتها ايراني تباران سكايي بودند كه در بخش هاي بزرگي از دلتاي سيردريا در آسيای ميانه وقفاز سكونت نيمه كوچ نشين داشتند

تهمريريس و پسرش اسپرگيش كه سپهبد سپاه او بود هر دو نام هاي ايراني دارند. بخش اول نام تهمريريس به معني دلاور است كه در نام هايي مانند تهمتن و تهماسب نيز ديده مي شود.

كوروش بزرگ هخامنشي در اين بخش از شاهنشاهي ايران هفت دژ مرزباني ساخت كه نيرومندترين اين دژها به نام كوروش كده، توانست در برابر اسكندر مقدوني مقاومت كند و از دستيابي او به اين منطقه جلوگيري كند.

تاریخ‌نویسان یونانی مدعی‌اند که کوروش بزرگ حین سرکوبی شورش ماساژت‌ها گرفتار شد و تهم‌ریش توانست کوروش را بکشد. پس از مرگ کوروش بزرگ، فرزند ارشد او کمبوجیه به شاهنشاهی رسید.

مرگ کوروش توسط توموروس زنی آذربایجانی

در زمان کوروش فرمانروای ماساژت‌ها زنی به نام توموروس بود که بعد از درگذشت شوهرش برجای او نشسته بود. کوروش ضمن ارسال پیام برای او چنین وانمود کرد که خواهان ازدواج با اوست. اما توموروس دریافت که کوروش قصد ازدواج با او را ندارد، بلکه می‌خواهد سرزمینش را تصاحب کند. کوروش چون نتوانست با این تدبیر به مقصود برسد، از جنگ در آمد، و بعد از گذشتن از رود جیحون در سرزمین ماساژت‌ها به تاخت و تاز پرداخت. در این هنگام توموروس به وی چنین پیام داد:

ای پادشاه مادی‌ها، به تو نصیحت می‌کنم که دست از این کار برداری، زیرا معلوم نیست که به نتیجه مطلوب دست یابی، به فرمانروایی بر قوم خود خرسند باش و بگذار که برسرزمین خود سلطنت کنم. افسوس که به سخنم گوش نخواهی داد، زیرا آنچه که کمتر به آن می‌اندیشی صلح و صفاست. اگر در تصمیم خود مبنی بر جنگ با ماساژت‌ها استوار هستی از ساختن پل بر روی رود جیحون صرف‌نظر کن. لشکر من تا مسافت سه روز از رود عقب نشینی خواهد کرد، و سپس تو به پیش روی ادامه بدهاگر ترجیح می‌دهی تو نیز همین اندازه عقب نشینی کن ما حاضرم در آن سوی رودبا تو روبرو شویم

کوروش پس از شنیدن پیام ملکه، فرماندهان خود را احضار کردو با آنان به مشورت پرداخت. همگی اعتقاد داشتند که بهتر است کوروش اجازه دهد ملکه و سپاهیان‌ش به این سوی رود بیایند. اما کروسوس لودیا با این تدبیر مخالف بودو عقیده داشت که اگر دشمن به این سوی رود بیایدو پیروز شود، از تاخت و تاز دست برنخواهد داشت. پس بهتر آن است که کوروش به سرزمین دشمن بتازد و بر او در آن جا غلبه کند. سپس مصلحت در آن است که سران ماساژت‌ها را به ضیافتی فرا خواند و همه گونه خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها فراهم سازد، بعد، ایرانیان به این سوی رود بازگردند و تنها گروهی از گماشتگان خود را در آن سو بگذارند، آن گاه ایرانیان می‌توانند بر دشمن بتازند و آنان را در آن ضیافت به قتل برسانند.

کوروش توصیه کروسوس را پذیرفت و به خاک ماساژت‌ها تاخت، ولی گروهی از سربازان خود را در آن جا باقی گذاشت و به این سوی رود بازگشت. عده ای از ماساژت‌ها از فرصت استفاده کرده به آن گروه تاختند و همگی را به قتل رساندند. پس از آن پیروزی، چشمشان به سفره ای افتاد که برای آن ضیافت فراهم شده بود و آن قدر خوردند و نوشیدند که مست و مدهوش در آن جا افتادند. در این هنگام ایرانیان از فرصت استفاده کرده و گروه بسیاری را کشتند و جمعی دیگر را که در آن اسپارگاپیس فرزند توموروس و سردار سپاه ماساژت‌ها نیز جزو آن‌ها بود، به اسارت درآوردند و آنها را نزد کوروش بردند.

همین که اسپارگاپیس به هوش آمد و خود را اسیر دید از کوروش خواست که غل و زنجیر را از او بردارند و کوروش با این تقاضا موافقت کرد. اسپارگاپیس به محض آزادی از شدت شرمساری خود را کشت. در این هنگام، ملکه تصمیم به جنگ گرفت. جنگی که باعث کشته شدن کوروش گردید. (قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران – دکتر رقیه بهزادی، چاپ سوم، صص 203-204)

در چنین جنگی بود که ملکه ماساژت‌ها سر کوروش رو برید و در کاسه خون غرق کرد و گفت تو عاشق خون بودی، حال بنوش شاید که سیراب گردی.

قدیمی ترین کتابی که بعد از اسلام از این آرامگاه یاد کرده است فارس نامه ابن بلخی است که

در سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ هجری قمری نوشته شده است. در این کتاب از این آرامگاه با نام گور مادر سلیمان یادگردیده است.

در سال ۷۴۰ هجری قمری حمید مستوفی مطالب ابن بلخی را عیناً نقل می کند و علی رغم اینکه ابن بلخگور مادر سلیمان خوانده مستوفی پا را از این فراتر گذاشته و گفته که منظور از سلیمان سلیمان نبی است .

میرزا حسن فسائی در فارس نامه (نوشته شده در ۱۲۰۴ تا ۱۲۱۱ ق) میگوید : بلوک مشهد ام النبی یا مشهد مادر سلیمان (ع) یا مشهد مرغاب - مشهد به محل شهادت یا مقبره بزرگان و اولیاء دین گویند - چون قبر جمشید در این بلوک است و اعتقاد قدیمی عجم جمشید پیغمبر بود بعد از استیلای عرب بر عجم این بلوک را مشهد ام النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان (ع) و جمشید را یک نفر دانسته اند آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند .

در آثار به جا مانده از جهانگردانی که در قرون متمادی از سال ۱۲۰۰ تا ۱۸۱۰ میلادی از آنجا عبور کرده‌اند از آن مکان با عنوان «مقبره مادر سلیمان» یاد نموده‌اند. از جمله: دلاواله [4]، اوزلی [5]، لاسین [6]، اوپرت [7]، سایس [8] و ژاندیولافوا [9]؛ نامبردگان، آرامگاه کورش و بناء پاسارگاد را نه در محل پاسارگاد فعلی در دشت مرغاب بلکه جایی در اطراف فیسا می‌دانستند.

نخستین کسی که در سال ۱۸۱۱ میلادی ادعا نمود آن مکان و آن مقبره، متعلق به کوروش است جهانگردی به نام «جیمز موریه» بود که بعداً از نظریه خود پشیمان شد در حالیکه افراد زیادی همچون: گروتفند [10]، کورزون [11]، هرتسفلد [12]، سیر رابرت کریپورتر [13] و کلودیوس جیمز ریچ [14] که بعد از او این مطلب را بیان کردند تکرار و تقلید از گفته کسی بود که از قول خود، پشیمان گشته بود. تقلیدی بودن گفته مورخین پس از جیمز موریه، به صراحت در بیان برخی از آنان بیان شده است. جیمز موریه پس از برگشتن از گفته خویش، قبر کوروش و شهر پاسارگاد را در نزدیکی شهر فسا، تخمین زده است.

[4] پیترو دلا واله (به ایتالیایی: Pietro Della Valle) (زاده: ۱۵۸۶ - درگذشت: ۱۶۵۲) جهانگرد ایتالیایی بود که به چند کشور شرقی سفر کرد.

[5] ویلیام اوزلی (به انگلیسی: William Ouseley) (زاده: ۱۷۶۷ - در گذشت: ۱۸۴۲) ایران‌شناس انگلیسی است که در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار به شیراز سفر کرده و نتایج آنرا در سفرنامه‌ای منتشر نموده است.

[6] کریستین لسن (Christian Lassen)

[7] ژول اوپرت؛ (۱۸۲۵ / ۱۹۰۵) زبان‌شناس بنام یهودی آلمانی - فرانسوی در سده ۱۹

[8] سایس (sayce) صاحب کتاب «the ancient empires of the east» مرتبط با کوروش و هخامنشیان

[9] مادام ژان دیولافوا (۱۸۵۱ / ۱۹۱۶) همسر مارسل اوگوست دیولافوا، مهندس راه و ساختمان و باستان‌شناس فرانسوی بود و به همراه همسرش از سوی دولت فرانسه برای انجام کاوش‌های باستان‌شناسی سه بار به ایران سفر کردند.

[10] گئورگ فریدریش گروتفند (به آلمانی: Georg Friedrich Grotefend) (زاده ۹ ژوئن ۱۷۷۵ - درگذشت ۱۵ دسامبر ۱۸۵۳)

[11] لرد کورزون (Lord Curzon) در کتاب "ایران و مسئله ایران"

[12] ارنست امیل هرتسفلد (به انگلیسی: Ernst Emil Herzfeld) (متولد ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۹ - درگذشت ۲۰ ژانویه ۱۹۴۸) باستان‌شناس و ایران‌شناس آلمانی.

[13] رابرت کریپورتر (به انگلیسی: Robert Ker Porter) (۱۷۷۷/ ۱۸۴۲) یک جهانگرد و دیپلمات و نویسنده انگلیسی بود. وی در سال ۱۸۱۸ میلادی از پاسارگاد بازدید کرده است. شهبازی در کتاب "راهنمای جامع پاسارگاد" صفحه ۱۲۳ به اشتباه او را اولین کسی می‌داند که این بناء را آرامگاه کورش خوانده است.

[14] کلودیوس جیمز ریچ (Claudius James Rich) برای منافع تجاری کمپانی انگلیسی هند شرقی در بغداد کار می‌کرد.

مقبره مادرسلیمان: قبر مادرسلیمان/ گور مادرسلیمان/ مسجد مادرسلیمان. گاه نام مشهد مادرسلیمان را به این مقبره نیز تعمیم می‌دهند. بنایی سنگی و زیگورات‌مانند در محوطه هخامنشی مشهد مادرسلیمان (پاسارگاد احتمالی) که اخیراً به کورش منسوب شده و ممکن است به عنوان آرامگاهی برای او ساخته شده باشد. اما با توجه به کشته شدن کورش در فاصله‌ای دور و در حین حمله به سرزمین ماساژت‌ها، در هر صورت امکان دفن او در این محل یا هر محل دیگری در این منطقه بعید و ناممکن به نظر می‌رسد.

نام مقبره یا قبر مادرسلیمان، نام مشهوری است که از دیرباز و دستکم از زمان ابن‌بلخی در سده پنجم هجری تا زمان جوزیه باربارو (سیاح ونیزی) و جان استرویس و دوبروین به ترتیب در سده‌های

پانزدهم و هفدهم و هجدهم میلادی تا به دوره قاجاری و تا به امروز به این بنا اطلاق می‌شده و در حکم زیارتگاهی ویژه زنان بوده که مردان حق داخل شدن به آنرا نداشته‌اند.

دروغ در بدیهی ترین مسلمات منابع رسمی غربی و بین المللی: خودکشی هیتلر در آخر جنگ جهانی دوم:

بر اساس 700 سند سری

فی

۹۵

پایگاه

فی

مأمور سابق سیا: هیتلر تا سال ۱۹۸۴ زنده بود

باب بانر گفت: آدولف هیتلر در سال 1945 خودکشی نکرده بود و تا سالها بعد از آن تاریخ در برزیل زندگی کرده است.
کد خبر: ۵۶۱۱۶۶

تاریخ انتشار: ۲۶ دی ۱۳۹۴ - ۱۲:۵۱ 16 January 2016

باب بانر گفت: آدولف هیتلر در سال 1945 خودکشی نکرده بود و تا سالها بعد از آن تاریخ در برزیل زندگی کرده است.

به گزارش خبرگزاری صداوسیما به نقل از بخش فارسی پایگاه اینترنتی شبکه تلویزیونی العالم، باب بانر، مأمور سابق سازمان سیا در این باره می گوید در سال های اخیر داستان های زیادی مغایر با روایت رسمی درباره مرگ هیتلر رهبر آلمان نازی مطرح شده که خودکشی هیتلر و همسرش «اوا براون» با خوردن کپسول سمی سیانور یا شلیک گلوله به سر را نفی می کند.

پایگاه اینترنتی «ام 6 اینفو» به نقل از بانر افزود: بر اساس 700 سند سری که اکنون منتشر شده است، هیتلر داستان ساختگی خودکشی را طراحی کرد، اما پس از آن با یک زیردریایی به «تتریف» اسپانیا و پس از آنجا به آرژانتین رفت.

به ادعای بانر، هر چه بیشتر در اسناد و کتاب های تاریخی دقت کنیم، در می یابیم که دلیلی برای

خودکشی هیتلر وجود ندارد. یکی از اسناد موجود هم حاکیست که ارتش آمریکا در آلمان نتوانست جسد هیتلر را کشف کند و هیچ دلیلی نیز درباره مرگ یا خودکشی وی در دست ندارد.

همچنین یک دانشجوی برزیلی در پایان نامه دکترایش در سال 2014 مدعی شد که هیتلر با نام مستعار آدولف لایپزیگ در برزیل می زیست، تا اینکه در سن 95 سالگی در سال 1984 میلادی مرد.

بنا بر هم به نقل از یک مرد یونانی در یک فیلم مستند گفته است که هیتلر و شماری از شخصیت های رژیم نازی، اواخر جنگ جهانی از آلمان گریخته و راهی آمریکای لاتین شدند.

آدولف هیتلر 20 آوریل 1889 در مسافرخانه‌ای در شهری مرزی و کوچک به نام بران‌آو ام این در اتریش، بین مرز اتریش و امپراتوری آلمان زاده شد.

وی از سال 1934 رهبر حزب سوسیالیست ملی کارگران آلمان شد تا اینکه در سال 1939 جنگ جهانی دوم را آغاز کرد؛ جنگی که در سال 1945 میلادی با شکست آلمان و متحدانش پایان یافت.

حجاریان: شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید سیر «نظام» شود

یکشنبه، ۷ آبان، ۱۳۹۶

چکیده: شورای نگهبان با این روش خود «نظام» را در مقابل یک دو راهی دشوار قرار می‌دهد. راه اول این است که «نظام» از عمل شورای نگهبان تبری بجوید و به جرگه ضد «نظام» بپیوندد و راه دیگر این است که عمل این شورا را تأیید کند و هر چه بیشتر ناکارکرد شود. خوب است در اینجا درباره کارکرد نظام بحثی را بگشاییم. درباره اصل مشروعیت «نظام» مناقشه‌ای نیست اما درباره کارکردهای آن باید دقت کرد که اگر ناکارکردی به وجود بیاید و مردم احساس کنند که فایده‌ای بر آن مترتب نیست طبعاً از وی رویگردان خواهند شد. «نظام» در ایران کارکردهای زیادی داشته است که به مرور بسیاری از آنها از دست رفته و در نهایت امروز تنها دو کارکرد اصلی باقی مانده است.

کلمه - گروه خبر: اعتراضات به اقدام شورای نگهبان علیه عضو زرتشتی شورای شهر یزد بیشتر شده است. به گزارش کلمه طی هفته‌ی گذشته و به دنبال مصاحبه محمد یزدی عضو این شورا با تسنیم، این اعتراضات شدت بیشتری گرفت و بسیاری از حقوق‌دانان و روحانیون به اظهارات عضو شورای نگهبان اعتراض کردند.

در همین رابطه سعید حجاریان نیز یادداشتی نوشت که در انصاف نیوز منتشر شد. وی در بخشی از این یادداشت با اشاره به سال ۸۸ یادداشت نوشت: «همانگونه که خوانندگان این سطور به خاطر دارند، در قضایای مربوط به سال ۸۸ برخی گفتند «انتخابات بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.» و می‌دانیم که بر روی عبارت اصل «نظام» حساسیت زیادی وجود داشت. در اینجا نیز آقای یزدی به همان عبارت اشاره کرده‌اند؛ یعنی به زبان حال می‌خواهند بگویند «نیکنام بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.»

وی در بخشی دیگر از این یادداشت با اشاره به آنکه چرا شورای نگهبان از نظام مایه می‌گذارد تأکید کرد: «این شورا باید به همان شرع و قانون که متولی‌اش است بسنده کند. اما می‌بینیم که این‌گونه نیست و همواره خود را پشت «نظام» پنهان می‌کند و آن را آماج تیرهای بلا قرار می‌دهد؛ فی‌الواقع شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید سیر «نظام» شود و درستی تصمیماتی که مبهم به نظر می‌رسند را با ادله متقن قانونی و شرعی به اثبات برساند.»

به گزارش انصاف نیوز متن کامل این یادداشت به شرح زیر است:

در قضیه اظهارنظر شورای نگهبان در خصوص نماینده زرتشتی شورای شهر یزد تاکنون از زوایای مختلف حقوقی و فقهی بحث‌های فراوانی در گرفته است. من در این یادداشت از نکته‌ای در کلام آقای محمد یزدی که در گفت‌وگو با خبرگزاری تسنیم مطرح کردند، استفاده کرده و موضع این شورا را به چالش می‌کشم. ایشان در گفت‌وگوی مذکور در باب رأی شورای نگهبان به تفصیل سخن گفته و در نهایت مخالفت با آن نظرات را در حکم «مقابله با اصل نظام جمهوری اسلامی ایران» دانسته‌اند.

همانگونه که خوانندگان این سطور به خاطر دارند، در قضایای مربوط به سال ۸۸ برخی گفتند «انتخابات بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.» و می‌دانیم که بر روی عبارت اصل «نظام» حساسیت زیادی وجود داشت. در اینجا نیز آقای یزدی به همان عبارت اشاره کرده‌اند؛ یعنی به زبان حال می‌خواهند بگویند «نیکنام بهانه است؛ اصل «نظام» نشانه است.»

واقعیت این است که سال ۸۸ همگان خود را از شعار فوق‌الذکر میرا می‌دانستند اما اکنون به جایی رسیده‌ایم که حقوق‌دانان، فقها، رییس مجلس و حتی مدیرمسئول ارگان سپاه نیز به دفاع از آقای سپنتا نیکنام پرداخته‌اند و لابد به زعم آقای یزدی اصل «نظام» را نشانه رفته‌اند و به گمانم اگر در آینده شخص رهبری نیز به نوعی انتخابات یزد را تأیید کنند، ایشان نیز در جرگه همین دسته قرار می‌گیرند. تقشیر و تعصب بی‌جا کار شورای نگهبان را به جایی رسانده است که فقط فقها -البته نه همه آنها- خود را ملاک خدا، شرع، قانون و «نظام» می‌دانند و مابقی را بالمره طرد می‌کنند. این رویه شورای نگهبان از زمانی که نظارت موجود در اصل ۹۹ قانون اساسی را استصوابی خواند، آغاز شد و تا به امروز ادامه پیدا کرده و در هر مقطع «زاد فی الطنبور نغمه الاخری».

به‌راستی چرا شورای نگهبان از «نظام» مایه می‌گذارد؟! این شورا باید به همان شرع و قانون که متولی‌اش است بسنده کند. اما می‌بینیم که این‌گونه نیست و همواره خود را پشت «نظام» پنهان می‌کند و آن را آماج تیرهای بلا قرار می‌دهد؛ فی‌الواقع شورای نگهبان اگر خود را بر حق می‌داند باید

سپهر «نظام» شود و درستی تصمیماتی که مبهم به نظر می‌رسند را با ادله متقن قانونی و شرعی به اثبات برساند.

شورای نگهبان با این روش خود «نظام» را در مقابل یک دو راهی دشوار قرار می‌دهد. راه اول این است که «نظام» از عمل شورای نگهبان تبری بجوید و به جرگه ضد «نظام» بپیوندد و راه دیگر این است که عمل این شورا را تأیید کند و هر چه بیشتر ناکارکرد شود. خوب است در اینجا درباره کارکرد نظام بحثی را بگشاییم. درباره اصل مشروعیت «نظام» مناقشه‌ای نیست اما درباره کارکردهای آن باید دقت کرد که اگر ناکارکردی به وجود بیاید و مردم احساس کنند که فایده‌ای بر آن مترتب نیست طبعاً از وی رویگردان خواهند شد. «نظام» در ایران کارکردهای زیادی داشته است که به مرور بسیاری از آنها از دست رفته و در نهایت امروز تنها دو کارکرد اصلی باقی مانده است.

اولین کارکرد آن است که به لحاظ هژمونیک قادر است در مقابل روحانیت قشری بایستد و با ابزار مصلحت بسیاری از قوانین شرع که با عصر حاضر تطابق ندارند را منحل کند یا به کناری بگذارد؛ کما اینکه امام چنین می‌کرد و در مقابل مراجع می‌ایستاد و کار مُلک را با مصلحت پیش می‌برد. امروزه به نظر می‌رسد که با این سنخ اعمال شورای نگهبان و همچنین کنش‌های علمای طراز اول که هنوز در چارچوب فقه سنتی فکر می‌کنند «نظام» خود را دست‌وپا بسته می‌بیند. چنانکه مدت‌هاست امری که به صلاح مردم باشد و شارع بدان صحنه نگذاشته باشد را از ناحیه «نظام» مشاهده نکرده‌ایم.

دومین کارکرد «نظام» بسیج نیرو برای مقابله با دشمنان است. در زمان جنگ دیدیم و همگان شاهد بودند چه رشادتها و فداکاری‌ها برای حفظ «نظام» از سوی مردم صورت گرفت اما اکنون بسیج نیرو در حد پرشور کردن انتخابات نیز به سختی صورت می‌گیرد چه برسد به جنگ. علت این نقصان ویژه‌خواری‌ها، رانت‌جویی‌ها، تبعیض‌ها و فساد دامنه‌داری است که همگان شاهد آن هستند و من نمی‌دانم اگر خدای ناکرده جنگی در بگیرد قدرت بسیج‌کنندگی «نظام» چقدر خواهد بود. وقتی شورای نگهبان به تدریج در عرض این سی سال بخش عظیمی از مردم را غیرخودی خوانده است و همه آنها را در تقابل با «نظام» می‌داند چه انتظاری می‌رود که مردم برای امور مهم بسیج شوند.

به هر حال آقای یزدی با این فرمایشات خود «نظام» را دچار محذورات زیادی کرده‌اند تا آنجا که چه از آن ناحیه موضعی صادر شود و چه نشود مشکلات و معضلاتی به وجود می‌آید. یعنی «نظام» اگر سمت شورای نگهبان را بگیرد با عوارض خاصی مواجه می‌شود و اگر برخلاف نظر شورای نگهبان موضع بگیرد عوارض دیگری دارد که بسط آنها در این مجال نمی‌گنجد.

منبع: انصاف نیوز

ساختار جمعیت افغانستان و کتمان حقایق در افغانستان-بخش اول

نویسنده شورای جهانی هزاره سرطان ۲۳، ۱۳۹۳



تذکر: خوانندگان گرامی، این مقاله که اولین بار در سال ۱۳۷۵ش در مجله سراج شماره ۷، فصلنامه مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان به نشر رسیده بود، در این اواخر سایت شورای جهانی هزاره زحمت کشیده سر از نوآنها تایپ نموده و در اختیار خوانندگان خود قرار داده است. نگارنده ضمن تشکر و قدر دانی از زحمات این عزیزان که این مقاله را باز نشر نموده اند، خود نیز یک بار دیگر آنها از نظر گذرانده و با کمی اصلاحات ویرایشی و درج مآخذ و منابع که در سایت جهانی هزاره نیامده است، این بار در اختیار علاقه مندان سایت "چکباشی" قرار می دهد. امید که مورد توجه عزیزان قرار گیرد.

۱۳۴ اگست ۲۰۱۴م

خشت اول گر نهد معمار کج

تا ثریا می رود دیوار کج

مقدمه:

قابل گفتن نیست که جامعه افغانستانی را بحران عظیم در خود گرفتار ساخته، که نه تنها مردم این سرزمین، که حتی همسایگان و کشورهای منطقه را نیز سر در گم نموده است. پیچیدن روی این مسأله که بحران کنونی از کجا پیدا شد، شاید لازم نباشد. چراکه، اگر بعد از دو دهه بحران باز هم کسی نداند که قضیه از چه قرار است، حکایت از آن دارد که آنها اصلاً نمی خواهند و یا نخواسته اند بدانند که در افغانستان چه گذشته و چه می گذرد؛ بنابراین از عوامل بحران در این مقاله چیزی نمی گوئیم و صرفاً به خود بحران، آن هم نه کلیت بحران، که به یک شاخه آن اشاره می کنیم.

یکی از عمده ترین عوامل بحران در جامعه افغانستان چه در گذشته و چه در حال، بحران انکار هویت کتله های قومی این کشور است. هر چند سروکله این معضل اجتماعی-سیاسی در شرایط انقلاب و جهاد به نمایش درآمد و در صبحدم پیروزی مجاهدین مایه نفاق و شقاق گردید، ولی نهال این درخت حداقل در یک قرن قبل در این سرزمین چند ملیتی غرس شده است؛ و امروز ثمره این درخت شوم دهان همه را تلخ کرده است.

به هر حال، هر کار و هر اندیشه ای را سر آغازی است و درک بحران جمعیت برای نگارنده سرگذشت در خورتوجه و قابل یادآوری دارد. حقیقت این است که رشته تحصیلی ام و این که پس از اتمام تحصیل چه کاره باید می‌شدم، با کاری که فعلاً انجام می‌دهم، تفاوت فراوان دارد.

از اتفاقات روزگار و تحولات که در یکی از مقالات قبلاً اشاره کرده ام، توسط رهبر شهید بابه "مزاری" پایم به مطبوعات کشیده شد و اولین جرقه ای که مرا به کلی از خواب و خیال گذشته بیرون کرد، مطالعه یک جزوه کوچک به نام "حکومتها و مردم افغانستان" اثر غلامحسین میرزا صالح- منتشره سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار در سال ۱۳۶۰ش در ایران بود، آنجا خواندم و دیدم که ما (هزاره ها) در افغانستان نیستیم، چرا که آن جزوه ترکیب نفوس افغانستانی را اینطور نوشته بود:

"ترکیب قومی و نژادی:

- "پشتون ها" که افغانی‌های واقعی خوانده می‌شوند به عنوان بزرگ‌ترین گروه قومی افغانستان متشکل از دو طایفه غلجایی و درانی ۵۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند.

- قوم تاجیک مقیم نواحی شمالی افغانستان که سی درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند به زبان فارسی تکلم می‌کنند. تاجیک‌های دشت‌های شمال، سنی و تاجیک‌های مقیم نواحی مرتفع و کوهستانی شیعه هستند.

- ایماقها ۹۰۰۰۰۰ نفر

- ترکمن‌ها ۲۰۰۰۰۰ نفر

- بلوچ‌ها ۱۱۰۰۰۰ نفر

- ازبک‌ها ۱۰۰۰۰۰۰ نفر

- نورستانیها ۱۰۰۰۰۰ نفر که در گذشته کافرستانی خوانده می‌شدند.

- و قزلباش ۲۰۰۰۰۰ نفر"۱

وقتی این جزوه را خواندم، تازه متوجه شدم که چرا در زمان داود خان (۱۳۵۳ ه.ش) در وقت توزیع تذکره‌ها قوم ما را ناقلین نوشتند و ما هر چه اصرار کردیم که ما هزاره‌ایم قبول نکرده و گفتند: شما ناقلین هستید و من هم قانع شدم، چون اسم قریه ما "قریه ناقلین ها" بود. آنجا اصطلاح عجیب برای شناسایی مردم وجود داشت، به طور مثال:

هزاره ها را ناقلین می‌گفتند، ازبیک ها را جغتایی ها، ترکمن ها را مهاجر، تاجیک ها را وطنی، بلوچ ها را خروتی، افغان ها را، افغان های اوریاخل و صافی می‌گفتند. هرچند هرگدام این اسامی در ابتدا پیشوند هزاره ناقلین، ازبیک های جغتایی، ترکمن های مهاجر و افغان های اوریاخل و صافی داشتند، ولی بعدها فقط پسوندها گفته و نوشته می‌شد نه پیشوندها!

بهر صورت، مطالعه این جزوه کوچک (در آن شرایط که بسیار جوان بودم و احساساتی) چنان مرا تکان داد که تمام آن جزوه را یادداشت کردم (تاکنون هم جزوه و هم یادداشت‌ها را دارم) و بارها از خود پرسیده‌ام که چرا هزاره‌ها را ننوشتند - چون هزاره خود را مغول نمی‌دانستند، هر چند که در برخی کتب تاریخی آمده است که این‌ها از نسل مغول هستند، ولی نظر مردم این نبود- روی این اصل به مطالعه پیرامون موضوع نفوس پرداختم، با گذشت چندین سال و مطالعه و تحقیق در مسائل سیاسی، اجتماعی، تاریخی و... افغانستان، چنان غرق شدم که هم میراث پدر (بیل دهقانی) و هم شغل و حرفه خود (چکش کندن کاری) را فراموش کردم، ابزارم قلم شد، شغلم ورق زدن کتاب‌های کهنه و نو.

از سال ۱۳۶۲ش به این طرف، مقالات گوناگون را در مجله حبل الله به همین رابطه درباره نفوس کشور و ترکیب آن به نشر رساندم و در سالهای اخیر "شناسنامه افغانستان و شناسنامه احزاب افغانستان" در همین راستا به چاپ رسید (کتاب‌های: شناسنامه انقلاب، افغانستان ناشناخته، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، مراکز علمی- فرهنگی

افغانستان و قران و اسلام در افغانستان، طرحی در جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان که هنوز چاپ نشده‌اند روی همین منظور به رشته تحریر در آمد).

گذشته از آن در شماره‌های فصلنامه سراج باز هم این تلاش‌ها صورت گرفت، ولی متأسفانه بازهم مشاهده می‌کنیم که برخی از نشریات (ایرانی‌ها نیز) وجود ما را انکار می‌کنند! و شاهد مدعا هم روزنامه رسالت مورخ ۱۶ حمل سال جاری (۱۳۷۵ش) است که نوشته است: هزاره‌ها ۵ درصد جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند، وقتی هم اعتراض شد و اسناد معتبر در اختیارشان قرار گرفت، صرفاً به یک توضیح مختصر اکتفا نمود!

در اوایل انقلاب، وقتی نشریات خارجی درباره افغانستان دروغ‌هایی را می‌نوشتند، ما به این باور بودیم که چون معلومات ندارند- اشتباه نوشته‌اند- ولی پس از دو دهه افشاگری باز هم نویسندگانی یافت می‌شوند که حقایق را پنهان می‌کنند، مانده‌ایم که درباره این‌ها چه قضاوت کنیم؟ آیا هنوز ناآگاه‌اند و یا اینکه عناد دارند؟ خوشباورانه می‌گوییم هنوز تقصیر از ماست که نتوانسته‌ایم حقایق را به کشورهای میزبان و جهان روشن سازیم، لذاست که یک بار دیگر تعدادی از آمارهای را که در اختیار قرار گرفته با تجزیه و تحلیل، در این مقاله درج می‌نماییم و وجدان‌های بیدار جهانیان را به قضاوت می‌گیریم تا خود واقعیت را از بین این همه جعلیات، تحریف و کتمان حقایق کشف کنند!

بخش اول

واقعیت‌های تاریخی و غیر قابل انکار

برای درک واقعیت نفوس در افغانستان، دو راه بیشتر وجود ندارد، یکی سرشماری نفوس که فعلاً نظر به شرایط جنگی و بحران سیاسی کشور امکان پذیر نیست. دیگری هم تکیه بر آماري ارائه شده خود دولت‌های گذشته، که قابل اطمینان نمی‌باشند.

آمارهای دولتی در افغانستان سه مرحله کاملاً متفاوت از هم را به نمایش می‌گذارد، در مرحله اول (پیش از تشکیل انجمن تاریخ و پشتو توله) واقعیات به طور نسبی بیان شده، در مرحله دوم (از زمان نادرخان تا اواخر حکومت داوود خان) حقایق کاملاً پنهان گردیده است و در مرحله سوم (دوران کودتا، انقلاب و پیروزی مجاهدین) راه افراط و تفریط طی شده و می‌شود.

ما سعی می‌کنیم خواننده را به حقایق کتمان شده با خلق سؤالات، دلایل قانع کننده و اسناد معتبر آشنا سازیم. ابتدا از کتاب معتبر دولتی (سراج التواریخ یکی از کتب تاریخی مادر در افغانستان) شروع می‌کنیم، چرا که این کتاب تحت نظر خود دولت وقت تالیف و چاپ شده، طبعاً مطالب آن مورد تایید دولت وقت بوده است و خود امیر حبیب الله خان می‌نویسد: "چنانچه در این آوان که زمام اختیار امارات خطه افغانستان از لطف و مرحمت حضرت یزدان در قبضه اقتدار این فرمانبردار خالق سبحان آمد، تصمیم عزم بر تسوید وقایع نموده و خود را از سبب گرفتاری در امور مهمه سلطنت و تربیت سپاه و رعیت، معذور دیده، فیض محمد کاتب ابن سعید محمد مغول معروف به هزاره محمد خواجه را، مامور فرمودم که به تحریر پرداخته، سرگذشت پادشاهان افغان را، کتابی مرتب سازد تا در روزگار، یادگار بماند. با وجود گرفتاری زیاد که در امورات دولت عالی خدا داد افغانستان دارم باز هم جزو جزو که از تحریر می‌برآید خود من شخصاً ملاحظه کرده، حک و اصلاح نموده - اجازه چهاپ (چاپ) را می‌دهم، هر گاه سهوی ملاحظه شود آن را از باعث گرفتاری زیاد که دارم تصور دارند. فقط چه:

زنده جاوید گشت هر که نیکو نام زیست

کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را" (سراج التواریخ، جلد اول- تالیف مرحوم ملافیض محمد کاتب هزاره، صفحه اول، چاپ اول، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، چاپ تهران).

بامطالعه سطور فوق بدون شک آنچه در کتاب آمده، مورد تأیید امرای کابل بوده است! و ما به خاطر کشف حقایق، آمار نفوس و ترکیب آن را بر اساس همین کتاب تا سرشماری دقیق بعدی قبول می‌کنیم و امیدواریم که تمامی خوانندگان مطالب این کتاب را با دقت از نظر

بگذرانند. در همین کتاب راجع به میزان نفوس افغانستان و ترکیب جمعیت آن چنین آمده است:

“ذکر حدود سابقه مملکت افغانستان:

و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان و عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت کثیری از ملتان است. جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه (۱۵۰۰۰۰۰) پانزده میلیون است.

افغان: چهار میلیون و پنجمصد هزار (۴۵۰۰۰۰۰)

هندو: پنج میلیون و پنجمصد هزار (۵۵۰۰۰۰۰)

تاتار: یک میلیون و پنجمصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)

ایرانیان: یک میلیون و پنجمصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰)

قبایل دیگر: دو میلیون (۲۰۰۰۰۰۰)” (سراج التواریخ، جلد اول، صفحه ۳ و ۲...)

این سند تاریخی حقایق تلخی را روشن می‌سازد، چرا که در آمار نیز هزاره به چشم نمی‌خورد و عوض کلمه هزاره، قبایل دیگر آمده و این به خاطر آن است که امیر عبدالرحمان خان دستور داده بود: باید در تاریخ نام این قوم نباشد و فرمان داده بود که:

“بارها حکم داده و فرستاده شده است که زمان زمستان قریب گردیده و مردم هزاره مکاره کفره، بسیار فریبنده و غدارند، تا سعی دارند در اتمام کار آن طایفه نابکار کوشیده، نگذارند که نامی از ایشان در ملک باقی ماند...” (مجله سراج شماره ۳ و ۴ به نقل از کتاب وقایع افغانستان اثر مرحوم کاتب به نام بدل سراج التواریخ جلد سوم بخش اول...).

با وصف این دستور، مرحوم کاتب اجازه نداشت میزان جمعیت این قوم را رسماً نام ببرد، لذا به نام قبایل دیگر ذکر می‌کند و بعدها دور از سانسور دولت ترکیب واقعی نفوس کشور را به رشته تحریر در می‌آورد که در جایش ذکر خواهد شد.

طبق آمار بالا با در نظر داشت اینکه، ولایت کشمیر و ملتان و لاهور از افغانستان جدا شده و بر اساس خط دیورند نصف نفوس افغان‌ها در سرزمین هند آن روز و پاکستان کنونی قرار گرفته، ترکیب نفوس خود ساخته افغانستان در زمان حکومت امیر حبیب الله خان به این شرح است:

۱- افغان (پشتون)*: دو میلیون و دو صد پنجاه هزار نفر (۲۲۵۰۰۰۰) نفر ۳۱٪ (*اشتباه نشود ما نفوس آن روز افغان‌ها را دو میلیون نفر ذکر نمی‌کنیم، بلکه خود سراج التواریخ صریحاً این موضوع در صفحه ۸ خود جلد اول، موسسه تحقیقات و انتشارات بلخ، به این شرح بیان کرده است:

“بلدان و ولایات مسکونه ی طوایف افغان که معروف به افغانستانند. این مملکت، محدود است از طرف جنوب به بلوچستان و از شرق به نهر هند و از جهت غرب به سیستان و هرات و از سوی شمال ایضا به هرات و هندوکش که سلسه اش فاصل است در بین افغانستان و بلخ و بدخشان و طخارستان. مساحت این مملکت یک لک و پنجاه هزار (۱۵۰۰۰۰) مایل مربع و جمعیت آن چهل لک (۴۰۰۰۰۰۰) نفوس است که عبارت از چهارمیلیان باشد” با در نظر داشت مطالب ذکر شده نصف نفوس قوم افغان یعنی پشتون خارج از قلمرو افغانستان به حساب می‌آید).

۲- تاتار (ازبک و ترکمن): یک میلیون و پنجمصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰) ۲۰٪/۶

۳- ایرانیان (تاجیک‌ها): یک میلیون و پنجمصد هزار (۱۵۰۰۰۰۰) ۲۰٪/۶

۴- قبایل دیگر (هزاره‌ها): دو میلیون (۲۰۰۰۰۰۰) نفر ۲۷٪/۵

مجموع نفوس افغانستان (در سالهای ۱۳۳۱ ه. ق یعنی ۷۵ سال قبل) ۷۲۵۰۰۰۰

و بعدها مرحوم کاتب در عصر نادر خان که زمان اخیر حیات مادی خود اوست، درباره نفوس و ترکیب واقعی آن به طور مشروح با ذکر اسامی تمامی قبایل افغان کتابی به نام نژاد نامه افغان نگاشته است که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

۱- افغان: “افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت به نام افغانیت و دولت مستقل افغانستان

نواخته و خود را مشهود انظار و آفاق و اقطار ساخته، افزون از (سه صد هزار خانه) قراریکه رقم شده آمده در این مملکت تمکن و قرار ندارد، باقی تاجیک و اوزبک و هزاره و جدید الاسلام و اقوام مختلفه اند:

و افغان اضافه از این سیصد هزار هر چه است، مقیم خاک مستعمره انگلیس و تابع امر و فرمان اویند؛ و یکی از حالت دیگر و موطن و مسکن و فرقه‌اش علم ندارد و نمی‌داند که کجا ست و اقوام مختلفه مقیم این مملکت را که تابع حکومت افغان و قریب (پنج میلیون و چهار صد هزار) تخمیناً در شمارند. ذیلاً برای استحضار خواطر خوانندگان این نژادنامه بر سبیل اجمال رقم کرده و از ذکر مفصلش نظر به کسالت بدنی و ضیق معاش از عدم مایحتاج خوردنی و پوشیدنی و نوشیدنی عذر خواسته به (العذر عند الناس مقبول) حواله می‌نماید و رجای قبول آن را از صاحبان انصاف می‌دارد.

۲- تاجیک: "...و تمامت تاجیک مقیم افغانستان هجده لک و هفتاد و پنج هزار نفر و قریب ثلث کل نفوس متوطن افغانستان اند.

۳- هزاره: فرقه و طوایف هزاره، این قوم ... ششصد و پنجاه هزار خانه و (دو میلیون و دویست و پنجاه هزار) نفر است...

۴- ازبک: فرقه ازبک و ترکمان، این دو فرقه... تخمیناً یک میلیون و پانصد هزار نفس... (نژاد نامه افغان چاپ اول، تهران، اثر مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره با مقدمه استاد حاج کاظم یزدانی، صفحات ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۵۶).

بر اساس این سند ترکیب و میزان نفوس افغانستان به این صورت خواهد بود:

۱- افغان (پشتون) ۳۰۰۰۰۰ خانوار (۱۸۰۰۰۰۰*) نفر ۲۵٪

۲- تاجیک: (۳۱۲۵۰۰ خانوار) ۱۸۷۵۰۰۰ نفر ۲۵/۷٪

۳- هزاره: ۶۵۰۰۰۰ خانوار ۲۲۵۰۰۰۰ نفر ۳۰٪

۴- (اوزبیک: (۲۵۰۰۰۰ خانوار) ۱۵۰۰۰۰۰ نفر ۲۰/۵٪

مجموع ۱۵۱۲۵۰۰ خانوار ۷۴۲۵۰۰۰ نفر. (*استاد یزدانی مورخ شهیر وطن، خانوار آن روز افغانستان را مرکب از ۶ نفر ذکر می‌کند. لذا نفوس سه صد هزار خانوار افغان (پشتون) یک میلیون و هشتصد هزار نفر می‌شود و برعکس نفوس ششصد و پنجاه هزار خانوار هزاره به خاطر قتل عام دوره عبدالرحمن از سه میلیون و نهصد هزار نفر به دو میلیون و دوصد و پنجاه هزار نفر تقلیل می‌یابد. یعنی یک میلیون و ششصد و پنجاه هزار نفر هزاره در جنگ عبدالرحمن نابود شده‌اند. البته با تفاوت میزان رشد جمعیت در آن دوره).

گذشته از مرحوم کاتب یکی دیگر از مؤرخان به نام شیر محمدخان ابراهیم زائی از افغان‌های پاکستان درباره طوایف افغان به طور مشروح بحث کرده و سر انجام درباره دو قوم دیگر افغانستان به اختصار چنین نوشته است:

۱- هزاره ساکنان هزارستان بس قوم عظیم است، تعداد خانوار اوشان سوای ایماق، سه و نیم لک (۳۵۰۰۰۰) خانوار خواهد بود.

۲- کل تاجیک که در حد افغانستان سکونت دارند پانزده لک خانوار ** (پانزده لک نفوس به صحت نزدیک تر است) خواهد بود" (تواریخ خورشید جهان، چاپ پشاور سال ۱۳۱۱ ه ق صفحه ۳۱۴ و ۳۱۵).

متأسفانه نویسنده تواریخ خورشید جهان میزان نفوس افغان و اوزبیک را تعیین نمی‌کند و این به دو دلیل است: اولاً افغان‌های افغانستان آن وقت مشخص نبوده و ثانیاً اوزبیک‌ها هم تقریباً به حال نیمه مستقل به سر می‌بردند.

ولی یک آمار دیگر که تقریباً در همان زمان ارائه شده، میزان نفوس اوزبیک‌ها را روشن می‌سازد.

"ترکستان افغان در بین دامنه کوه‌های (پامیر) و (پارامیز)، دشت مغان و دامنه کوه‌های شرقی و جنوبی هندوکش واقع است. سطح ترکستان افغانی از ده هزار چا قریم مربع عبارت است.

خلق ترکستان افغانی به قدر دو میلیون بوده، نیمه، آن ترک و باقی دیگرش افغان، تاجیک، بربری و ایرانی می باشد" (ترکستان چاپ ۱۹۱۸م تاشکند صفحه ۱۳ چاپ پشاور). در این آمار در سال ۱۹۱۸ در شمال افغانستان یک میلیون ترک زبان (اوزبیک و ترکمن) وجود داشته که با آمار نژادنامه افغان و سراج التواریخ با وجود اختلاف قرابت دارد. اما چیزی که بیش از همه مایه شگفتی است، اعتراف خود احمدخان افغان بنیانگذار و سر سلسله حکومت افغانی در منطقه (هند، افغانستان، ایران) است. ایشان در نامه معروف خود به شاه عثمانی می نویسد:

"بعد از وقوع این واقعه عبرت آثار، این نیازمند الطاف کردگار روانه دار القرار قندهار شد و علی قلی خان برادر نادرشاه، خود را موسوم به عادل شاه ساخته بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود و روزی چند شجرهء رعونت پیر را به شاخ و برگ عاریتی، مال و اموراتی که از نادرشاه مانده به او رسیده بود، بر مراتب خود نمایی و استکبار می افزود.

و در این بین ریاست ایلات افغان که قریب دو هزار و چهار صد هزار سره بندی و همچنین دو هزار، هزار، و دویست هزار از طایفه ها و قومها، که هزار هزار از آن در اصل قندهار و مابقی در حدود کابل، غزنی، و پیشاور و غیره ولایات سکنی دارند" (نامه احمد شاه بابا به نام سلطان مصطفی ثالث عثمانی- چاپ کابل ۱۳۴۶ش - صفحه ۱۱).

رقم دو هزار هزار در پاورقی کتاب مذکور معادل دو میلیون و در مجموع نفوس افغانها در سال ۱۱۷۴ ه.ق که سال تحریر نامه است. در کل منطقه ۲۴۰۰۰۰۰ نفر بوده که از آن مقدار با شمول دیگر اقوام یک میلیون آن در قندهار و بقیه در نقاط دیگر بوده است، به همین میزان (۲۴۰۰۰۰۰) نفر غیر افغان هم در قندهار، غزنی و کابل و پیشاور بوده است. طبق این ترکیب نفوس آن روزی افغانستان بزرگ که شامل هند هم می شوند این طور خواهد بود.

۱- افغان ۲۴۰۰۰۰۰ نفر ۵۰٪

۲- غیر افغان ۲۴۰۰۰۰۰ نفر ۵۰٪

مجموع ۴۸۰۰۰۰۰ نفر ۱۰۰٪

واضح است که بعدها نصف نفوس افغانها در خاک هند و پس از آن در خاک پاکستان قرار می گیرد و از نگاه در صدی با تفاوت ازدیاد جمعیت، نفوس هر دو طرف با در نظر داشت فرمول بالا این طور خواهد بود.

افغانهای افغانستان ۱۲۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ ه.ق $۲ * ۲۴۰۰۰۰۰ =$ در سال ۱۳۳۱- $\frac{۳}{۳۳} \%$ کل جامعه

اقوام دیگر ۲۴۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ ه.ق $۳ * ۴۸۰۰۰۰۰ =$ در سال ۱۳۳۱- $\frac{۶}{۶۶} \%$ کل جامعه

مجموع ۳۶۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۴ ه.ق - ۷۲۰۰۰۰۰ در سال ۱۳۳۱ ه.ق

طبق آمار که احمد خان به آن اشاره می کند ترکیب نفوس افغانستان $\frac{۳}{۳۳} \%$ افغان را نشان می دهد. و جالب اینجاست که بدانیم در همان عصر احمد خان که خودش مدعی ۲۴۰۰۰۰۰ افغان در کل منطقه است، نفوس هزاره ها طبق ادعای مرحم غبار یک میلیون نفر بوده، به این شرح:

"قسمت مرکزی کشور، هزاره جات بیشتر از هر جای دیگر تحت نظام فیودالی و مطلق العنانی ملوک الطوائف ساییده می شد و فیودالهای مقتدر این منطقه نسبت به دهقان و مالدار و رعیت داری اختیارات نامحدود بودند. لذا بیشتر از یک میلیون نفوس زحمت کش و کارکن هزاره- که از هجوم چنگیزخان به این طرف زیر ضربات خارجی و داخلی واقع شده بودند- برای اعاشه و تغریح عده انگشت شمار ارباب و میر و بیگ و روحانی، جان می کردند.

فیودالهای مسلط این منطقه، با اطاعت و تادیبه مالیات به دولت های مرکزی افغانستان برای حفظ قدرت منطقوی خود تا اواخر قرن نوزدهم در مقابل تسلط مستقیم دولت مرکزی مقاومت (و) سرسختی نشان می دادند" (افغانستان در مسیر تاریخ- بخش حکومت ابدالی صفحه ۳۵۵ چاپ اول تهران کانون مهاجر ۱۳۵۸ش).

طبق این سند با در نظر داشت آمار سند قبلی از جمع نفوس ۲۴۰۰۰۰۰ غیر افغان یک میلیون آن هزاره بوده است پس ترکیب نفوس کل هزاره‌ها و کل افغان‌ها در آن عصر به این شکل می‌شود:

کل افغان‌های منطقه ۲۴۰۰۰۰۰ نفر در عصر احمدخان -۵۰٪ (که با کسر جمعیت افغان‌های پاکستان کنونی نیم این جمعیت در افغانستان می‌ماند).

کل هزاره‌های منطقه ۱۰۰۰۰۰۰ نفر در عصر احمدخان ۸/۲۰٪

نفوس غیر افغان دیگر ۱۴۰۰۰۰۰ نفر در عصر احمدخان ۱/۲۹٪

در کتاب مختصر المنقول که هم زمان با سراج التواریخ به رشته تحریر در آمده، درباره نفوس هزاره‌ها همزمان با حکومت عبدالرحمان خان می‌نویسد:

“این مطلب باید دانسته شود که تمام هزاره جات که پانصد هزار خانوار بودند، سیصد هزار خانوارشان همه رعایای مطیع و فرمان بردار بودند.

بلی سه ولایت ایشان که ارزگان و شوی و اجرستان باشد بعد از احمدشاه ابدالی مطیع و منقاد تام نبودند...” (مختصر المنقول، چاپ قم اثر ملا افضل ارزگانی، صفحه ۱۲۶).

مجموع نفوس هزارستان طبق ارقام خانوارشان در کتاب مختصر المنقول ۳۰۰۰۰۰ نفر می‌شوند که با رقم دو میلیون نفر سراج التواریخ و ۲۲۵۰۰۰۰ نفر نژادنامه افغان در عین اختلاف قرابت به هم می‌رساند. چرا که تعدادی از نفوس هزاره‌ها در جنگ با عبدالرحمن تلف شده‌اند. ولی شگفتی در این است که تعدادی از محققان و نویسندگان ایرانی همواره کوشیده‌اند، اولاً وجود هزاره‌ها را انکار کنند و ثانیاً بسیار ناچیز به حساب آورند؛ و راز این حقیقت تاریخی را نگارنده در نیافته است که چرا این‌ها از مردم شیعه هزاره ناراحت‌اند که همواره نویسندگان شان سعی بر نفی این‌ها دارند؟ امیدوارم با انتشار این مقاله جواب این حقیقت تلخ تاریخی نیز داده شود. سید مهدی فرخ یکی از مؤرخان و سیاستمداران ایرانی که مدت زمانی در افغانستان به عنوان سفیر به سر برده در تاریخ سیاسی افغانستان بحث مفصل درباره هر یک از قبیله‌ها و طوایف افغانستان دارد و جالب این که منبع بحث و تحقیق او بدون شک همین نژادنامه افغان اثر مرحوم کاتب است.* (حاج کاظم یزدانی در مقدمه نژاد نامه افغان می‌نویسد آنچه مسلم یک نسخه از نژادنامه‌ها افغان نزد سید مهدی فرخ نویسنده تاریخ سیاسی افغانستان بوده است) تنها هنری که آقای فرخ از خود به خرج داده، اسامی طوایف را پس و پیش کرده و آمارها را کم و زیاد نموده است، امیدوارم خوانندگان با حوصله، نژادنامه افغان و تاریخ سیاسی را یک بار دیگر با هم سر بدهند! ولی در جریان مقایسه این دو متن به این سوال مواجه خواهند شد که چرا آقای فرخ با وجود در اختیار داشتن متن نژادنامه افغان تعداد نفوس هزاره‌ها را کم ذکر کرده، در حالیکه در درج طوایف افغان این کار را نکرده است؟ ایشان درباره نفوس افغانستان می‌نویسد:

“جمعیت افغانستان را با اختلاف ذکر کرده‌اند و چون در افغانستان تاکنون سر شماری نشده، حقیقت را نمی‌توان دانست و آنچه تا کنون ذکر شده با مآخذ مذکور بیان می‌کنیم.

خود افغان‌ها جمعیت افغانستان را بیش از آنچه دیگران نوشته‌اند ثبت می‌نمایند، در جغرافیای مطبوعه کابل که به امر مرحوم شاهزاده حیات الله خان عضدالدوله وزیر معارف وقت برای تدریس در مدارس تالیف شده، جمعیت افغانستان را ۲۰۰۰۰۰۰۰ ذکر می‌کند.

در سالنامه افغانستان که در سال ۱۳۱۲ مجمع ادبی کابل طبع نموده ۱۲۰۰۰۰۰۰ می‌نویسد. صاحب سراج التواریخ مرحوم ملافیض محمد هزاره، جمعیت افغانستان فعلی را به انضمام قسمتی از خراسان و سیستان و بلخ و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور ۱۵۰۰۰۰۰۰ می‌نویسد و از تاریخ گلدسمیت ۱۴۰۰۰۰۰۰ نقل می‌کند ولی معلوم نیست که جمعیت افغانستان فعلی یا به انضمام تمام نقاط سابق الذکر می‌باشد.

در مرآت الوضیهء جمعیت افغانستان ۴۰۰۰۰۰۰۰ نفر ذکر شده است.

در کتاب بیوگرافی تاریخی و جغرافیایی ۴۰۰۰۰۰۰۰ در بشیرل ۴۰۰۰۰۰۰۰ و در لاروس ۴۰۰۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰۰۰ می‌نویسند. ولی اگر بخواهیم به حقیقت نزدیک‌تر و جمعیت افغانستان را قریب

به صحت بیان کنیم، مطابق تحقیقاتی که در افغانستان به عمل آمده و مأخذ تقریباً مصرف محصول است، گفته لاروس به حقیقت نزدیکتر است و جمعیت افغانستان فعلی اقلأ چهار میلیون و اکثرأ از پنج میلیون نفر تجاوز نمی‌نماید" (تاریخ سیاسی افغانستان - چاپ احسانی - صفحه ۵۹ و ۶۰).

آقای فرخ این کتاب را سال ۱۳۱۴ش به رشته تحریر در آورده که در سال ۱۳۳۰ ش به چاپ رسیده است، یعنی تاریخ تحریر کتاب ۶ سال بعد از تحریر نژادنامه است؛ و نژادنامه هم نفوس آن روز افغانستان را با ذکر نفوس تمامی کتله های قومی ۷۲۰۰۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. در این باره که آقای فرخ رقم پنج میلیون را آورده نمی‌توان بر او ایراد گرفت ولی اشکال قضیه در این است که وقتی تعداد طوایف افغان و نفوس آنها را ذکر می‌کنند اشکال بوجود می‌آید؛ زیرا او ۱۳۹۸۴۶۸ خانه را نام می‌برد که مجموع آنها با اضافه تعداد نفوس چند قوم دیگر ۱۰۵۰۳۳۰۰ نفر می‌شود؛ اما او درباره سایر اقوام از جمله چهار قوم بزرگ می‌نویسد:

"تاجیک: این قوم را ۵۶۲۵۰۰ می‌گویند و در کابل و غزنین و بلخ و هرات و قندهار و بدخشان و خنجان و لاهور سکونت دارند و به استثنای تاجیک بامیان و چوره و گیزاب، بقیه پیرو سنت و جماعت هستند و به همین جهت اراضی چوره و گیزاب را دولت افغانستان گرفته و به افغانه دادند و این‌ها هم چون متعصب بوده‌اند متفرق شده‌اند.

اویماق: این طایفه را هم ۵۷۵۰۰۰ خانه می‌گویند و به چهار شعبه منشعب می‌شوند از قبیل: تایمنی، هزاری، تیموری، زوری و این‌ها متفرع به چندین شعبه هستند.

هزاره: این طایفه تشکیلاتش عبارت است از پنج دی پنج دی می‌گویند. ده دی نیز دارد... هر دی دارای چندین فرقه و قبیله است که جمعأ ۱۲۵۰۰۰۰ نفر می‌گویند و عموماً نیز شیعه هستند.

ولی فعلاً از این طایفه ۶۰۰۰۰۰ الی ۶۵۰۰۰۰ نفر بیشتر در افغانستان باقی نیست و پس از غلبه عبدالرحمان خان و قتل و عام و فروش زن و بچه، هزاره‌ها یا مقتول و یا فراری و متواری شدند...

اوزبک: این قبیله را ۱۲۵ خانه می‌گویند و در مقر مسکونت دارند، ولی از طایفه اوزبک در قطغن و بدخشان و بلخ و میمنه زیاد بوده و عده آنها را تا ۹۰۰۰۰۰ خانه می‌گویند" (تاریخ سیاسی افغانستان - چاپ احسانی - صفحه ۷۹، ۸۰ و ۸۱).

در کتاب تاریخ سیاسی افغانستان همانند نژادنامه افغان در اخیر بحث طوایف، اشاره به سکونت اکثریت این قبایل به خاک هند آن روز می‌نماید با این تفاوت که در نژادنامه این ادعا پس از درج اسامی طوایف افغان می‌شود، ولی در تاریخ سیاسی در پایان بحث همه طوایف به این شرح:

"طوایفی که ذکر شد تقریباً نه عشر آن تبعه حکومت هندوستان هستند فقط یک عشر تبعه افغانستان می‌باشند و ما برای شناختن تمام اقوام افغان و قبایلی که در افغانستان زندگی می‌کنند به قدری که در افغانستان ممکن و قابل اطمینان بود، تحقیقات و تدقیقات نموده و نتیجه را در این قسمت ذکر نمودیم" (تاریخ سیاسی افغانستان... صفحه ۸۵).

خواننده منصف به خوبی در می‌یابد که ادعای نژادنامه افغان مبنی بر اینکه "افغان اضافه از این سیصد هزار هر چه هست، مقیم خاک مستعمره انگلیس و تابع امر و فرمان اویند" با ادعای ۱۰/۹ طوایف به خاک هند کاملاً متفاوت است! تفاوت این دو نوشته انسان را به یاد فکاهی می‌اندازد: گفته‌اند که یکی از اروپائیان که مدتی در ایران به سر برده در برگشت به اروپا فخر می‌کرده است که اصطلاحات ایرانیان را یاد گرفته است. به طور مثال ایرانی‌ها در احوال پرسی به هم می‌گویند: بینی تو چاق است. در حالیکه ایرانی‌ها می‌گویند دماغ تو چاق است، البته دماغ را می‌توان بینی معنی کرد، ولی نه در اصطلاح و ضرب المثل مورد نظر آن خارجی. حالا هم می‌توان گفت از برخی طوایف که در افغانستان ذکر شد در هند (پاکستان کنونی) نیز حضور دارند اما نه ۱۰/۹ که طبق آن باید امروز در خاک پاکستان با در نظر داشت ۶ میلیون افغان در افغانستان باید ۵۴ میلیون افغان، ۹ میلیون هزاره چندین میلیون تاجیک و

چندین میلیون از یک حضور داشته باشد که اینطور نیست! نمی‌دانم چرا نویسندگان تا این حد بی توجه بوده است!

به هر صورت با ورق زدن کتب قدیمی (کتاب‌های که پیش از تشکیل انجمن تاریخ به رشته تحریر در آمده) ممکن است نارسایی‌های درباره میزان و ترکیب نفوس مشاهده شود، ولی حذف یک قوم مطرح نیست به استثناء سراج التواریخ که نویسنده تعمداً برای گمراه کردن امیر حبیب الله خان به جای قوم هزاره قبایل دیگر آورده، ولی در متن کتاب مکرراً از هزاره جات و هزاره‌ها یاد می‌کند؛ اما نفوس افغانستان در تمامی آثارها و نوشته جات تقریبی است چرا که حکومت گران افغانستان قصد نداشتند تا واقعیت را روشن سازند چون می‌دانستند با سرشماری نفوس راز اصلی که به نا حق یک قوم اکثریت به حساب آمده، روشن می‌گردد. ولی تا قبل از تشکیل انجمن تاریخ به این فکر نرسیده بودند که برای اکثریت جلوه دادن قوم افغان وجود سایر اقوام را نفی کنند. لذا در سالنامه ۱۳۱۵ کابل می‌نویسند که:

“نفوس افغانستان به تعداد ۱۲ میلیون و اساساً دارای نژاد واحد آریایی و به طور عمومی متکلم به دو زبان پشتو و فارسی می‌باشد که این دو زبان هم خیلی با هم تفاوت جزئی دارد و نیز به طور اقلیت بعضی لغات از قبیل نورستانی و پشی، ارمری و غیره در اقوام محدودی مروج است ولی عموماً لغت متذکره فوق منشعب از لغات اصل پشتو که یک زبان خیلی قدیم این مملکت است و لغات غلجه درآویدی می‌باشد که خود اینها به اصطلاح اهل زبان از خانواده زبانهای “هند و ایرانی” شناخته می شوند”(سالنامه کابل ۱۳۱۵ مطابق سال ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ از نشرات انجمن ادبی کابل صفحه ۵).

سال ۱۳۱۵ ش در افغانستان، سر آغاز تحریف تاریخ به حساب می‌آید، چرا که فاشیست‌های نژادی و زبانی که قدرت را در سال ۱۳۰۸ ش بدست گرفتند به این باور رسیده بودند که می‌توانند در این سرزمین حکمرایی کنند، به طور مثال:

“در دوره پادشاهی محمد نادرشاه، محمدگل خان مومند، وزیر داخله، تحریکاتی را در جهت تعمیم زبان پشتو و طرد زبان دری نه تنها از دوایر دولت بلکه از مؤسسات تعلیمی و حتی خانه و بازار آغاز کرد. شاه نخست او را به عنوان رئیس تنظیمه به قندهار فرستاد تا اقداماتش در منطقه پشتو زبان محدود مانده موجب بروز رد عمل در سایر مناطق کشور نشود، اما در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱/۱) تغییر فکر داده او را به همان عنوان به ولایات شمالی فرستاد و در آنجا محمد گل خان، نظریه برتری خواهی قومی و لسانی‌اش را در محل اجرا گذاشت.

در این ضمن، وی مردمان دری زبان و ترکی زبان را وادار می‌ساخت تا عرایضشان را به زبان پشتو بنویسند و عرایضی که به زبان دری به او می‌رسید، ترتیب اثر نمی‌داد...

خانواده‌های پشتون را حتی از خارج سرحدات افغانستان به تعداد زیاد به شمال هندوکش کوچ داده و با دادن زمین و دیگر امتیازات اسکان می‌کرد و در ماموریت هم به پشتو زبانان ترجیح می‌داد.

محمد هاشم خان در مرحله اول با این اقدامات نظر مساعد نداشت، اما پس از آن در سال ۱۹۳۲ هیتلر رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان زمام قدرت را در دست گرفت و به تبلیغ نظریه برتری نژادی پرداخت، یک عده از شخصیت‌های دولتی افغانستان از جمله محمد داود خان و محمد نعیم خان برادر زاده گان محمد هاشم و عبدالمجید خان رئیس بانک ملی به نظریه مذکور گرویده تبلیغات همانندی را در افغانستان روی دست گرفتند. آن‌ها نظر محمد گل را درباره تعمیم زبان پشتو و طرد سایر زبان‌ها از خود نموده، پس از آن که آن را با آب و تاب هیتلری جلا و صیقل دادند، به عنوان سیاست جدید فرهنگی در عمل تطبیق گذاشتند. این وقتی بود که در سطح بین المللی آلمان نازی به اوج قدرت رسیده و دور نمای پیروزی نهایی و حتمی آن، عناصر زورگو و فاشیست مزاج را در همه جا به سوی خود جلب می‌کرد. در افغانستان قدم اول در این راه توسط فرمانی بر داشته شد که در شماره ۱۲ حوت سال ۱۳۱۵ مرادف با ۳ مارس ۱۹۳۷ میلادی راجع به زبان پشتو در جریده اصلاح نشر

شد..."(افغانستان در پنج قرن اخیر اثر مرحوم محمد صدیق فرهنگ ، چاپ احسانی ، صفحه ۶۳۵ و ۶۳۶).

به این طریق جعل تاریخ شروع شد و بعدها با تشکیل انجمن تاریخ (۱۳۲۱.ش) تلاش گسترده ای صورت گرفت تا هویت سایر اقوام به کلی از بین بروند و مردم افغانستان و جهان به مطالب نادرست و غلط آشنا شوند ۱.(برای آشنایی بیشتر به تحریف ها به صفحه د مقدمه افغانستان در پنج قرن اخیر رجوع شود).

دولت افغانستان به خاطر مغشوش ساختن اذهان، در نشریات آمار ساختگی درباره تعداد نفوس افغان ها، تاریخ زندگی و محل سکونتشان انتشار دادند و برای حذف هویت غیر افغانی ملیت باشنده افغانستان شایع ساختند که هر کس در افغانستان است، افغان است! ولی در عمل این شعار را نه افغان ها قبول داشتند که دیگران مثل آن ها افغان باشند و نه هم دیگران حاضر شدند از قوم و هویت قومی خود صرف نظر کنند.

اما متأسفانه این طرح اثرات سوء خود را بر جا گذاشت و بیگانگان ناآشنا به مسائل افغانستان گمراه شدند و جعلیات دولت افغانستان خوراک فکری و تبلیغی شان گردید.

ساختار جمعیت افغانستان و کتمان حقایق در افغانستان بخش دوم

نویسنده شورای جهانی هزاره سرطان ۲۴، ۱۳۹۳

کتمان حقایق و گمراه شدن پژوهش گران خارجی

هر چند کتمان حقایق در افغانستان ، تاریخی به درازای خود افغانستان دارد، ولی جنبه های عملی آن از سال ۱۳۱۵ چنانچه اشاره شد شروع می شود و از این تاریخ به بعد قضیه فرق می کند، در نشریات رسمی و عمومی نامی از اقوام دیگر نیست و حتی پسوند نام منطقه و قوم و طایفه از اسامی شخصیت های غیر افغان حذف می شود، ولی پسوند اسم برای افغان ها مجاز است! به این معنی که پسوند اسم را می توان کاکر، پوپل زایی، نورزایی، قندهاری، پکتیاوال، زرمت، زابلی، مومند، اکاخیل، و غیره گذاشت، ولی نمی توان تاجیک، ازبک، هزاره، ترکمن، عرب، قزلباش و یا دای کندي و دایزنگی گذاشت چرا که اولاً مردم نمی پسندید، ثانیاً ادارات قبول نمی کرد!

در پهلوی این طرح فرهنگی، دولت های گذشته طرح های اقتصادی را روی دست می گیرد، اما این طرح ها نیز گمراه کننده اند، زیرا محل احداث این طرح ها طوری انتخاب می شوند که هویت افغانی را به نمایش بگذارد به طور مثال به پروژه سرک سازی اشاره می کنیم. سرک های عمومی افغانستان (به استثنای جاده سالنگ) عموماً از نواحی افغان نشین می گذرد و این طبیعی است که سیاح خارجی در وقت عبور از این جاده ها فقط با چهره های پشتونی آشنا می شوند و در خاطرات خود می نویسند که ۷۰٪ مردم افغانستان، افغان (پشتون) است. ۲(نگارنده جزوه کوچکی تحت عنوان طرحی در جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان ، تدوین کرده که به تمامی خصوصیات خاده های افغانستان اشاره دارد).

خاطرات و نوشته های جهانگردان و نویسندگان خارجی تا دههء شصت هجری شمسی در خود کشور هیچ گونه عکس العملی به بار نمی آورد ، چرا که ، مردم افغانستان ۹۵٪ بی سواد بودند، نشریات آزداد وجود نداشت، فقر و تنگدستی مانع مسافرت مردم به خارج از کشور می گردید. لذا، نویسندگان خارجی اولاً علاقه ای به افغانستان نداشتند و ثانیاً نوشته های شان تاثیری هم نداشت. در داخل کشور هم اولاً: در این باره چیزی نوشته نمی شد و ثانیاً : در اختیار مردم قرار نمی گرفت. (نگارنده در طول دوران تحصیل به یک کتاب، مجله ، روزنامه بر نخورده است که راجع به ترکیب نفوس افغانستان چیزی نوشته باشد.) روی این اصل وقتی مرحوم غبار کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را چاپ نمود، دولت وقت اجازه پخش آن را نداد و این کتاب در دوران جهاد در اختیار مردم قرار گرفت. مرحوم غبار آمار نفوس کشور را

طبق احصایه دولتی سال ۱۳۴۱ ش / ۱۹۶۲ م بالغ بر ۱۵۲۷۱۶۸۷ نفر ذکر می‌کند. افغانستان در مسیر تاریخ چاپ کانون مهاجر، صفحه ۱۱). ولی درباره ترکیب قومی افغانستان صریحاً چیزی نمی‌نویسد، اما تحت پوشش زبان‌ها این طور نوشته است: "زبانهای ملی افغانستان:

الف- زبان دری: در ولایات مرکزی [هزارستان]، شمالی [ترکستان] غربی و در تمام شهرهای مملکت سخن زده می‌شود.

ب- زبان پشتو: در ولایات شرقی، جنوبی غربی کشور [افغانستان اصلی] بیشتر تکلم می‌شود، گویندگان این زبان، اصلاً دوازده میلیون نفر است که امروز در حدود شش میلیون آن بین خط مصنوعی دیورند و سواحل رود سند [پاکستان کنونی] افتاده است.

ج- زبان ازبکی: در شمال کشور از طرف تقریباً یک میلیون نفر (به شمول ترکمن‌ها) تکلم می‌شود.

که من جمله تقریباً سیصد هزار نفر به زبان ترکمنی سخن می‌گویند. از جمله زبانهای دیگر محلی، مهم‌ترین آن زبانهای نورستانی و بلوچی است که اولی در شمال شرق مملکت از طرف تقریباً هفتاد هزار نفر سخن زده می‌شود. اما زبان عمومی تمام افغانستان همان دری و پشتو است که گویندگان سایر السنه به یکی از این دو زبان آشنا هستند" (افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول، چاپ کانون مهاجر، صفحه ۱۲).

بر اساس این سند، ترکیب نفوس افغانستان به این شرح خواهد بود:

۱- افغان‌ها: ۶۰۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۳۹/۲٪

۲- اوزبیک‌ها: ۱۰۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۶/۵٪

۳- هزاره و تاجیک ۸۱۰۱۶۸۷ نفر یعنی ۵۳٪

۴- بلوچ ۷۰۰۰۰ نفر یعنی ۰/۴۵٪

۵- ۱۰۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۰/۶۵٪

مجموع ۱۵۲۷۱۶۸۷ نفر در سراسر افغانستان.

با این حساب پشتونهای افغانستان بدون پشتونهای پاکستان، فقط ۳۹/۲٪ جامعه را تشکیل خواهند داد نه ۶۰ درصد و یا ۷۰ درصد. پژوهشگران تیم فرانسوی سروی مناطق مرکزی افغانستان در سال ۱۹۷۱ش طبق آمار دولت کابل تنها هزاره‌های مقیم هزارستان را ۱۲۰۰۰۰۰ نفر یعنی ۷ درصد نفوس مجموعی کشور در کتاب انکشاف ولایات مرکزی (هزارستان) قید نموده‌اند. (انکشاف ولایات مرکزی) (زاره جات) چاپ صحافی شهید عبدالخالق (هزاره، صفحه ۵۴).

همچنان عبدالحی حبیبی تاریخ دان و تاریخ ساز افغانستانی در سال ۱۳۳۱ش نوشته است که "برای سی لک (سه میلیون) نفوس هزاره پنج مکتب ابتداییه ساخته نشده است" (سری در هزاره جات، تثر انجینیر علی دادلعلی، چاپ احسانی، صفحه ۲۵۵ به نقل از کتاب پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها اثر استاد یزدانی).

بهرحال، در سالنامه ۱۳۵۰ش تحت عنوان مجموعه ی احصایوی وزارت پلان، ریاست احصاییه ی، تعداد نفوس افغانستان ۱۷ میلیون نفر تخمین شده است. وقتی نفوس ۲۸ ولایت را یکی یکی درج نموده، مجموع آنرا ۱۷۰۸۶۳۰۰ نفر ذکر کرده‌اند. به این ترتیب دریافته می‌شود که دولت‌های افغانستان هیچگاه آمار دقیقی از میزان نفوس کشور در اختیار مردم خود و جهانیان قرار نداده است. اینجاست که ما نمی‌توانیم روی یک آمار مشخص تکیه کنیم. بطور نمونه در کتاب درسی سال ۱۳۶۲ش کابل آمار نفوس افغانستان به این شرح آمده است:

"بعد از سروی و احصاییه گیری عمومی که در ماه جوزای سال ۱۳۵۸ش از طرف دولت دموکراتیک افغانستان آغاز گردید، در نتیجه مجموع نفوس مسکون کشور در حدود ۱۲ میلیون نفر تخمین گردید که از آن جمله ۲ میلیون نفر نفوس کوچی یا غیر مسکون به شمار مجموع

نفوس مسکون و غیر مسکون افغانستان تقریباً به ۵/۱۵ میلیون نفر می رسد". (جغرافیای افغانستان برای صنف هفتم، کابل ۱۳۶۲ش، صفحه ۱۲۱).

تعجب اینجاست که وقتی نفوس افغانستان ۱۲ میلیون بوده، بیشتر از دو میلیون آن کوچی بوده، به این معنی که از آغاز تشکیل انجمن ادبی و انجمن تاریخ کابل تا کنون (۱۳۷۵ش) همیشه دو میلیون کوچی وجود داشته، اینها نه زیاد شده اند و نه هم کم! امید داریم کسانی که اصطلاح کوچی را برای بالا نشان دادن آمار نفوس قومی شان خلق کرده اند، پاسخ دهند که چرا در تمامی آمار ها تعداد کوچی ها به کلاسیک همان ۲ تا ۵/۲ میلیون نفر ذکر می شود؟ در سال ۱۳۴۱ش این بندگان خدا طبق آمار مرحوم غبار ۲۴۵۷۷۴۵ نفر بوده و طبق آمار سال ۱۳۵۸ش دولت کابل بازهم همان ۲۵۰۰۰۰۰ نفر بوده، ولی طبق آمار یک موسیسه امریکایی در سال ۱۹۹۰م این بندگان خدا در مجموع ۷۶۴۹۰۴ نفر ذکر شده است! ولی در اکثر نشریات خارجی و داخلی بدون تحقیق همان آمار کذایی دولت تکرار می گردد که در بخش آینده به آن اشاره خواهیم کرد.

قابل یاد آوری است که دولت های افغانستان کاری کرده اند که ناخود آگاه نویسندگان خارجی را دشمن مردم افغانستان می سازند! چرا که وقتی یک نویسنده خارجی با استناد به منابع دولتی مطالبی را به نام خود ارایه می دهند، مردم افغانستان گمان می کنند که نویسنده با آنها عناد دارد نه اینکه درک کنند کسانی که منابع غلط در اختیار آنها قرار داده است! امیواریم نویسندگان خارجی متوجه این واقعیت تلخ باشند.

بخش سوم

تلاش برای کشف حقیقت با ابزار نادرست

پس از وقوع کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ش در افغانستان، به یک باره افغانستان فراموش شده و منزوی، سر زبانها افتاد. نشریات و نویسندگان خارجی هر کدام به نوبه ی خود در تلاش شدند تا حقیقت را دریابند که در این کشور چه گذشته و چه می گذرد! از آن جایی که نشریات آزاد و نویسندگان مستقل در افغانستان آزادی عمل نداشتند، بطور طبیعی منابع و مدارک ۹۹٪ از نویسندگان، اسناد خود دولت های افغانستان قرار گرفتو این تلاش همراه با تلاش های نویسندگان مخالف کودتا و تجاوز، بحران جدیدی را در این رابطه به وجود آورد. نگارنده در یک مقاله تحت عنوان ابعاد فرهنگی جنگ افغانستان، گوشه های از این بحران را پرده برداری نموده که در مجله بعثت به نشر رسیده است).

حال، برای روشن حقیقت کتمان شده به چند نمونه از تلاشهای دوران کودتا، تجاوز و انقلاب اشاره می کنیم. روزنامه اطلاعات چاپ تهران در گرماگرم شروع کودتا روز شنبه ۱۳۵۷/۲/۹ش در شماره ۱۵۵۹۶ خود نوشته است:

"افغانستان در سال ۱۹۱۹ استقلال یافت و در ژوئیه ۱۹۷۳ به دنبال یک کودتای نظامی نظام جمهوری در این کشور برقرار شد و سردار محمد داود به ریاست کشور رسید...

جمعیت افغانستان به ۱۷ میلیون بالغ می شود و مذهب رسمی آنها اسلام است. مردم افغانستان به دو زبان فارسی دری و پشتو تکلم می کنند.

میزان جمعیت صحرا نشین افغانستان به ۵/۲ میلیون نفر می رسد و پایتخت آن کابل ۷۵۰ هزار نفر جمعیت دارد".

همین روزنامه در شماره فردای خود نوشت : افغانستان سؤال بزرگ روز افغانستان:

مساحت: ۷۰۰ هزار کیلومتر مربع

جمعیت: حدود ۱۹ میلیون نفر

پایتخت : کابل

مذهب: اسلام (۹۹ در صد جمعیت) زبان: فارسی (دری) و پشتو" (روزنامه اطلاعات تاریخ ۱۰ ثور ۱۳۵۷ش).

در خارج از افغانستان در کشورهای همسایه و جهان . آمارهای گوناگونی درباره نفوس

افغانستان در مطبوعات و نشرات درج شد که نه تنها کشف حقیقت را آسان نکرد که مشکل تر ساخت، چرا که مواد خام تمامی این نشرات از منابع دولتی تهیه می‌شد. فهرست وار به چند کتاب اشاره می‌کنیم.

۱- افغانستان کلید یک قاره:

افغان‌ها کیان‌اند؟

بزرگ‌ترین مساله که رویا روی حکومت افغانستان قرار می‌گیرد به وجود آوردن روح ناب و بی ریا، برای وحدت ملی است. بسیاری از خارجی‌ان به این پندارند که کلمهء افغان صرفاً به پشتون‌ها اطلاق می‌شود و فراموش کرده‌اند از این که در بین ساکنین کشور نفوس معتنا بهی از اقلیت‌های ازبک، هزاره و تاجیک و گروه‌های کوچک نژادی ایماق، قرقر و نورستانی زندگی دارند.

سر شماری نفوس نسبتاً دقیق سال ۱۹۷۳، که توسط AID (ادارهء انکشاف بین المللی ایالات متحدهء امریکا) صورت گرفت، نفوس افغانستان را ده میلیون نفر با رشد دو فیصد در سال نشان داد که حدود دو میلیون کوچی را نیز شامل می‌شود.

دوپری در سال ۱۹۷۳، نقشه نژادی از افغانستان تهیه دید که چهارده میلیون نفوس را نشان می‌داد (که به نظر من زیاد است).

سرشماری سال ۱۹۷۸، که بر مبنای داده‌ها و تکنیک های ملل متحد صورت گرفت افغانستان را کشوری با جمعیت پانزده و نیم میلیون نشان می‌داد که باز هم زیاد است، مسؤولین از اینکه تعداد نفوس همه نژادها را به طور مشخص اعلام کنند، اکراه دارند و در این مساله مسایل سیاسی نهفته است.

قرار تخمین دوپری تعداد پشتون‌ها بین پنجاه تا شصت و هفتاد و پنج فیصد است. بزرگ‌ترین اقلیت نژادی تاجیک‌ها بین دو تا چهار میلیون، ازبک‌ها و هزاره‌ها هر کدام یک میلیون جمعیت دارند. ایماق‌ها، نورستانی‌ها و تعدادی از گروه‌های دیگر نژادی نیز وجود دارد. روی هم رفته فعلاً جمعیت افغانستان بین چهارده تا پانزده میلیون است، در سال ۱۹۷۷ تیم بانک جهانی، پیش بینی کرد که یک انفجار نفوس قریب الوقوع است (افغانستان کلید یک قاره، اثر جان سی گرفتار، ترجمه ذ-ع، چاپ ایران، صفحه ۹۳ و ۹۴).

۲- افغانستان انقلاب پیروزمند:

مساحت پاکستان [منظور نویسنده افغانستان است، ولی نویسندگان ایرانی از بس که به افغانستان علاقه دارند حتی نام این کشور از یاد شان می‌رود، مردم ایران که جای خود را دارد. در اواسط سالهای دهه شصت شمسی یک شب در مسابقه هفته تقریباً ده نفر از دانشجویان ایرانی در مسابقه تلویزیونی شرکت داشتند. اینها نام های گمنام ترین ستاره های سینمایی غرب و بخصوص امریکا را خوب به یاد داشتند و اما وقتی پرسیده شد افغانستان با چه کشور های همسایه است؟ همین ده نفر دانشجو که ظاهراً رشته های شان هم علوم سیاسی بود اگر فراموش نکرده باشم، هیچ کدام پاسخ ندادند! یعنی دانشجویان ایرانی با اینکه تمام بدبختی های ایران به عهده مهاجرین افغانستانی گذاشته می‌شد، نمی‌دانستند، افغانستان با چه کشور های همسایه است! توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، شاید باور نکنید ولی من تاریخ دقیق نشراین مسابقه تلویزیونی را در یکی از مقالات درج نموده ام، فعلاً در ذهنم نیست.] ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن در حدود ۱۷ میلیون نفر است که تراکم آن به طور متوسط ۲۶ نفر در هر کیلو متر مربع است و از این نظر شبیه تراکم آمریکا است.

مذهب ۸۰ درصد اهالی آن سنی و بیشتر مذهب حنفی است.

۱۸ درصد شیعه و ۲ درصد پیروان اسماعیلیه‌اند.

در دولت‌های گذشته پیروان تشیع تحت فشار پادشاهان و حاکمان نادری بوده و مجبور بوده‌اند مساجد خود را ۵/۱ متر کوتاه‌تر از مساجد اهل تسنن بنا کنند! آنان در جامعه ای متعصب مذهبی افغانستان مورد ستم واقع شده بودند و ستم مضاعف را تحمل می‌کردند،

ولی پس از انقلاب [منظور نویسنده کودتای ۷ ثور است] حقوق برابر با سایر ملل افغانی به دست آورده‌اند...

ترکیب جمعیت در افغانستان....

پشتون‌ها- ۶ تا ۷ میلیون نفر

تاجیک‌ها- ۴ تا ۵ میلیون نفر

ازبک‌ها- ۱/۲ میلیون نفر

ترکمن‌ها ۴۰۰ هزار نفر

هزاره‌ها - بیش از یک میلیون نفر

چارایماق و بلوچ‌ها- بیش از ۴۰۰ هزار

نورستانی‌ها- یک صد هزار نفر...."(افغانستان انقلاب پیروزمند ، اثر غ-ب- داداش زاده، چاپ ۱۳۵۸ ش ! چاپ تهران، صفحه ۵ تا ۷).

۳- سرزمین‌ها، حکومت‌ها و مردم افغانستان:

این جزوه در سال ۱۳۶۰ به نشر رسیده و به قسمت از آمار آن قبلاً اشاره کردیم، ولی در مشخصات جزوه این طور آمده است:

نام کشور: جمهوری دموکراتیک افغانستان

نماد بین المللی: AF

پایتخت: کابل

نظام حکومتی: جمهوری سوسیالیستی

رئیس دولت: ببرک کارمل

جمعیت ۲۱۳۷۰۰۰۰ (منابع بین المللی از جمله مؤسسه بررسی‌های استراتژیک لندن جمعیت افغانستان را در سال ۱۹۸۱ برابر با ۱۴۸۰۰۰۰۰ بر آورد کرده است. که ظاهراً کاهش چشمگیر آن به واسطه نقل و انتقالات داخلی ، جنگ و برون کوچی بوده است).

وسعت : ۶۴۷۴۹۷ کیلومتر مربع

زبان: دری و پشتو

مذهب :مسلمان (اهل تسنن)

پول رایج: افغانی

سال تصویب اولین قانون اساسی: ۱۹۳۱

هزینه نظامی: ۶۱۰۰۰۰۰۰ دلار

تعداد کل نیروهای نظامی: ۹۰۰۰۰

تولید ناخالص ملی: ۲۳۰۰ میلیارد دلار

کیفیت شرایط زیست: ۱۸.۲ (سرزمین ها، حکومت هاو مردم افغانستان، فهرست کتاب).

۴- افغانستان - اقوام- کوچ نشینی:

منابع رسمی افغانی جمعیت کوچ نشین را در افغانستان حدود ۲ میلیون نفر از کل جمعیت ۱۲ میلیون تخمین می‌زنند.(افغانستان -اقوام - کوچ نشینی - ترجمه مقالات به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی یزدی از موسیسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، صفحه ۱۹).

۵- تهاجم و جنایات شوروی در افغانستان:

افغانستان کشور مستقل در قلب آسیا با جمعیت ۱۵ میلیون ، (ساحه) ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع... (متأسفانه مشخصات این کتاب در اصل مقاله درج نشده است، این هم نمونه از نوع آشفته نگاری دوران انقلاب است که نگارنده در یک مقاله تحت عنوان روزنامه مهاجرین افغانستانی در ایران ، نگاهی از درون به آن روشنی انداخته ام. اینجا کم توجی خود نگارنده نیز کاملاً مشهود است که فقط نام یک کتاب آمده است و بس. ما اگر ضعف دیگران را تذکر می دهیم ، از ضعف خود نیز غافل نیستیم).

۶- افغانستان -نوشته‌ی: محمود شاکر:

افغانستان که دارای ۶۵۰۰۰۰ کیلو متر مربع مساحت است. تعداد نفوس آن در حدود ۱۶۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد...

گروه‌های نژادی مهم در افغانستان:

۱- پشتون: پشتون که به آنان پختون نیز گفته می‌شود و تقریباً ۶۰٪ از مجموع ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند.

۲- تاجیک: اینان از نژاد ایرانی و دارای قد متوسط می‌باشند... و حدود ۳۰ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند.

۳- ترک‌ها: اینان دنباله همان ساکنان ترکستان غربی می‌باشند. و ازبک‌ها که ۵ درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و ترکمن‌ها که در کناره جنوبی دریای جیحون سکونت دارند و قیرغزها که در تپه‌های پامیر زندگی می‌کنند و شغل شان نگهداری گوسفند و بز و چهارپایان اهلی می‌باشد در نزدیکی این قبایل قزاق‌ها نیز هستند که جزو همین نژادها اند.

۴- هزاره: اینان که گفته می‌شود از نژاد مغول‌اند و در بلندی‌های مرکزی کشور سکونت دارند و تعدادشان بسیار اندک حدود (۶۰۰۰۰) نفر می‌باشد*. شغل اینان دامداری و زراعت هست و مذهبشان شیعه. (*- تعجب در این است که این کتاب ابتدا به زبان عربی توسط یک نویسنده لبنانی نوشته شده و بعداً از سوی کانون مهاجر یکی از تندترین جریان روشنفکری شیعی وقت در ایران، ترجمه و نشر شده است. ولی این گروه در زیر مطالب بالا، حتی یک سوالیه و یک پاورقی مختصر هم به این آمار نزده است...).

۵- بلوچ: اینان در جنوب کشور سکونت دارند...

۶- کافر: اینان در شمال شرقی افغانستان مقیم‌اند... (افغانستان - محمود - کانون مهاجر - از صفحه ۳۹ تا ۴۴).

این کتاب در سال ۱۹۷۴ میلادی/۱۳۹۴ ه.ق به زبان عربی نوشته و از سوی مؤسسه الرساله بیروت به نشر رسیده است. معلوم نیست که در کدام سال ترجمه و نشر شده است! چون تاریخ نشر فارسی آن روشن نیست ولی به احتمال قوی سال ۱۳۵۸ ش نشر شده باشد.

۷- سرزمین و مردم افغانستان - نوشته مری لوئیس کلیفورد- ترجمه مرتضی اسعدی
پشتون‌ها: پشتون‌ها بزرگ‌ترین ایل یا قبیله این کشور را تشکیل می‌دهند. شمار جمعیت ایشان در افغانستان در اواسط دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی تخمیناً ۶۵۰۰۰۰ نفر، یعنی چیزی در حدود نصف کل جمعیت این کشور در آن ایام بوده است. تقریباً عده ای معادل همین رقم از ایشان نیز در آن سوی مرزهای شرقی این کشور در ناحیه مرز شمال غرب پاکستان زندگی می‌کرده‌اند...

تاجیک‌ها: تاجیک‌ها گروهی اسکان یافته و ایرانی الاصلند. شمار ایشان در اواسط دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی در افغانستان به حدود ۲۲۰۰۰۰۰ نفر می‌رسیده است.
نورستانی‌ها یا کافر‌ها: نورستانی‌ها که شمار آنان در اواسط دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی تخمیناً به حدود ۶۰۰۰۰ نفر می‌رسیده، در ناحیه پرت افتاده کوهستانی شمالی شرقی در طول مرزهای این کشور با پاکستان زندگی می‌کنند.

هزاره‌ها: هزاره‌ها، که شمارشان در اواسط دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی تخمیناً ۸۰۰۰۰۰ نفر بوده، در ناحیه وسیعی در مرکز افغانستان، در دل کوه‌های سخت و سخره ای و دره‌های تنگ زندگی می‌کنند.

ازبک‌ها، ترکمن‌ها و قرقیزها: در شمال هندوکش، در منطقه ای که اغلب به اسم ترکستان افغان مشهور است. مهم‌ترین و پر شمارترین گروه این قبایل ترک ازبک‌ها و یا (ازبک‌ها) هستند (که عده آن‌ها در اواسط ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی تخمیناً ۸۲۰۰۰۰ نفر بوده است).

ترکمن‌ها: یکی از کم جمعیت‌ترین قبایل ترک افغانستان ترکمن‌ها هستند که شمارشان در اواسط دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ شمسی تخمیناً ۲۰۰۰۰۰ نفر بوده و در طول کناره جنوبی آمو دریا زندگی می‌کنند.

قرقیزها: ۳۰۰۰۰ نفر

چهار ایماق: ۵۰۰۰۰۰ نفر

کوچ نشینان: ۲۰۰۰۰۰۰ نفر. (صفحات ۶۳، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۷، ۵۵، ۵۴، ۵۰)

۸- نقش استعمار شرق و غرب در افغانستان:

سرزمین باستانی افغانستان که امروز جزء کشورهای شرق میانه یاد می‌گردد دارای پانزده میلیون جمعیت است.

نفوس افغانستان قرار دارد که در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ یکی از کتب مشهور تاریخی کشور، طبق آمار احصائیه سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۲) پانزده میلیون و دوصد هفتاد و یک هزار و ششصد هشتاد و هشت نفر تخمین گردیده است و پس از آن ارقام مختلف از جمله ۱۷-۱۹ تا ۲۲ میلیون نفوس در این سرزمین از سوی احصائیه‌های جهانی نشر شده است. البته این موضوع درست است که آمار صحیحی از تعداد ساکنین این خطه به نسبت برخی خصوصیات اجتماعی هیچ مؤسسه در دست ندارد ولی تخمیناً اکثریت بین ۲۰ الی ۲۲ میلیون است.

طبق آخرین احصائیه گیری بین المللی در سال ۱۳۵۶ اطللس ایران نفوس افغانستان را ۲۲ میلیون نفر تخمین زده است.

۹- افغانستان سقف جهان:

شیعیان افغانستان خیلی در اقلیت هستند زیرا از بین ۱۵ میلیون نفوس افغانستان یک میلیون و نیم آن شیعه است که اکثرشان در مناطق مرزی ایران ساکن می‌باشند و از خود اجتماعات منظم اعتقادی و اجتماعی دارند.

مترجم کتاب مذکور در پاورقی شماره ۲۵ می‌گوید:

اما جمعیت افغانستان، سرشماری دقیقی نشد، ۲۰، ۱۷، ۱۵، ۱۴، و تا ۲۲ میلیون نیز ذکر شده، اما در مورد شیعه‌ها، نویسندگان چند اشتباه نموده یکی اینکه جمعیت آنان را یک و نیم میلیون ذکر نموده و دیگر اینکه محل سکونت شانرا مناطق مرزی افغانستان و ایران معرفی نموده در حالیکه جمعیت شیعیان- که اغلباً در مناطق مرکزی هزاره جات زندگی می‌کنند- خیلی بیش از این است، بسیار روشن است که اینک بعد از اشغال نظامی روسیه تنها شیعیان که به ایران و پاکستان هجرت کرده‌اند بیش از دو میلیون می‌باشند چه رسد از چندین میلیون دیگری که در داخل میهن با کفر روسی در جهاندند، البته که از نویسندگان چه تقصیر! وی یک خبرنگار عرب است و در خارج افغانستان و تنها آنچه را شنیده نقل می‌کند و معلوم است که از کی شنیده؟ روشن است که در افغانستان مساله آمار نفوس مخصوصاً اقلیت‌های نژادی و مذهبی به دست کی می‌چرخیده؟ از یک خبرنگار بیگانه چه بنالیم در حالیکه نشریهء المسلمون مورخه ۲۳/۳/۱۳۶۰ و ۲۱/۴/۱۳۶۰ چاپ پاکستانی که خود برادران سنی افغانستان ما منتشر می‌کنند، شیعیان افغانستان را- که اکثریت قریب به اتفاق آنان از قبایل هزاره می‌باشند- ششصد هزار نفر! معرفی می‌کنند و تاسف بارتر از آن اینکه شیعیان افغانستان را «غالی» «علی الهی» و پیروان عبدالله بن سبا (و بنا بر این کافر) دانسته مدعی است که شیعیان در انقلاب اسلامی ضد روسی یک تیر فیر نکرده! و همگی از کشور فرار کرده! در برابر این تهمت نابخشودنی چه بگوییم؟ آیا سزاوار است که در لحظات چنین حساسی برادران سنی ما به این مسائل بپردازند و وحدت و مصالح میهن را زیر پا نهند؟ فردای تاریخ قضاوت خواهد کرد و نه این نشریه و آن نشریه!" (افغانستان سقف جهان، اثر فهمی هویدی، ترجمه و نگارش سرور دانش، صفحه ۱۳۴).

۱۰- سیمای کابل:

من از عقرب نمی‌ترسم ولی از نیش می‌ترسم

ز بیگانه نمی ترسم ولی از خویش می ترسم

اگر یک خارجی وجود مردم هزاره را انکار می کند، می گویم مقصر نیست چون اطلاع ندارد و اگر دولت وجود ما را انکار می کند، می گویم قضیه سیاست در پیش است، ولی وقتی خود وجود خویش را انکار می کنیم ، کی مقصر خواهد بود؟ پس اگر باور ندارید به این متن توجه کنید:

” ۵۰٪ از جمعیت کابل را شیعیان تشکیل می دهند که در گذشته اکثریت شیعیان کابل را طایفه قزلباش تشکیل می داده است.

از این داستان که بگذریم می رسیم به شواهد زنده تر تاریخی ، از جمله وجود طوایفی که به نام شیعه در آن سامان به سر می برند:

۱- تبار سادات...

۲- طایفه قریش....

۳- عرب...

۴- طایفه قزلباش

۵- فرقه میانه از نژاد سربین

۶- فرقه منگل

۷- فرقه کیانی

۸- فرقه مغول جغتایی

۹- فرقه کرد و ریکا

۱۰- فرقه حبشی

۱۱- فرقه بلوچ

۱۲- فرقه آوان

۱۳- فرقه کشمیری

۱۴- شیعیان اسماعیلی ...”(سیمای کابل ، اثر سید حسن احمدی نژاد بلخابی، از صفحه ۸۷ تا ۹۴).

نویسنده ی هموطن و شیعی ما، به اندازه ای فراموشکار بوده که گذشته از وجود تعداد زیاد هزاره های مقیم کابل، حتی زنان کنیز، مردان سقا و جوالی هزاره را در خانه های اشراف محترم نیز ندیده است! نویسنده محترم مدعی است که نصف مردم کابل شیعه است، ولی منبع خود را ذکر نمی کند تا نشود خواننده اش ناخودآگاه به اصل مراجعه کند و با نام هزاره آشنا شود! ولی ما خواننده را به یک سند زنده آشنا می سازیم که بر خلاف نظر این نویسنده، با انصاف شیعی هموطن ، از حضور هزاره های شیعه در کابل نام می برد. با هم می خوانیم:

”...کابل که در زمان قدیم مرکز تاجیک ها بود، حال از هر کوی و برزن و رسته و دسته و نژاد نشانه ای دارد. طبق تحقیق دوپره (۱۹۷۵ ص ۹) که نیمی از اهالی از ربعی هم از مردمان پشتون هستند ...”(جغرافیای شهری در افغانستان – اروین گروتس باخ – ترجمه سید محسن حسینیان – معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، صفحه ۶۱).

خواننده محترم ، شما می توانید با مطالعه این دو کتاب ، انصاف نویسنده شیعی هموطن و آن خارجی نا مسلمان را مقایسه کنید.

۱۱- المواجه العنیده:

عدد السكان : ۱۷۰۵۰۰۰۰ نسمة (عام ۱۹۷۶) و يقدره البعض ب ۲۱۰۰۰۰۰۰ نسمة،

۱- البشتو: ۴۰٪ من مجموع السكان

۲- هزاره: ۳۰٪ من مجموع السكان

۳ – الطاجیک:

۴- البلوش:

۵۵الاتراک: ۵٪ (این هم یک نمونه دیگر از آثار نویسندگان خارجی. این کتاب عربی چاپ بیروت است و مطالب ذکر شده در صفحات ۱۵ تا ۱۷ درج شده است).

۱۲-اطلس جمهوری دموکراتیک افغانستان:

در سال (۱۹۸۱) نفوس آن به شمول اقوام کوچی به ۱۶ میلیون نفر می‌رسید.

۱۳- افغانستان دیپلماسی دوچهره:

“از آنجایی که تا کنون سرشماری دقیق و همه جانبه ی از جمعیت افغانستان صورت نگرفته است، دولت‌های افغانستان و سازمان‌های بین المللی ارقام بسیار متفاوتی را از جمعیت این کشور انتشار داده‌اند. جمعیت این کشور در سال ۱۹۶۷، شانزده میلیون و طبق آمار سال ۱۹۷۹ ر (با احتساب آوارگان) ۲۰۵۰۰۰۰۰ نفر برآورده شده است که بر بنای نرخ رشد جمعیت سالانه ۲/۵۴در صد قرار دارد...“

در ترکیب جمعیت افغانستان قومیت‌های مختلف به چشم می‌خورد . اقوام پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک ، نورستانی ، ترکمن، قرقیز، قزاق، بلوچ و براهوبی مهم‌ترین اقوامی هستند که در ترکیب جمعیت افغانستان حضور دارند و همراه با اقوام دیگر در سراسر افغانستان پراکنده شده‌اند.”

در کتاب مذکور جدول اقوام باشنده افغانستان درج شده که میزان چهار قوم بزرگ به شرح زیر آمده است و علاقمندان می‌توانند میزان جمعیت اقوام دیگر را از خود جدول دریابند:

۱-“ پشتون: ۶/۵ میلیون نفر در افغانستان و تقریباً به همین تعداد در پاکستان

۲- تاجیک: ۳/۵ میلیون نفر در شمال افغانستان.

۳- هزاره: در حدود ۸۷۰۰۰۰ نفر.

۴- ازبک: در حدود یک میلیون و در شمال افغانستان”(اثر مستوری، چاپ ایران).

۱۴- اطلس کامل گیتا شناسی:

جمعیت کل (۱۹۹۰) ۱۸۶۳۰۰۰۰

پشتو: ۵۲/۳٪

تاجیک : ۲۰/۳٪

ازبک: ۸/۷٪

غیره: ۱۸/۷٪”اطلس کامل گیتاشناسی ، چاپ تهران، صفحه ۱۳).

اگر مرحوم ملا فیص محمد کات در کتاب سراج التواریخ به خاطر حساسیت حکومت وقت به جای قوم هزاره ، قبایل دیگر می‌آورد قابل توجیه است ، ولی چرا یک موسیسه ایرانی جای نام هزاره ، غیره می‌آورندما نمی دانیم علت کجاست نافهمی یا عناد؟ کدام یک؟

این بود خلاصه و فشرده چند آمار که هر گاه تمامی آمارها را جمع آوری می‌کردیم، اولاً این کار نظر به مشکلات عدم دسترسی به تمامی منابع امکان پذیر نیست. ثانیاً جز تکرار مکررات و قطور ساختن صفحات مقاله چیز تازه ای در اختیار نمی‌گذارد. به خاطر اینکه منبع تمامی آمارها یک جا است، تنها نویسندگان رقم‌ها را به دلخواه خود زیاد و کم می‌کنند. حقیقت این است که مشکل آمار نفوس در کشور ما تا وقتی که یک حکومت مردمی به وجود نیامده هرگز حل نخواهد شد! چرا که هیچ کسی و هیچ نهادی نمی‌خواهد حقیقت روشن شود.

در سال ۱۳۷۱ وقتی شناسنامهء افغانستان را نوشتم قبل از اینکه چاپ شود، چند نسخه زیراکس نموده به تعدادی از نهادها و شخصیت‌ها دادیم تا ما را در این کار کمک و راهنمایی کنند. از جمله یک نسخه را به وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران- بخش افغانستان سپردیم و در خواست نمودیم که لیست واقعی

مهاجرین مقیم ایران را در اختیار ما قرار دهند. آنجا به طور مثال یادآور شدیم که دشمنان وجود مردم ما را در افغانستان انکار می‌کنند
جدول مؤسسه امریکایی را نشان دادیم که از ولایت بلخ فقط ۲۶۰۰ نفر مهاجر در ایران وجود دارد آن هم فقط از کشته‌ها! در حالیکه نگارنده تعداد زیادی از مردم شهر مزارشریف، ولسوالی های چمتال، شولگره ، دولت آباد ، بلخ ، چهار بولک، چهار کنت را می‌شناسد که در ایران به سر می‌برند، ولی در آمار نیست.
مسئول محترم قول داد که تمامی نمودارهای کسب شده از کارت کامپیوتری را در اختیار ما قرار می‌دهد.

نگارنده به جدول امریکایی اعتراض داشتم که اگر از ولایت بلخ و از ولسوالی های دیگر آن کسی در ایران نباشد، لاقلاً یک نفر است که پسوند اسم خود را دولت آبادی نوشته، لابد از دولت آباد هم یک نفر در ایران حضور دارد! ولی این پاورقی را حذف کردیم، گفتم وقتی خوانندگان اعتراض نمودند، توضیح می‌دهیم، ولی متأسفانه با گذشت چندین سال و نایاب شدن شناسنامه، هنوز کسی به فکر این سؤال نیافتاده تا ما جواب بگوییم.

تصور ما این بود که برادران ایرانی از اوضاع افغانستان بی اطلاع اند و در درج مطالب نادرست در مورد ترکیب اقوام و حضور نیروها تقصیری ندارند، و راه چاره را در این دیدیم که آمارهای نسبتاً قانع کننده تری در اختیارشان قرار دهیم . لذا در روزنامه‌ها و مجلات توضیحاتی های ارائه شد. اما وقتی آمار وزارت کشور ایران هم انتشار یافت، بسیار غیر واقعی بود.

ما به این باوریم که ترکیب واقعی و نزدیک به حقیقت ، همان ترکیبی است که کتاب معتبر و تاریخی سراج التواریخ انتشار داده و حکومت وقت (پادشاه افغانستان) بر آن مهر تایید گذاشته است. هر چند ممکن است در همان آمار هم میزان نفوس افغانها به لحاظ سیاسی زیاد نوشته شده باشد، ولی ما همان معیار را تا روشن شدن حقیقت قبول داریم. طبق آمار سراج التواریخ ترکیب قومی افغانستان از این قرار است:

افغان (بشتون) : ۲۱ فیصد

تاجیک : ۲۰/۶%

هزاره: ۲۷/۵%

ازبک: ۲۰/۶%

هر کسی و یا هر نهاد و مؤسسه ای که اعتراض داشته باشد، می‌تواند با دلایل و اسناد معتبر ما را به محاکمه بکشند و ما هم حاضریم در هر دادگاهی از نظریات خود دفاع نماییم. امیدوارم روزی برسد که حکومت قانون در افغانستان حاکم گردد تا حقایق تلخ تاریخی به همگان برملا گردد. مقاله را به یک غزل از اعلامه شهید بلخی بزرگ به پایان می‌بریم که شرح حال مردم و کشور ماست:

تا کی تو هم دروغ به گوی و من دروغ
زاید به اجتماع فتن تن به تن دروغ
غافل مشو که هست زبان مصدر زیان
صد خانه را به باد دهد یک سخن دروغ
تاثیر زهر داشت بسا دیده شد که دل
افتاد به کام مرگ چو گوید دهن دروغ
هر صفحه شاهدست ز اوراق روزگار
کافاق تیره کرد ز درد محسن دروغ
گر نسل آدمیم چه حاجت که هر کدام
سامی شویم گاهی و یا آراین دروغ

ز آداب اجماع تملق چراست رسم
گویا به عصر ماست یکی از سنن دروغ
کذب آنچنان رواست تو گویی ز فطر تست
گویا مکیده‌ایم به لب بالین دروغ
ای نوجوان مرنج که ما عاق مادریم
چندان که گفته‌ایم بقول و وطن دروغ
ما را کنار مقبره عریان فکنده اند

داریم اعتماد به دزد کفن دروغ (دیوان بلخی چاپ حبل الله)

حرف آخر: رشد جمعیت و واقعیت امر در افغانستان تا سال ۱۳۵۰ ه. ش:
بر اساس تحقیقات انجام شده رشد جمعیت افغانستان را ۵۳۱ / ۲ یا ۲ / ۶ % می‌دانند
و این رشد در مورد نفوس افغان و تاجیک در آمار رسمی مشخص است، ولی در
مورد ازبک و هزاره کتمان شده. روی این اصل باید ترکیب نفوس افغانستان به این
ترتیب باشد.

افغان: $۵۸۵۰۰۰۰ = ۶/۲ * ۲۲۵۰۰۰۰$ نفر
هزاره: $۵۳۰۰۰۰۰ = ۶/۲ * ۲۰۰۰۰۰۰$ نفر
تاجیک: $۳۹۰۰۰۰۰ = ۶/۲ * ۱۵۰۰۰۰۰$ نفر
ازبک: $۳۹۰۰۰۰۰ = ۶/۲ * ۱۵۰۰۰۰۰$ نفر

والسلام

تصاویر مردم اقوام مختلف افغانستان

ارسال شده توسط: حمید جعفری روشن اسفند ۱۲، ۱۳۹۵ در: تاریخ افغانستان، عکس افغانستان، منتخب سردبیر بدون دیدگاه
چاپ ایمیل



تصاویر مردم اقوام مختلف افغانستان

مردم افغانستان از اقوام مختلفی تشکیل شده اند که در ۱۰ گروه عمده دسته بندی می شوند. اقوام افغانستان شامل:

- ۱ پشتونها
- ۲ تاجیکها
- ۳ هزارهها
- ۴ ازبکها
- ۵ ایماقها
- ۶ ترکمنها
- ۷ بلوچها
- ۸ نیازیها
- ۹ نورستانیها

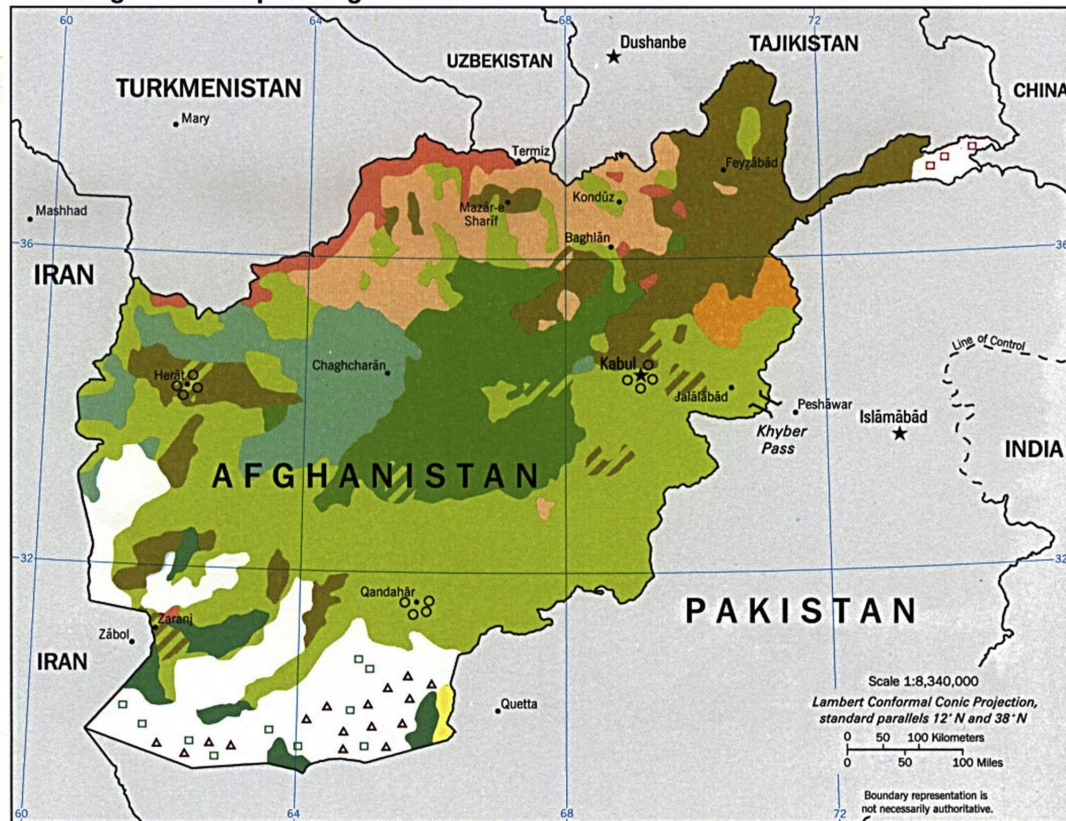
۱۰ دیگر گروهها (شامل پشه‌ای، براهویی، پامیری، قرقیز، سادات) می شوند.

افغانستان دارای گروه‌های قومی متعددی است که برخی از اقوام آن، هنوز ناشناخته مانده است. البته مردم شناسان تلاش‌های فراوان نمودند و نتایج خوبی را در این زمینه کسب شده است. از جمله مردم شناسان «اروین، اورال» و همکارانش، تعداد ۵۵ قوم را در افغانستان شناسایی کرده‌اند. گروهی از محققان افغانستان را موزه ای از نژاد و ملل گوناگون می دانند که سکنه فعلی آن بازماندگان دو نژاد عمده هستند:

نژاد سفید: شامل پشتونها، تاجیکها، هزارهها، نورستانیها و ...

نژاد زرد: شامل ازبکها، ترکمنها، قرقیزها، مغولها و ...

Ethnolinguistic Groups in Afghanistan



Iranian

- Baloch
- Aimak
- Hazara
- Pashtun
- Qizilbash
- Tajik

Turkic

- Kirghiz
- Turkmen
- Uzbek

Other

- Brahui
- Nuristani
- Sparsely populated or uninhabited

802551 (R00434) 6-97

تصویر پراکندگی اقوام مختلف در افغانستان (برای دیدن تصویر در سایز بزرگتر روی آن کلیک کنید)
پشتون ها (افغانها – پاتانها):

این تبار عمدتاً در شرق و جنوب و بعضی از آنها در شمال و غرب کشور افغانستان زندگی می‌کنند، جمعیت آنان در حدود ۳۰ درصد از کل جمعیت افغانستان برآورد شده است، زبان این قوم، پشتو و از شاخه‌های زبان هند و اروپایی است. این طایفه اکثراً پیرو مذهب حنفی از مذاهب اهل سنت هستند، اما در بین آنها پشتون‌های شیعه نیز زندگی می‌کنند.

پشتون‌ها به لحاظ ساختار درون قومی به دو طایفه (قبیله) بزرگ «غلزایی یا غلجه زایی» و «درانی یا ابدالی» منشعب می‌شوند، که از دیر باز رقابت بر سر قدرت سیاسی، میان این دو طایفه وجود داشته و همین امر جنگ‌های قومی متعددی را موجب شده است، از تأسیس حکومت افغانی در سال ۱۲۶۱ش. به دست احمدخان ابدالی حکومت افغانستان تحت سلطه درانی‌ها بود که آنها نیز به دو تیره‌ی «سدوزایی» و «بارک زایی» تقسیم گردید. طایفه «غلزایی» هرچند در ساختار قدرت سیاسی مشارکت داشته، اما هیچگاه حکومت انحصاری را چون رقیب خود در دست نداشته است. اما پس از کودتای مارکسیستی، سال ۱۳۵۷ش. بود که با سقوط سلسله‌ی «بارک زایی» حاکمیت سیاسی در اختیار طایفه‌ی دیگر از پشتونها (غلزایی) قرار گرفت.

نحوه تقسیم اقوام این دو ایل بزرگ پشتون به شرح زیر است:
 قوم درانی (ابدالی):

الف: زیلوک : که خود شامل اقوام الکوزی، اچک زی، پوپلزی، بارکزایی می‌شود

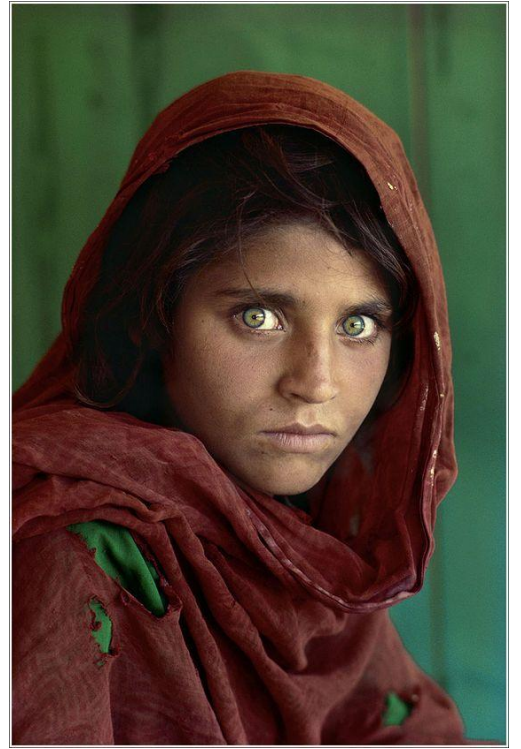
ب : پنج پاو : که خود شامل نورزایی، علی زایی و اسحاق زایی است.

قوم غلجه زایی (غلزایی):

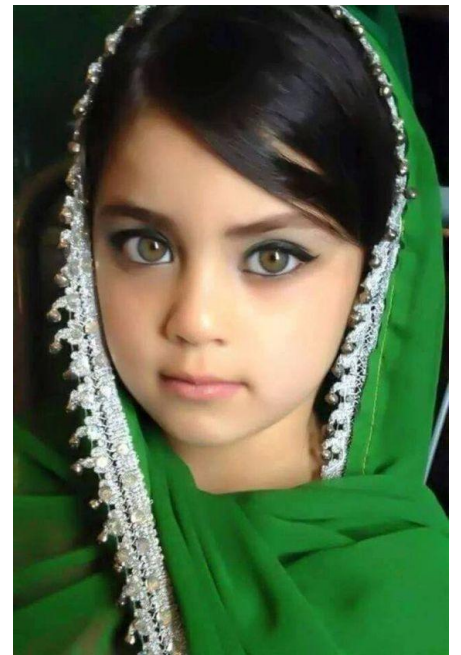
الف : تورانی : کوتک و احمد زی

ب : بورانی : کوتک، وبایی

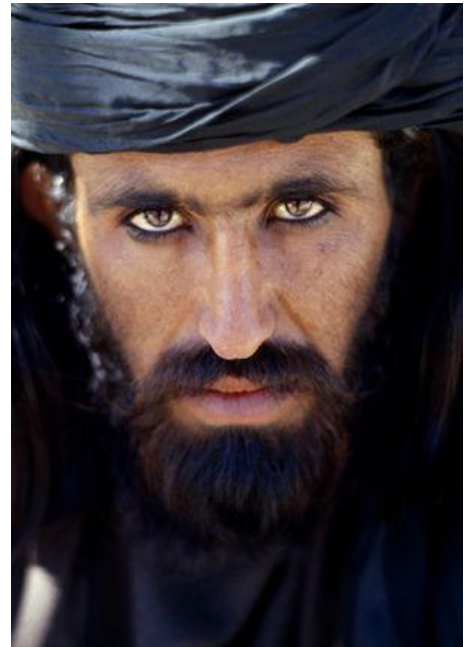
تصاویری از مردم اقوام پشتون:



شریت گل دختر پشتون که در اردوگاه پاکستانی ها همراه خانواده اش گذران زندگی می کرد و استیو ام کوری عکس تاریخی را از وی گرفت.





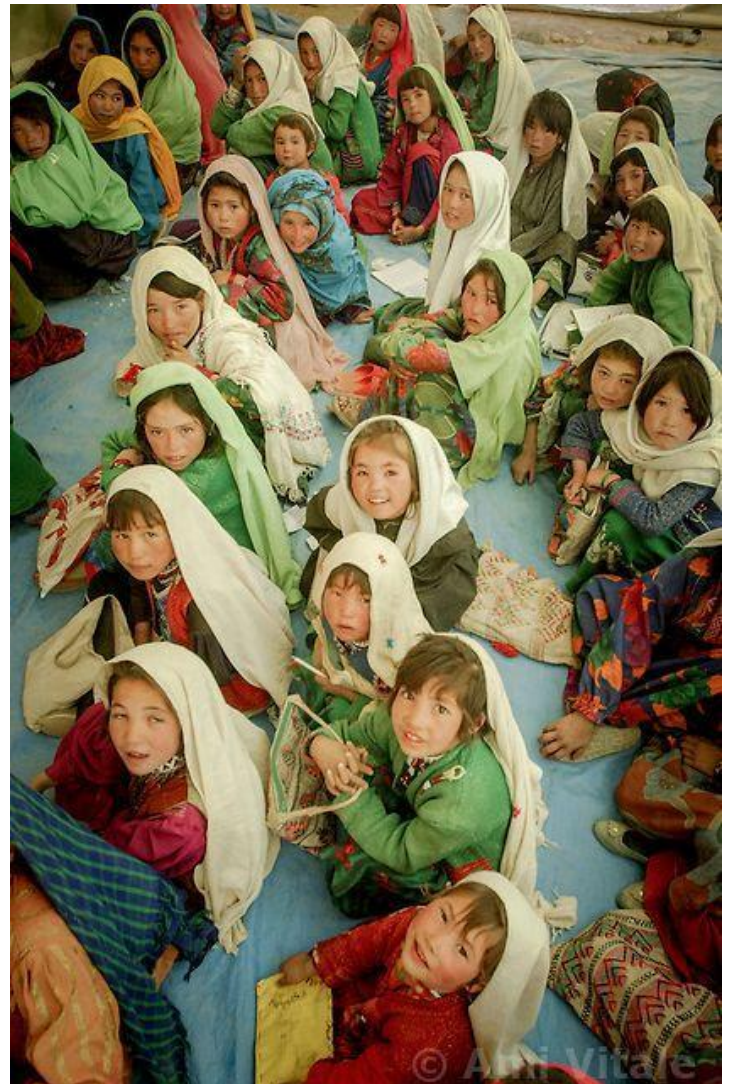


هزاره‌ها:

هزاره‌ها که تقریباً ۲۵ درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، طبق نظریه‌های مختلفی از بومیان اصلی این سرزمین می‌باشند. در گذشته اکثریت آنان در مرکز افغانستان موسوم به منطقه هزارمجات می‌زیستند، اما امروزه در اکثر مناطق افغانستان پراکنده شده‌اند. هزاره‌ها از قدیمی‌ترین ساکنان سرزمین افغانستان هستند و بعد از پشتون‌ها دومین قوم پرجمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند. بعضی از محققان هزاره‌ها را از بازماندگان قوم مغول می‌دانند، این درحالی است که در سرزمین‌های اقوام هزاره آثار باستانی مربوط به زندگی این قوم مربوط به هزاران سال قبل از مغول‌ها یافت شده است. صرف نظر از ریشه‌های تاریخی آن و مباحث مربوط به تبارشناسی، هزاره‌ها عمدتاً پیرو مذهب امامیه اثنی عشری هستند و عده اندکی از آنها نیز سنی مذهب هستند و در قسمتهای بدخشان، پنجشیر، بادغیس، و نوربند زندگی می‌کنند. هزاره‌ها به زبان فارسی (دری) تکلم می‌کنند، مهاجران این قوم که به دلیل ظلم و بیدادگری امیر عبدالرحمن خان، در سالهای ۱۲۵۷ تا ۱۲۸۰ش. ترک وطن کرده‌اند، در خراسان فعلی ایران و بلوچستان پاکستان متوطن گشتند. از نظر سیاسی، هزاره‌های شیعی، کاملاً در انزوای سیاسی قرار داشتند تا اجلاس «بن» که در سال ۱۳۸۰ش. برگزار گردید، کمترین سهمی در ساختار قدرت سیاسی این کشور را نداشتند. البته در دوره کمونیست‌ها نیز تا حدودی به مقامات بالای حکومتی راه یافته‌اند، از جمله صدارت سلطانعلی کشتمند... در دهه ۱۳۷۰ش. در پی اجرای سیاست‌های تبعیض قومی و مذهبی عبدالرحمن خان، آنان زیر فشار شدید دستگاه حکومتی قرار داشتند، که به عنوان سیاست استراتژیک صاحبان بعدی قدرت در این کشور قرار گرفت.

هزاره‌ها در برابر تهاجمات خارجی همواره از افغانستان دفاع نمودند و تا کنون هیچ نیروی استعماری نتوانسته است قلب افغانستان را تسخیر کند، مبارزات این مردم علیه استعمار انگلیس در گذشته و مبارزات امروزی‌شان علیه نیروهای متجاوز روسی گواه بر این حقیقت است و حتی از دورترین زمان‌ها تا جایی که تاریخ به یاد دارد، هزاره‌ها سد استواری در برابر تهاجمات خارجی بوده‌اند، چنانچه در برابر حملات: کوروش، اسکندر، چنگیز، تیمور و شیبانی، از خود مقاومت عجیبی نشان داده‌اند.

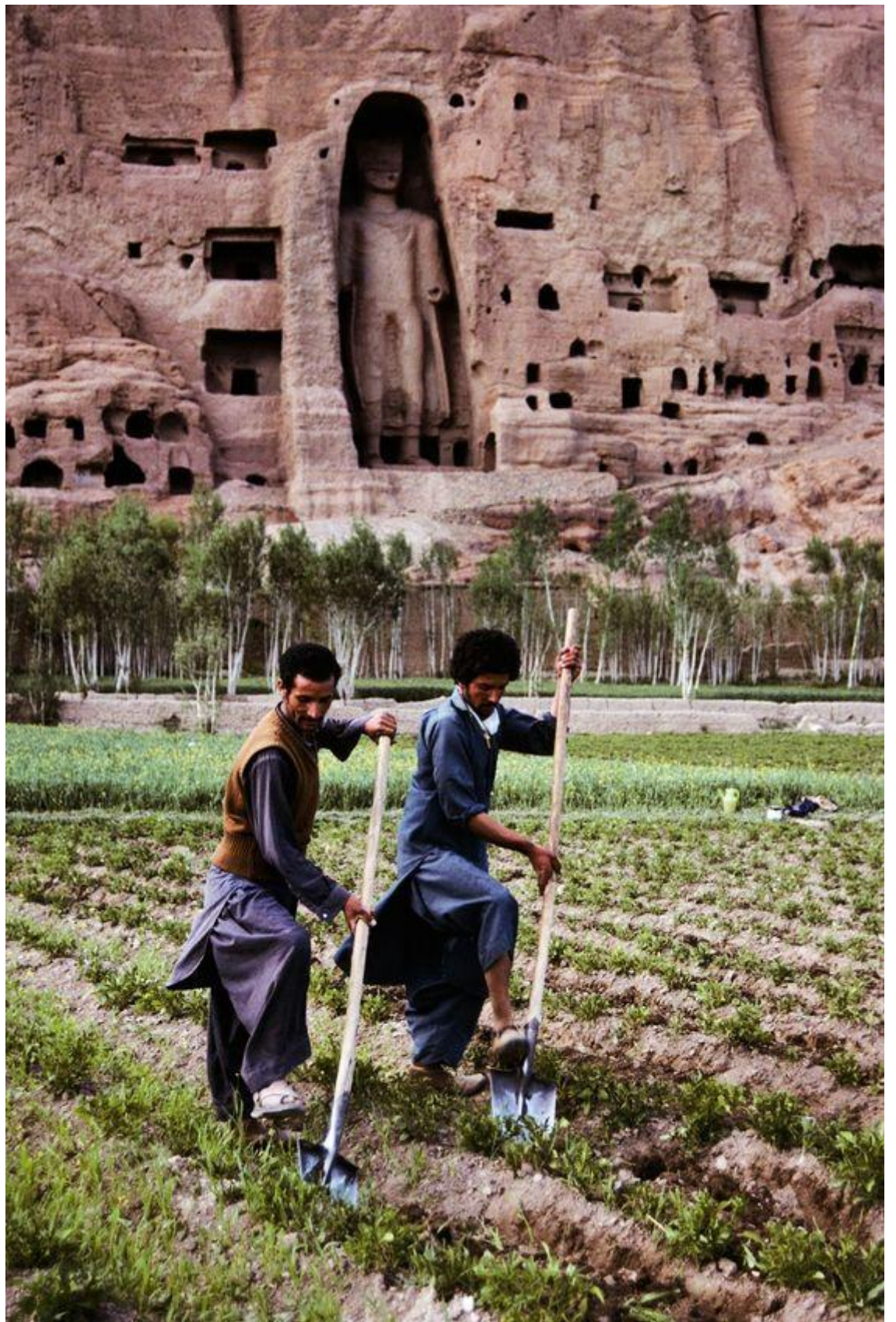
تصاویری از مردم اقوام هزاره:





Gulan
Khan







تاجیکها:

این تبار به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی، سومین گروه قومی در افغانستان محسوب می‌شود که جمعیت این قوم ۶/۲۰٪ جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند. آنان به زبان فارسی با لهجه تاجیکی تکلم می‌کنند و با سکونت در شهرها و روستاها به کشاورزی، باغداری و دامداری اشتغال دارند، به رغم انحصار حکومت سیاسی، این تبار به طور محدود، در ساختار قدرت سیاسی سهمیه بوده‌اند. تاجیکها اکثراً زندگی ایلی و قبیله‌ای را تا حدی رها کرده و روش پیشرفته و شهرنشینی را اختیار کردند که به چهار گروه تقسیم می‌شوند:

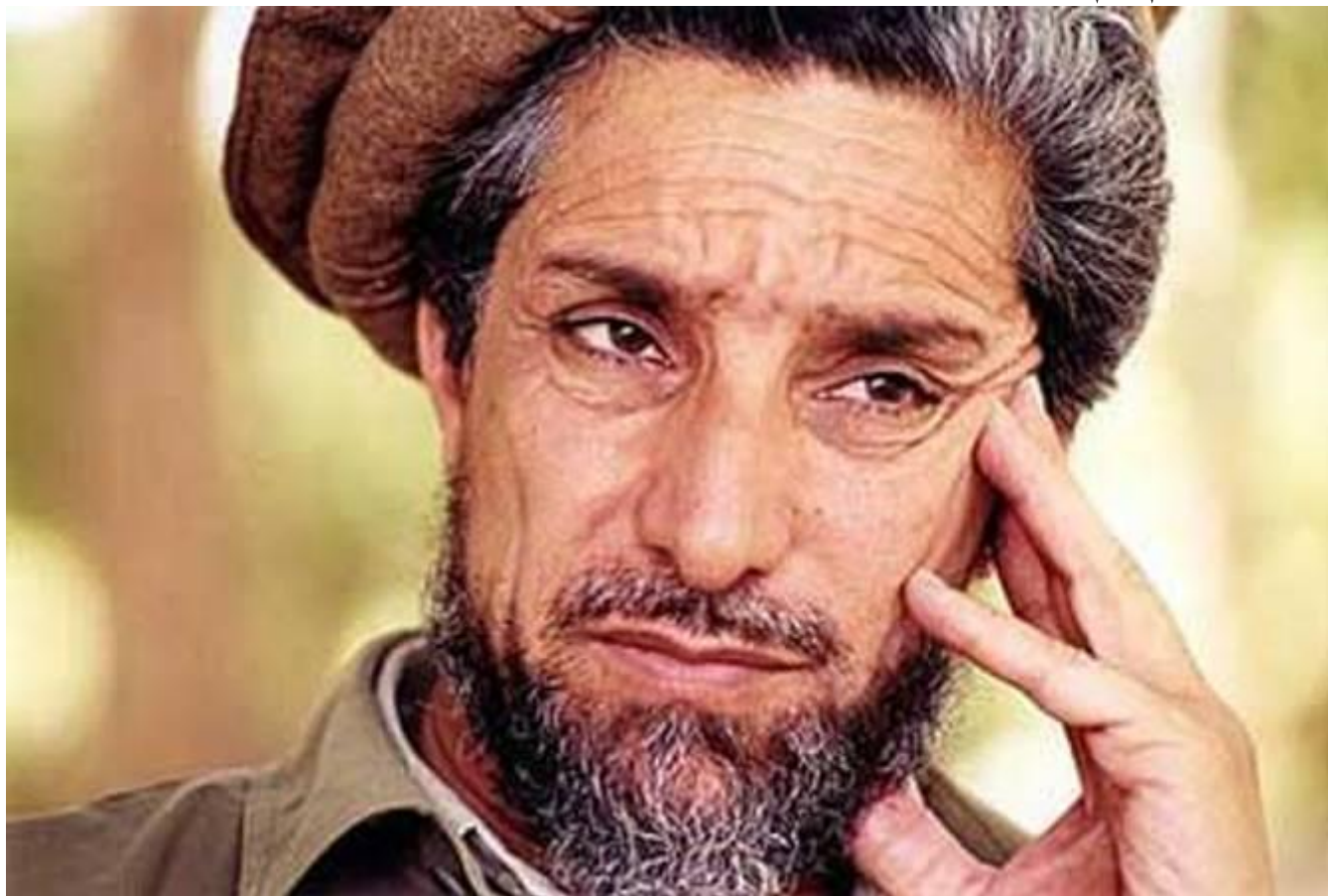
۱ - هراتی فارسی زبان: در هرات و اطراف آن زندگی می‌کنند و نصف شیعه و نصف دیگر سنی مذهب هستند. شغلشان اکثراً زراعت، تجارت، مالداري صنعت و اموراداری می‌باشد.

۲ - دری زبانهای منطقه ترکستان: محدوده شهرهای شمالی کشور مانند مزار شریف، قندوز، بغلان، و... را شامل میشود. بیشتر با تاجیکها و ازبکها آمیخته شده‌اند و اکثریت سنی مذهب هستند.

۳ - تاجیک کوهستانی: در نقاط مرتفع دامنه‌های هندوکش و پامیر زندگی می‌کنند، بسیار کم اختلاط نژادی پیدا کرده‌اند. اکثراً سنی مذهب هستند و تا مرز چین گسترش یافته‌اند.

۴- تاجیک های نیمه کوچی: در دوره شکاری زندگی می‌کنند بیشتر سنی مذهب هستند.

تصاویری از مردم اقوام تاجیک در افغانستان:

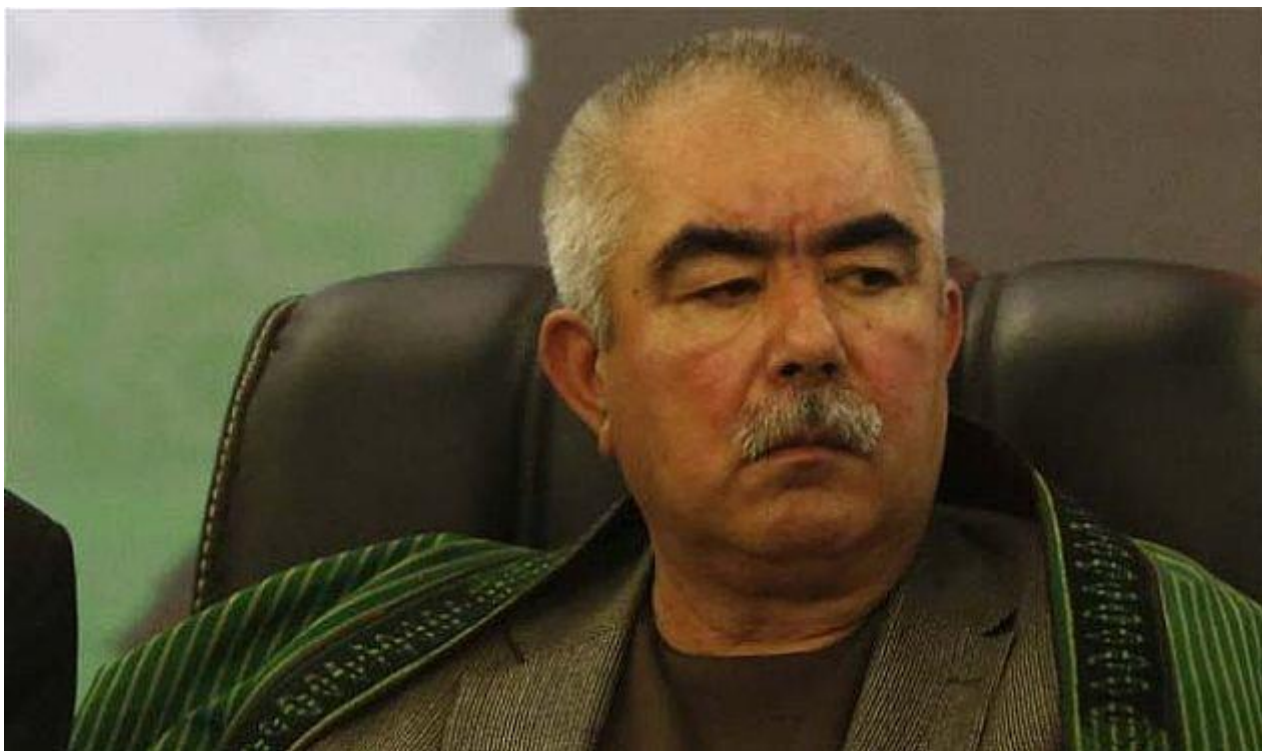


احمد شاه مسعود یکی از چهره های جهادی در افغانستان علیه شوروی از اقوام تاجیک بود

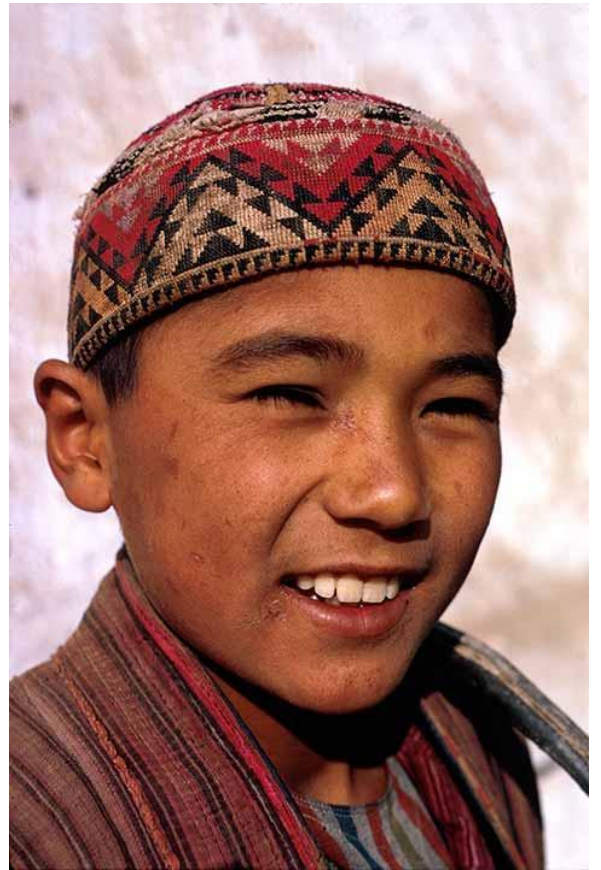
ازبک ها:

این تبار از اقوام ترک هستند، در نواحی شمال افغانستان ساکن می باشند و عمدتاً در شهرهای: مزارشریف، شبرغان، میمنه، خان آباد، قندوز و... سکونت دارند، جمعیت آنان با دیگر اقوام ترک تبار ۲۰ درصد کل جمعیت کشور برآورد شده است. ازبک ها از اعقاب ترکان زرد پوست آسیای مرکزی می باشند و به مشاغل چون: کشاورزی و دامداری اشتغال دارند و به زبان ازبکی، که زبان مادری این قوم است تکلم می کنند، زبان ازبکی ترکیبی از واژه های ترکی است. از نظر سیاسی، ازبک ها نیز چون دیگر اقوام از حکومت محروم بوده و همواره تحت فشار قرار داشته اند، به همین علت در فقر و محرومیت می زیسته اند و از نظر مذهب اکثریت این قوم سنی مذهب می باشند.

تصاویری از اقوام ازبک در افغانستان:



ژنرال دوستم از چهره های شناخته شده افغانستان از اقوام ازبک می باشد



سایر اقوام:

ترکمن‌ها، قزلباش‌ها، قرقیزها، بلوچ‌ها و... از دیگر اقوام ساکن در افغانستان هستند، در حالی که قزلباش‌ها بیشتر در شهرهای غزنی، کابل، هرات، قندهار، متمرکزند، ترکمنها در طول کرانه‌های «آمودریا» و مرزها شمال غربی افغانستان سکونت دارند و اغلب به دامداری مشغولند، قرقیزها در ناحیه شمال شرقی کشور و در منطقه «واخان» زندگی می‌کنند. بلوچ‌ها نیز در جنوب غربی کشور در مجاورت با بلوچستان ایران و پاکستان ساکن هستند.

مورخ شهیر عصر عبدالرحمن خان، کاتب هزاره در این مورد می‌نویسد: «که تعداد اقوام و طوایف ساکن در افغانستان با شعب و زیر مجموعه‌های خود تقریباً به ۱۳۸ قوم و طایفه می‌رسند».

تصاویر مردم قوم واخان در افغانستان:

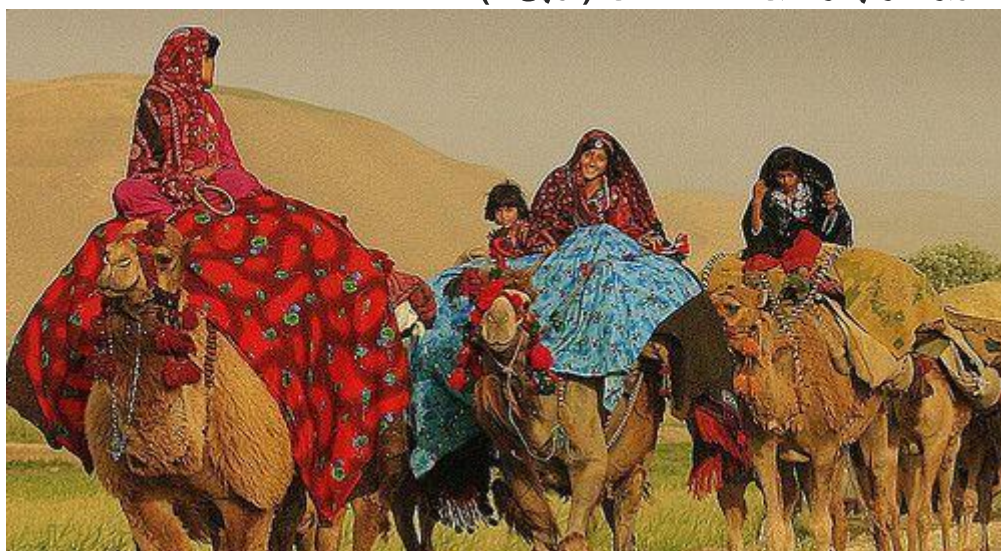




چادر نشینها :

در افغانستان بین ۲ تا ۳ میلیون چادر نشین و نیمه چادر نشین و به تعبیری کوچ نشین وجود دارد که افغان ها آنها را کوچی می نامند. این عده در شمال و جنوب کشور پراکنده اند. عده زیادی از کوچ نشینان از اقوام غلجه زایی (پشتون) هستند . آنها در فصل پائیز از ارتفاعات جنوبی افغانستان عبور کرده و با گذر از مرز پاکستان در استان سرحد پاکستان اطراق می کنند و سپس در فصل بهار راهی بیلاقتها و مراتع افغانستان گردیده و به فروش کالاهای خود و خرید کالاهای مورد نیاز می پردازند.

تصاویری از چادر نشین های افغانستان: (کوچی ها)







گروه‌های قومی و نژادی افغانستان

در سال ۱۹۸۶ «آوریوال» فهرستی از گروه‌های قومی در افغانستان را به شرح زیر یادداشت نموده است:

پشتو
هزاره
ازبک
تاجیک
ترکمن
شادی باز
گواربانی
طاهری
عرب
قزلباش
جوگی
تایمینی
براهوایی
گوجار

تيرابی
سیگ
موری
مغول
مونجانی
شیخ محمدی
زوری
قرقیز
اشکاشمی
شیغنانی
یهودی
جت
قېچاق
سنگلیچی
قارلیق
تیموری
پیکراغ
روشانی
فارسی
فیروز کوهی
میش مست
قزاق
واخی
جمشیدی
غوربت
پاراچی
نورستانی
ایماق
ملیکی
وانگ والا
ارموری
بلوچ
جلالی
تاتار
کوتانا
هندو

حاکمان مسکو چگونه جامعه پس از فروپاشی شوروی را اداره می‌کنند؟

اخیراً در خانه به کتابی برخوردیم که برای مدتی طولانی به آن فکر نکرده بودیم. نام کتاب «روسیه: چهره‌های کشوری پاره‌پاره» است. نام کتاب چندان خلاقانه نیست، اما قطعاً درخور است. کتاب به روسیه ربع قرن پیش می‌پردازد: نوعی دیوانه‌خانه. اتحاد شوروی تازه فروپاشیده بود، ثابت شده بود امیدها به آغازی جدید عمدتاً خیالبافی است، کارمندان سابق و تجار حيله‌گر میراث اتحاد شوروی را برای خودشان برداشته بودند و در حالی که بقیه کشور در فقر فرو رفته بود، از ثروت یک‌شبه‌شان لذت می‌بردند.

تاریخ انتشار: شنبه ۶ عقرب ۱۳۹۶ ساعت ۱۰:۲۱



اخیراً در خانه به کتابی برخوردیم که برای مدتی طولانی به آن فکر نکرده بودیم. نام کتاب «روسیه: چهره‌های کشوری پاره‌پاره» است. نام کتاب چندان خلاقانه نیست، اما قطعاً درخور است. کتاب به روسیه ربع قرن پیش می‌پردازد: نوعی دیوانه‌خانه. اتحاد شوروی تازه فروپاشیده بود، ثابت شده بود امیدها به آغازی جدید عمدتاً خیالبافی است، کارمندان سابق و تجار حيله‌گر میراث اتحاد شوروی را برای خودشان برداشته بودند و در حالی که بقیه کشور در فقر فرو رفته بود، از ثروت یک‌شبه‌شان لذت می‌بردند. مادر بزرگ‌ها برای ساعت‌ها در باد و باران در تالک‌چک‌ها می‌ایستادند و سعی می‌کردند طرف‌های جهیزیه‌شان را بفروشدند و در کنارشان، دانشجو‌ها کلکسیون‌های تمبری را که با عشق جمع کرده بودند تبلیغ می‌کردند. در همین حال، جنگ از کناره‌های مملکت می‌خروشد. سال ۱۹۹۱، اهالی معمولی روسیه نمی‌توانستند توضیح بدهند روسیه نماینده چیست، از نظر سیاسی به کدام سو می‌رود و درگیری‌هایش را چگونه می‌شود حل کرد. ما روزنامه‌نگاران هم البته نمی‌توانستیم. حالا همه اینها جزئی از تاریخ است و با در نظر گرفتن همه جوانب، این روزها وضع روسیه آنقدرها بد نیست. کتابی که در بالا نام بردم را خودم نوشته بودم و در آن ۱۸ نفر را معرفی کرده بودم که می‌خواستند جایگاه‌شان را در روسیه پیدا کنند. آنها آدم‌های معمول دوران گذار بودند: سیاستمداران و ژنرال‌ها، تاجران و هنرمند‌ها، ایده‌آلیست‌ها، پوپولیست‌ها، و جنایتکارها. بعضی از آنها دیگر زنده نیستند. بعضی‌ها کشته شدند، بعضی‌ها کشور را ترک کردند و بعضی در دولت رشد کردند. با بررسی آن معرفی‌ها از چشم‌انداز امروز، فهمیدن این امر چندان دشوار نیست که چرا بعضی عقب ماندند، در حالی که دیگران زندگی موفق‌تری را از سر گذراندند. همچنین می‌توانید ببینید روسیه چگونه توانست دوباره استوار قامت راست کند. یکی از قهرمانان کتاب «جوهر دودایف» است که سال ۱۹۹۱ چچن را مستقل از روسیه اعلام کرد و مردم قفقاز را فراخواند تا برابر استعمارگران مسکو مقاومت کنند. روسیه به خاطر او جنگی را آغاز کرد و ۶۰ هزار سرباز را وارد این جمهوری کوچک کرد. ۳ ماه بعد از اینکه با رئیس‌جمهور چچن صحبت کردم، دفترش که در آن با هم ملاقات کرده بودیم، با خاک یکسان شد. ۱۵ ماه بعد از آن، یک موشک روسی جان او را گرفت. ۱۵ سال بعد، صلح در چچن برقرار بود. می‌گویند تا ۱۶۰ هزار نفر در جنگ کشته شدند. از آن زمان، هیچ منطقه‌ای تلاش نکرده‌است از روسیه جدا شود.

یکی دیگر از قهرمانان کتاب بیوشیمیدان و متخصص پوست «سرگئی دیوف» بود. او هم حالا مرده‌است. دیوف سال ۱۹۵۲ به گروه مخفی «آرامگاه لنین» پیوست؛ گروهی از دانشمندان که رهبر انقلاب روسیه را که از مرگش در ۱۹۲۴ در معرض دید عمومی است، مومیایی کردند. دیوف که ضمناً استالین را هم مومیایی کرده بود، برای حدود ۴۰ سال هر هفته ۲ بار بدن لنین را با محلولی سری شست‌وشو می‌داد. بعد اتحاد شوروی و کمونیسم فرو پاشید و رئیس‌جمهور بوریس یلتسین بودجه گروه مخفی و گارد تشریفاتی مقابل آرامگاه را کاهش داد. لنین از سوی ملت طرد شد و شهروندانی که خواهان خاکسپاری او در گورستانی در سن‌پترزبورگ بودند، دست به اقداماتی زدند. دیوف به من گفت که شوکه شده‌است: «حذف لنین از تاریخ روسیه... غیرقابل قبول است».

جایی برای تأسف در تاریخ روسیه نیست؟

این واقعیت که ۲۵ سال بعد رهبر انقلاب روسیه هنوز در میدان سرخ نمایش داده می‌شود و جانشینان دیوف همچنان مشغول کار هستند، ضمناً توضیح می‌دهد که روسیه چگونه راه بازگشت به ثبات را پیدا کرد. رهبر انقلاب اکبر که مثل استالین خیلی اهمیتی نمی‌داد که چند نفر از مردمش قربانی ایده کمونیسم شوند، هنوز نماد سیاسی مهمی است. حضور مداوم او آرامش‌بخش پیروان کمونیسم است اما همچنین نمایانگر این اندیشه در رهبری کرملین است که در تاریخ روسیه چیزی مایه تأسف نیست. این بازتابنده شیوه نگرش به تاریخ در روسیه ولادیمیر پوتین است. شخصیت سومی در کتاب هنوز زنده است و حالا ۵۳ سال دارد. او در روز تولد استالین به دنیا آمده بود، رشد کرد و به معاونت نخست‌وزیر رسید و امروز مسئول صنایع دفاع روسیه است. من دیمتری راگوزین را وقتی دیدم که ۳۱ سال داشت. کمی قبل‌تر، در کوموسمول، شاخه جوانان حزب کمونیست فعالیت کرده بود. او بعداً سفیر روسیه در ناتو شد و نظامی‌های غربی را با صحبت‌های فی‌البداهه‌اش شوکه کرد. ما اغلب در بروکسل همدیگر را می‌دیدیم.

بعد از فروپاشی شوروی

راگوزین مسئول سرنوشت ۲۵ میلیون روس‌تباری بود که حالا بیرون مرزهای کشور در دیگر جمهوری‌های شوروی سابق زندگی می‌کردند. او کنگره جوامع روسی را بنیان گذاشت تا از منافع آنها محافظت کند. کنگره‌ای که بدل به برنامه‌ای اثرگذار حول مفهوم «جهان روسی» شد؛ جهانی که شامل تمام نقاطی از جهان می‌شود که در آن روس‌ها زندگی می‌کنند و به گفته پوتین باید از آنها

دفاع شود. راگوزین حالا شبه‌سرخنگویی ناسیونالیست برای دولت است و اخیراً دوباره سیاستمداران غربی را «تفاله» خواند. آبادسازی چچن، اعاده حیثیت از تاریخ شوروی و احیای «جهان روسی» - مشابه کاری که ترامپ حالا با شعار «اول آمریکا» ی خود در ایالات متحده انجام می‌دهد- همه کمک کردند تا روسیه جوان حفظ شود و حق‌شناسی روسی شامل حال پوتین شده‌است، چیزی که در رضایت ۸۰ درصدی از رئیس‌جمهور دیده می‌شود.

روسیه نو

روسیه نو را خیلی جاها می‌توانی ببینی. چند هفته پیش من از شهر کوچکی در غرب روسیه به نام گواردیسک گذشتم که تنها ۱۳ هزار ساکن دارد. آخرین باری که شهر را دیده بودم سال ۱۹۹۸ بود، درست بعد از بحران بزرگ روبل که دولت را تا آستانه ورشکستگی پیش برد. کارخانه کاغذسازی شهر بعد از آن بحران تعطیل شد و کارخانه‌های بتن‌سازی و پنیر هم به دنبالش. نیروگاه‌های حرارتی دیگر زغال‌سنگ نداشتند و سه‌چهارم شهروندان زیر خط فقر زندگی می‌کردند. حتی فضای بیمارستان شهر هم سرد بود و دارو و حتی دستکش برای پرستاران نداشت. پادگان ارتش و زندان که در قلعه‌ای قدیمی واقع شده بود، غذای کمی داشتند. در روستاهای اطراف گواردیسک، تغذیه ناکافی و آب آشامیدنی ناسالم به سل و مننژیت منجر شده بود. حالا در ۲۰۱۷ خانه‌های میدان مرکزی تازه رنگ شده‌اند و یک کارخانه اثاثیه‌سازی و کارگاه فرآوری گوشت و کارگاهی برای بسته‌بندی مواد باز شده‌اند. یک مرکز جوانان و یک سالن ورزش هست و قلعه زندان قرار است بدل به جاذبه‌ای توریستی شود. البته اگر به سمت شرق و میان مناطق روستایی‌تر رانندگی کنید، واقعیتی متفاوت، روستاهایی در حال مرگ، ظاهر می‌شود اما هیچ نشانه‌ای از وضعیت اضطراری ملی‌ای نیست که ۲ دهه پیش روسیه را فلج کرده بود. بویژه در مسکو که با مناطق ویژه پیاده‌روی، سوپرمارکت‌های عظیم، کلوب‌های جاز و تئاترهای آوانگارد، وای‌فای خیابان‌ها و حتی زیرزمین‌های مترو، خود را به کلانشهری مدرن تبدیل کرده‌است.

سیاست روسیه حلقه بازخورد ندارد

اما چیزی هست که نه در پایتخت و نه در بقیه کشور تغییر نکرده‌است. اخیراً در حین خواندن اطلاعیه‌ای در آپارتمانم در مسکو به آن برخوردی که نماد پدیده‌ای است که برای سده‌ها بخشی از روسیه بوده‌است و پس‌زمینه رضایت ۸۰ درصدی از پوتین را فراهم می‌کند. اطلاعیه شهرداری مسکو درباره برنامه‌اش برای تخریب ۴۵۰۰ آپارتمان مخروبه بود. این ساختمان‌ها هیولاهای پیش‌ساخته ۵ طبقه، زشت و اغلب در حال ریزش هستند اما حدود یک میلیون نفر از ساکنان مسکو، یعنی حدود یک بیستم کل جمعیت شهر، تحت تأثیر این برنامه قرار خواهند گرفت. مقامات شهر با فشارهای قانونی در پارلمان، بی‌رحمانه و با سرعت نور، طرح‌شان را پیش برده‌اند و در نتیجه توفانی از خشم به پا خاسته‌است؛ حتی در محله من که هیچ‌کدام از ساختمان‌هایی که قرار است تخریب شوند در آن نیست. اطلاعیه‌ای که به آپارتمان من رسیده بود، از طرف گروهی به نام «مسکویی‌ها علیه تخریب» صادر شده بود. آنها می‌گویند این طرح شکلی ننگین از جابه‌جایی اجباری جمعیت است و اینکه طرح درباره ساختمان‌های بلند پیش‌ساخته نیست، بلکه هدف آن، فراهم کردن زمین برای ساختن ساختمان‌های بلند سودده برای شرکت‌های ساخت‌وساز نزدیک به دولت است. اطلاعیه مدعی بود ساکنانی که حاضر به جابه‌جایی نشوند به زور تغییر مکان داده خواهند شد و هیچ هزینه جبرانی برای نوسازی انجام‌شده از سوی مستأجرها پرداخت نخواهد شد. گروه می‌گفت بسیاری از کسانی که مالک آپارتمان‌های‌شان هستند خانه‌ای با ارزشی برابر دریافت نخواهند کرد. همه‌همه در مسکو بالا گرفته‌است. دولت که گفته بود می‌خواهد کار خوبی برای ساکنان شهر بکند، ظاهراً از مقاومت کاملاً شگفت‌زده شده‌است. حتی پوتین مجبور شد مداخله کند و از پارلمان روسیه، دوما، بخواهد کمی قانون را تغییر دهد، زیرا انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۸ برگزار خواهد شد و او علاقه‌ای به اعتراض شهروندان عصبانی ندارد. این داستانی عادی در روسیه است. حتی وقتی رهبری تلاش می‌کند کاری خوب برای مردمش بکند، اوضاع خوب پیش نمی‌رود، زیرا دولت تصمیم‌ها را خودش می‌گیرد و بعد مثل یک‌جور هدیه کریسمس به مردم ارائه‌شان می‌کند و بعد می‌کوشد پروژه‌هایش را به شکلی بلشویک به فرجام برساند. اینکه ممکن است بعضی از مردم اعتراض کنند چیزی نیست که سیاستمداران روسی علاقه‌ای به در نظر گرفتن آن داشته باشند.

بحث حول‌وحوش تغییر مکان ساکنان

این مجتمع‌های آپارتمانی یک‌بار دیگر نشان می‌دهد که همچنان حلقه بازخوردی در نظام سیاسی روسیه وجود ندارد. دولت هیچ تلاش جدی‌ای برای درگیری مردم در تصمیم‌گیری‌هایش نمی‌کند. تصمیم‌های سیاسی یا به شکل لطف یا به شکل ممنوعیت ارائه می‌شود و ضمناً همین مسئله، به توضیح موج نوی اعتراض‌ها در مسکو و دیگر شهرها کمک می‌کند. در روسیه مردم و دولت به ندرت در کنار هم قرار می‌گیرند.

عشق بی‌پاسخ‌مانده

«ویکتور ارووفیف» نویسنده روس، یک بار گفت اینجا کشور حصارهاست و «وضعیت عادی حصار هم «بسته» است». او ضمناً پرسید «وطن با شادمانی به شما اجازه می‌دهد دوستش داشته باشید اما آیا وطن هم شما را دوست دارد؟ آیا روسیه ما را دوست دارد؟» به نظر ارووفیف، عشق اهالی روسیه برای روسیه متقابل نیست و این چیزی است که من در دهه‌های گذشته به کرات به آن برخورده‌ام اما به نظر او مقصر خود اهالی روسیه هستند، زیرا اهمیت چندانی به دولت نمی‌دهند. چند ماه پیش درباره این امر با «آندری کونچالوفسکی» که فیلمساز و کارگردان تئاتر محترمی است اختلافی پیدا کردم. او امسال ۸۰ ساله می‌شود، بعضی از بهترین فیلم‌های روسیه را ساخته‌است و برای مدتی طولانی در هالیوود زندگی کرده‌است. ما با وجود اختلاف‌نظرهایمان در چیزهای زیادی نظرات نزدیکی داشتیم. کونچالوفسکی می‌گوید روس‌ها در طول قرن‌ها روح روستایی خودشان را حفظ کرده‌اند و می‌گوید روس‌ها هیچوقت به معنای واقعی کلمه شهروند نشده‌اند و همیشه خودشان را در مخالفت با دولت قرار داده‌اند، زیرا دولت همیشه در تلاش است چیزی را از آنها بگیرد. همزمان می‌گوید روس‌ها چنان صبر زیادی دارند که می‌توانند به سادگی بی‌عدالتی را بپذیرند. همچنین معتقد است تفکر روسی مانوی است: روس‌ها فقط سیاه و سفید را می‌شناسند؛ و بعد کونچالوفسکی گفت پوتین آن اوایل مثل غربی‌ها فکر می‌کرد اما در نهایت فهمید چرا همه حاکمان روس برای رهبری این ملت با مشکل روبه‌رو هستند، زیرا ساکنانش، بر اساس سنتی تغییرناپذیر، آزادانه همه قدرت‌شان را به یک شخص واگذار می‌کنند و بعد بدون آنکه خودشان هیچ کاری بکنند منتظر می‌شوند آن قدرت به وضعیت‌شان رسیدگی کند.

از این نظر، رابطه بین مردم و دولت در روسیه از کج‌فهمی گسترده‌ای رنج می‌برد. آیا یک خارجی اجازه دارد چنین چیزی بگوید؟ چنین فکر می‌کنم. بیش از ۳۰ سال است درباره روسیه نوشته‌ام و نیمی از این زمان را در این کشور زندگی کرده‌ام. برای من آشکار است که چرا لیبرال‌های دور و بر «بوریس یلتسین» در دهه ۱۹۹۰ ناکام ماندند. لیبرالیسم شانسی در روسیه ندارد. مردم اجازه‌اش را نخواهند داد. رابطه عجیبی که بین بسیاری از اهالی روسیه و دولت‌شان وجود دارد، در جزئیات بی‌شمار روزمره هم دیده می‌شود. ۲ یا ۳ سال پیش، شهردار مسکو تلاش کرد مشکل پارک‌کردن را با معرفی نوعی سیستم آنلاین پارکینگ حل کند؛ قیمت‌ها پایین بود و هزینه هر ساعت معمولاً کمتر از یک یورو. مشکل تا حد زیادی کاهش پیدا کرد و سیستم برای همه کار می‌کرد. بعد چه شد؟ اهالی مسکو شروع کردند به پوشاندن شماره‌های ماشین‌شان تا وسیله‌های بازرسی نتوانند شماره آنها را در حال رانندگی اسکن کنند و

پیدا کردن ناقضان را غیرممکن کردند. مثالی دیگر؛ برای دهه‌ها خیابان‌های جدید کمی، چه رسد به بزرگراه، در روسیه ساخته شده‌اند اما حالا برنامه‌هایی برای بزرگراهی جدید بین مسکو و سن‌پترزبورگ در جریان است. اولین قطعه که به فرودگاه بین‌المللی شرمیتوف می‌رسد، همین حالا هم بهره‌برداری شده‌است اما چون جاده‌ای است که در آن عوارض گرفته می‌شود، با آنکه قیمت‌ها نسبتاً پایین است، چندان از آن استفاده نمی‌شود. رانندگان روسیه فکر می‌کنند این کار یک کلاهبرداری دولتی است و ترجیح می‌دهند در ترافیک جاده قدیمی معطل شوند.

انفعال و بی‌تفاوتی

در روسیه به ندرت به این فکر برمی‌خورید که شهروندان باید برای جامعه کاری کنند و در عوض چیزی به دست آورند. روس‌ها ممکن است بسیار بیشتر از آلمان‌ها قدر بازیگران و شاعران‌شان را بدانند اما نگاهی شکاک به آدم‌های واقعاً خلاق دارند که به نوبه خودشان تلاش می‌کنند بحث درباره‌ی جهت آینده کشور را به پیش ببرند. «بوریس آکونین» نویسنده‌ای است که کتابش میلیون‌ها نسخه می‌فروشد اما خارج از کشور زندگی می‌کند، زیرا نمی‌تواند سیاست‌های دولتش را تحمل کند. همین وضعیت برای «ولادیمیر سوروکی» نویسنده هم برقرار است که برای مدتی طولانی به دست سازمان‌های سیاسی نزدیک به دولت آزار و اذیت می‌شد. «کیریل سربرنیکف» که کارگردانی مشهور در سطح جهان است هم اخیراً و با یورش واحدهای پلیس به تئاترش تحت فشار قرار گرفته‌است. باله او با نام «نورایف» در تئاتر بلشوی، بعد از مقاومت شدید سیاستمداران محافظه‌کار ۳ روز قبل از افتتاح لغو شد. این اتفاق روی من هم اثر گذاشت، زیرا توانسته بودم یکی از بلیت‌های آن روز عصر بلشوی را که سخت هم پیدا می‌شود، به دست بیاورم.

این دست‌اندازی‌ها فقط عده کمی از اهالی روسیه را به رنج می‌آورد. جدا از صداهایی تک‌وتوک در میان طبقه روشنفکر مسکو، اعتراضی نیست. «ویکتور ارافیف» یک بار به طعنه گفت: «ما مردمی خاص هستیم؛ ما کسانی را دوست داریم که شبیه خودمان باشند، ما هیچ چیز متفاوتی نمی‌خواهیم». ادامه داد که یک دادستان دولتی که در کل، مردم را می‌ترساند، هنوز به آنها نزدیک‌تر است تا یک الیگارش اصلاح‌شده مثل «میخایل خودوروفسکی» که با چشمی باز از نظام پوتین انتقاد می‌کند. اخیراً وقتی در پاسگاه پلیسی در مرکز سن‌پترزبورگ بودم، به این فکر افتادم که آخر چرا اینطور است؟ هیچ جای دیگری اینقدر واضح نیست که دولت چگونه تلاش می‌کند شهروندانش حس کنند اهمیتی ندارند. افسر وظیفه حتی سرش را بالا نمی‌آورد وقتی مردم با نگرانی پیشش می‌رفتند و در برابر ورودی دفترها درهای سنگین آهنی گذاشته بودند. درها هر از چندگاهی بر اساس منطقی توضیح‌ناپذیر باز می‌شد. در دفترها، گزارش‌ها به شکل دستی گرفته می‌شد و دیوارها با پرتره‌های «فلیکس ژرژینسکی» آراسته شده بود! ژرژینسکی اولین رئیس اطلاعات اتحاد شوروی بود. او مردی بود که «وحشت سرخ» را آغاز کرد و ده‌ها هزار نفر را به قتل رساند. یادمان او در مقابل ساختمان لوبیانکای مسکو اولین چیزی بود که بعد از پایان اتحاد شوروی سرنگون شد و... حالا پلیس دوباره پرتره‌هایش را به دیوار آویخته‌است؟

چرا روس‌ها این چیزها را بدون گفتن یک کلمه می‌پذیرند؟

انفعال و بی‌تفاوتی آنها به شکلی ناخوشایند با تقدیرگرایی و ترس از مسئولیت ترکیب می‌شود و رسیدن به هسته واقعیت‌های تاریخی را برای بیشتر آنها غیرممکن می‌کند. بسیاری به این واقعیت اهمیت نمی‌دهند که یادمان‌های جدیدی برای استالین در حال ساخت است. روزنامه‌نگاری در مسکو گفت این کار مثل آن است که یهودی‌ها یادمان‌هایی برای هیتلر بنا کنند. هنوز هم استفاده دولت از زور به شکلی متافیزیکی و در مقام بخشی از سرنوشت تجربه می‌شود. «آلکساندر زیپکو» فیلسوف اجتماعی می‌گوید اکثریتی عمده از جمعیت هنوز نمی‌توانند بفهمند که در اتحاد شوروی و در نتیجه وحشت سرخ، میلیون‌ها نفر جان‌شان را از دست دادند.

«دنيس کاراگودین» ۳۵ ساله از شهر تومسک در سیبری، بعد از سال‌ها پژوهش اخیراً کشف کرد کدام مقامات سرویس مخفی مسؤول این بودند که پدر پدرزگش «استپان» را در سال ۱۹۳۸ به‌عنوان جاسوس ژاپن اعلام و اعدام کنند. کاراگودین با در دست‌داشتن این اطلاعات شکایتی علیه آن مسؤولان ثبت کرد، با اینکه مدت‌ها از مرگ آنها گذشته‌است. او نخستین شهروند روسیه است که با اعلامیه اعاده حیثیت رسمی مقامات راضی نشده‌است. او می‌خواهد اعدام‌کنندگان را حداقل به شکل نمادین، به حسابرسی بکشاند. اما اصرار او با بدفهمی و بی‌توجهی مواجه شده‌است. بحث این است: نمی‌توانید چیزی را که به هر حال اتفاق افتاده‌است عوض کنید.

عوام‌فریبی، حقیقت‌پوشی و دروغ

چیزهایی که اینجا درباره‌شان نوشته‌ام را ولادیمیر پوتین اختراع نکرده‌است. او تنها چیزهایی را کشف کرده‌است که پیش از آن هم وجود داشتند و آنها را در محاسباتش در نظر گرفته‌است. ترس از مسئولیت شخصی، به حاشیه‌راندن افرادی که طرز فکر متفاوتی دارند، تسلیم سرنوشت‌شدن، احساس حقارت در برابر بقیه دنیا؛ اینها خصایصی هستند که دولت باید علیه‌شان اقدام کند. در عوض دولت آنها را تقویت می‌کند، زیرا به کارش می‌آیند. من صرفاً در چند سال آخر متوجه شدم که این ماجرا چقدر مرا آزار می‌دهد، وقتی که دیدم حتی دوستان روس خودم بیشترشان رفته‌رفته تسلیم عوام‌فریبی رئیس‌جمهورشان شده‌اند. پوتین حس تحقیر اهالی روسیه درباره‌ی اوکراینی‌ها را مشتعل می‌کند، حتی با اینکه (اطمینان دارم) روس‌ها حسادت می‌کنند که اوکراینی‌ها حالا موفق شده‌اند به اروپا نزدیک‌تر شوند. او حس برتری اخلاقی و نظامی بر غرب را در میان روس‌ها تقویت می‌کند. این احساس ارتباط کمی با حقیقت دارد اما دولت و مردم را بیشتر و بیشتر از جهان خارج منزوی می‌کند. پوتین دارد روسیه را از نظام جهانی منشق می‌کند و مردم از این اتفاق هیچ‌انزده‌اند. انگار جاذبه‌ای در یک نمایشگاه است، حتی با اینکه برای بسیاری از روس‌ها، اروپا و آمریکا نقطه مرجع اصلی زندگی است. همان‌طور که گفتم، پوتین هیچ‌کدام اینها را اختراع نکرده‌است. او فقط یادگرفته است که چگونه استادانه از آنها استفاده کند و عوام‌فریبی، حقیقت‌پوشی و دروغ را به ذهنیت روسی ارائه کند. این، برای من، مهم‌ترین چیزی است که ۲۵ سال بعد از زایش دوباره روسیه فهمیده‌ام.

- کریستین نف / اشپیگل - ترجمه سهیل جان‌نثاری / ترجمان

سادات افغان، و اصالت ها و ارزش های پایدار

من نور پاکم ای پسر، نی مشیت خاکم ای پسر
آنجا بیا ما را بین، اینجا سبکسار آدم
ما را به چشم سر مبین، ما را به چشم دل بین
کاخر صدف من نیستم، من در شاهوار آدم

«دیوان کبیر»

... ثم قال: أيها الناس، أعطينا سنّاً وفضّلنا بسبع، أعطينا: العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة في قلوب المؤمنين. وفضّلنا: بأنّ منّا النّبيّ المختار محمّداً، ومنّا الصّديق، ومنّا الطيّار، ومنّا أسد الله وأسد رسوله، ومنّا سبطا هذه الأمّة ... (من خطبة الامام السجاد زين العابدين (ع) في الشام)

اول از همه ، حفظ اصالت ها و ارزش ها ،

بعد از آن همه چیز

" هذا الشبل من ذاك الاسد " = این بچه ی همان شیر است .

مقوله ی «سید»، «ساده»، «سادات» و «سیادت» در ذات خود، و نیز در فرهنگ و معتقدات دینی و مذهبی، تمام مسلمین جهان بسا بزرگ تر از آن است که در توصیف آید؛ کلمه ی «سید» از اسماءالله الحسنی است، شاید هم اسم اعظم باشد. در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا سید السّادات»، «یاولیّ الحسنات» و در دعای کمیل نیز آمده «إِلَهِی وَ رَبِّی وَ سَیِّدِیَ مَوْلَایَ ...» در مرتبه ی بعد، کسی که نسبش از ناحیه ی پدر به «هاشم بن عبد مناف» رسد، سید است. «سید» لفظ عربی است که در قرآن مجید به همان معنای متدوال در بین مؤمنین به کار رفته است و مصداق آن حضرت یحیی پیغمبر معرفی شده است. جمع ادبی کلمه ی «سید»، «ساده» است و جمع عرفی و محاوراتی آن در بین مؤمنین (غیر عرب) «سادات» می شود . بنا برتعریف نسب شناسان و فقیهان : «سید کسی است که نسبش از ناحیه ی پدر به هاشم بن عبد مناف ، جد اعلای پیامبر اسلام برسد» .

فرد اعلی و اتم و اکمل «سادات» حضرت محمّد مصطفی (ص) است که در منابع به سیدالکونین، سیدالاعظم، سید الاکبر، سیدالانبیاء، سیدالمرسلین، سیدالبشر، سید العرب والعجم ... خوانده شده است ؛ هکذا حضرت علی (ع) که «سیدالوصیین» است و حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام که «سیده نساءالعالمین» است. سپس فرزندان آنان که طبق فرموده ی پیامبر: «سید جوانان بهشتی هستند» = «الحسن و الحسین سیدیّ شباب اهل الجنّة» . به همین ترتیب و به طور کل همه ی چهارده معصوم (ع) و ذراری آنان (تا آخر دنیا) سیداند. در دعای توسل به چهارده معصوم می خوانیم: «یاسیدنا و مولانا اِنّا توّجّهنا واستشفّعنا و توسّلنا بک الی الله و قدّمناک بین یدی حاجتنا» ...

در جلد نهم مجموعه ی «دایرةالمعارف تشیع» به کلمه های «سادات» و «سید» این گونه عنایت شده است : «سادات» جمع کلمه ی «سید» (sayyed) لفظ عربی است به معنی آقا، سرور، رئیس، مقدم، خداوند، مالک، شریف، پیشوا، راهنما، فاضل و کریم ؛ عنوانی است که بر اولاد نسبی علی بن ابیطالب اطلاق می شود. مرادف با «علویان» و «فاطمیان» است. که همان جماعت «طالبیه» یا «آل ابی طالب» می باشند. اما علویان به معنی اخص منحصر به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام علی بن ابی طالب یعنی امام حسن و امامحسین و نوادگان ایشان می گردد.» «سادات» در منابع دینی و روایی به مثابه خط الفصل حق و باطل معرفی شده اند، در قرآن کریم «ذی القربی» - «ذوالقربی» نیز خوانده شده و محبت نسبت به سادات «اجر رسالت» مقرر گردیده است. به مؤمنین توصیه شده که از «سادات» فاصله نگیرند تا از صراط المستقیم منحرف نشوند ...

از منظر حدیث شریف ثقلین سادات مکرم من حیث استمرار عترت نبوی و ملازم با قرآن شریف است. چنان که پیامبر اعظم (ص) می فرماید: «قرآن و عترت تا روز حشر باهم اند.» به همین سیاق، در مورد عظمت سادات و نقش های تاریخی ایشان، همراه با مسئولیت ها و محبت مؤمنین نسبت به سادات مکرم تا کنون هزاران جلد کتاب تحریر شده که تماماً مستند به نص قرآن کریم و احادیث نبوی و ائمه ی اهل بیت (ع) است. پس، محبت نسبت به سادات و حشر و نشر با ایشان، از شاخصه های ایمان است. چنان که امام سجاد (ع) در خطبه ی معروف خویش در مجلس یزید فرمود: «محبت ما در قلوب مؤمنین، امری ذاتی است.»

همه ی آنچه گفته شد، از اعتقادات مسلمین در تمام جوامع اسلامی اعم از پیروان هر مذهب و فرقه است. به همین قرار «سادات» مورد احترام و محبت عمیق قلبی در میان همه ی مسلمین در تمام اقطار اسلامی ؛ از جمله در افغانستان است. اقوام معروف به «هزاره» به عنوان اعضای از پیکر عظیم «امت اسلام» نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اکثریت این مردم که پیرو راستین مکتب اهل بیت عصمت و طهارت (ع) هستند چندان محبت و ارادت نسبت به اهل بیت و ذراری پیغمبر (ص) دارند که اسامی فرزندان ایشان اغلب برگرفته از نام های ائمه ی اهل بیت (ع) و امام زادگان است. به همین ترتیب، به «سادات» تا آن حد علاقه دارند که در محاورات خود آن ها را " تاج سر" پیر، پیرزاده، خواجه و نظایر آن خطاب می کنند و عدم ارتباط پایدار با یک فرد سید (ولو بی سواد) یک کاستی بزرگ در زندگی یک فرد هزاره ی محب اهل بیت (ع) محسوب می شود که با هیچ چیز دیگر قابل جاگزینی نیست. لذا چنان که در میان هزاره ها مرسوم و معمول است: چه در وقایع حیاتی و خانوادگی مانند تولد، ازدواج و مرگ ؛ چه در جلسات عمومی اعم از مهمانی ها و معرکه ها یک فرد سید (ولو بی سواد) حتماً و باید حضور داشته باشد و مراسم خاصی را اجرا کند. در جلسات عمومی، یک فرد سید بالاتر از یک شیخ، یا ارباب، داروغه، قریه دار، خان و حتی نماینده ی دولت می نشیند. هیچ دعوی به حل و فصل نهایی نمی رسد، مگر این که یک یا چند فرد از «سادات» به حیث فصل الخطاب در آن حضور داشته باشد. بسا که در یک دعوی خانوادگی، هرگاه خانم خانه قهر کند و احیاناً از منزل شوهر خارج شود، دیگر به منزل پدری، یا مراکز دولتی و مراجع قضایی نمی رود ؛ مستقیماً به منزل «سید پیر» خود می آید، در آن جا می ماند تا زمینه برای صلح و آشتی مهیا گردد. هکذا اگر فرزندش مریض شود ؛ هر فرد هزاره وقتی دچار شداید روزگار گردد، مهم ترین مکانی که برای عرض حاجت بدان جا مراجعه می کند «مزار یک سید است.» در آن جا نذر می کند، نماز می گذارد، دعا می خواند، طلب حاجت می نماید ... در مجموع، اوضاع چنان است که اخیراً کسانی در مقام تنقید از این احساسات پاک مردم هزاره نسبت به «سادات» برآمده و آن را «سیدپرستی» خوانده است.

غافل از این که چنین برخورد با ایمان و احساسات مردم هزاره، اولاً توهین به شعور آنان است ؛ ثانیاً (بهمفرض) هرگاه این تکیه گاهای مطمئن روحی و معنوی را از مردم بگیرند، به عوض آن ها، چه چیزی می توانند به مردم بدهند که تا این حد در امر تحمل شداید زندگی مساعدت شان کند و نسبت به آینده امیدوار شان سازد. فارغ از هرنوع اعتقادات و علایق شخصی می گویم: هر نیروی که عقلانی و مردمی بیاندیشد، تخریب این بناهای استوار معنوی، اخلاقی و اعتقادی را به صلاح مردم نمی داند؛ آن هم مردمی که هزار و یک مشکل لاینحل دارند، افق زندگی شان مغشوش است و هیچ راه روشن پیش پای خود نمی بینند. در چنین شرایطی است که اهل بیت (ع) و «سادات» تنها مأمن و ملجاء روحی و عاطفی آنان بوده و است ؛ جز این، به هر در که مراجعه کردند، آن را بسته یافتند، به هرکس اعتماد کردند، خیانت دیدند ...

پس، در هر شرایطی «سادات» نه تنها (طی قرن ها) غم شریک جامعه ی محلی بوده اند که هم زنده ها و هم اموات «سادات» (مزارات) به حیث کفھ الحصین و پناه گاه مهم روحی، عاطفی و احساسی شیعیان در سراسر اقطار اسلامی، من جمله افغانستان بوده و هستند، چنان که در همه شداید و گرفتاری ها سنگ صبور، پیش جنگ، زبان گویا و مدافع مطمئن این مردم نیز بوده اند. مطلب آن قدر واضح و بدیهی است که نیازی به ترتیب لیست طولانی از بزرگان ساداتی که در این راه از جان خویش مایه گذارده اند، و جود ندارد. هر شخص می تواند با مراجعه به حس و وجدان خود صف طولیلی از اعظام «سادات» را ببیند که در این راه چه زحمات جانفروشی متحمل شده اند که شرح آن «مثنوی هفتاد من کاغذ شود». در عین حال، ساداتی که در میان هزاره ها زندگی می کنند از لحاظ معیشت و سایر امور زندگی، وضعیت و سرنوشت یکسان با هزاره ها دارند، آن ها از لحاظ معیشت و مواهب زندگی اضعف «سادات» در جهان می باشند. این، نه به دلیل کم توجهی مؤمنین و شیعیان نسبت بدانان بوده است، که نتیجه ی مستقیم فقر فراگیر بومی در جامعه ی محلی است. جامعه ی که خود در عین شرایط سخت زیست بومی مورد اححاف و مظلّم بی شمار حکام مستبد نیز بودند و هستند. ما نیز در این سرنوشت شریک بودیم.

پس، «سادات» خود را فدای کرده اند، لذا محبت خالصانه ی مردم نسبت به «سادات» بی سبب نیست. بزرگ ترین هدیه ی که «سادات» برای این جامعه به ارمغان آورده، اسلام و مکتب اهل بیت (ع) است و تأسیس مساجد، حسینیه ها، تکیه خانه ها، مدارس دینی، مراکز فرهنگی و بنیان

استوار اخلاق و فرهنگ دینی و زندگی معنوی ... همان اموری که شیعیان افغانستان به حق بدان افتخار می کنند و از همین رهگذر است که ایمان دینی و مذهبی، امانتداری و سلامت اخلاقی شیعیان افغانستان نمونه ی عالی و مثال زدنی است. همین موارد نیز باعث بقا و رشد ایشان شده است وگرنه در آن سرزمین منزوی و پرت و پسیف معلوم نبود اوضاع چگونه پیش می رفت . اما، در سال های اخیر نوعی گرایش شیطان پرستی در لایه های از جامعه ی هزاره رسوخ نموده که متأسفانه تا سطح حوزه های علمیه نیز پیش رفته است. مسلماً زیان این طرز فکر باطل و این عقیده ی غلط در عین این که در وهله ی اول متوجه هزاره های با ایمان و خداپرست می باشد، لکن تنها به هزاره محدود نخواهد شد ؛ این طرز فکر شیطانی به وحدت ملی لطمه می زند، روابط اقوام با هم برادر افغانی را مخدوش می کند و برای هزاره های ستمدیده مخاطرات جدید می آفریند. این یک هشدار جدی است و هنگام آن فرارسیده که عقلای اقوام هزاره حساب خود را از شیطان پرستان مفسده جو جدا کنند و به فکر تنظیم روابط اصولی خویش با دیگر اقوام و ساکنین کشور بر آیند. شماری از عناصر شیطان پرست با تزویر و دغلکاری، سر سفره ی اهل بیت نشسته و در حالی که از آن ارتزاق می کنند، هم بر تعالیم ناب اهل بیت و هم به ذراری پاک رسول الله سخره می زنند. بدین ترتیب بی باوری کامل خود را نسبت به دین حنیف اسلام و مکتب تشیع آشکارا ابراز می دارند. این یک حرام خواری آشکار است که از عاقبت به شری خود آنان خبر می دهد. این عناصر قطعاً مورد غضب خدا قرار گرفته و عواقب ناگوار در انتظار آنان است.

مثلاً کسی که امروز در حوزه علمیه قم از سفره ی اهل بیت (ع) ارتزاق می کند، از رهگذر علوم اهل بیت (ع) به عظمت می رسد و احترام می شود ؛ مگر نمی داند که همه ی این را (به طور مضاعف) مرهون «سادات» است؟

مگر افتخار این ملا و آن ملا در این جا و آن جا این نیست که شاگردان مکتب امام باقر و امام صادق (ع) اند؟

مگر منحصرأً به همین خاطر مورد احترام قرار نمی گیرند؟ آیا یک روحانی هزارگی در حوزات علمیه قال الباقر و قال الصادق (ع) می خواند، و از این رهگذر استحقاق دریافت سهم مبارک امام (ع) را کمایی می کند، یا قال تموجین و قال جوجی و اوگتای و سبوتای و چغتای ...؟!

و آنکھی : امام باقر و امام صادق (ع) اجداد کی ها هستند؟

و چه کسانی هزاره ها را با آن بزرگواران آشنا نموده اند ؟

= معلوم است که هرگاه بنیان «سادات» در بین نبود، این علم و این مکتب و این فرهنگ نیز وجود نداشت ؛ و هرگاه افرادی از «سادات» همین مکتب، همین فرهنگ، همین علم و همین عقیدت را در بین اقوام هزاره منتقل نمی کردند، می دانی که امروز اوضاع هزاره ها از چه قرار بود؟

این را همه ی مؤمنین و عقلاء قوم به درستی می دانند و اذعان می کنند که شیعیان افغانستان هرچه دارند از ناحیه ی مکتب اهل بیت (ع) است، جز این سرمایه ی ندارند.

- این سرمایه را چه کسی به آن ها منتقل کرده است؟ تا چه حد ناسپاسی و نمک شناسی! نباید وضعی به وجود آید که آن عده «سادات» مکرم افغانی که در میان هزاره ها ساکن هستند، مجبور شوند مانند امام سجاد (ع) در مجلس یزید فریاد بر آورند :

«یزید محمد (ص) جد تو است یا جد من؟»

بازهم با تأکید و تکرار می گویم که نوک تیز پیکان متوجه معدودی شیطان پرست و نمک شناس است که دراین شرایط حساس تاریخی و اشغال کشور توسط بیگانگان، احتمالاً با مراکز خاص مرتبط اند و مجری پروژه های معین هستند، ورنه؛ عموم مردم دراین اعتقاد اشتباه نکرده و نمی کنند، چنان که «سادات» نیز این محبت قلبی شایسته را مفت به دست نیاورده اند. مردم خدمات و جانفشانی های «سادات» در خدمت به دین، مردم و وطن را با تمام وجود مشاهده و لمس کرده و می کنند .

«سادات» نقطه ی تلاقی خدا و خلق

- آیا فضایل و شرافت ذاتی وجود دارد؟

= بلی : «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»

(قرآن کریم، 3: 33)

= «محققاً، خدای عز و جل برگزید، آدم را و نوح را و خاندان ابراهیم را و خاندان عمران را بر جمیع جهانیان ؛ همین حکم بر ذراری آنان نیز جاری است. و خدا شنوا و دانا است.»

+ «و لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ، فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.»

(قرآن کریم، 26: 57)

= «و همانا فرستادیم نوح را و ابراهیم را و قرار دادیم در نسل آن ها امر رسالت و پیامبری و ارشاد را ؛ پس، شماری از مردم (بوسیله ی آن ها) هدایت شدند و بسیاری از خلق گمراهی پیشه کردند.»

اگر فضایل ذاتی وجود نداشت، پیامبران چگونه و با چه معیاری از میان خلق اصطیفا می شدند و مهبط وحی قرار می گرفتند؟ ... عیسی مسیح چگونه در سه روزگی طفولیت گفت: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (قرآن کریم، 30:19)

امام باقر و امام صادق (همه ی ائمه ی اهل بیت ع) نزد چه کسانی تلمذ نموده اند؟ آیا آنان از آخرین دستاوردهای فکری و علمی عصر خویش آگاه نبودند؟

پس، شرافت و فضایل ذاتی وجود دارد؛ افلاطون هم گفته است : افراد آدمی، با استعدادهای متفاوت و ضرایب هوشی ناهمسان از مادر متولد می شوند.

شمه ی از حدیث شریف کساء

حدیث شریف کساء از روایات موثق است که از زبان گهربار فاطمه زهرا علیها السلام نقل شده و در مجالس مؤمنین قرات می شود. در فرازی از آن چنین می خوانیم :

«فَدَخَلْتُ تَحْتَ الْكِسَاءِ، فَلَمَّا اكْتَمَلْنَا جَمِيعًا تَحْتَ الْكِسَاءِ، أَخَذَ أَبِي رَسُولَ اللَّهِ بِطَرْفِي الْكِسَاءِ وَأَمَىءَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءَ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي وَ حَامَّتِي، لَحْمُهُمْ لَحْمِي وَ دَمُهُمْ دَمِي، يُؤْلَمُنِي مَا يُؤْلَمُهُمْ وَ يَحْزَنُنِي مَا يَحْزَنُهُمْ، أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَهُمْ، وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ، وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ، أَنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ، فَأَجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ غُفْرَانِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ، وَ أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا.»

«فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَا مَلَايِكَتِي وَ سَكَّانَ سَمَاوَاتِي، إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَ لَا أَرْضًا مَدْحِيَّةً وَ لَا قَمَرًا مُنِيرًا وَ لَا شَمْسًا مُضِيَّةً وَ لَا فَلَكَ يَدُورُ وَ لَا بَحْرًا يَجْرِي وَ لَا فَلَكَ يَسْرِي إِلَّا فِي مَحَبَّتِ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ، فَقَالَ الْآمِينُ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ وَ مَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ؟ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ : هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبَوَةِ وَ مَعْدِنِ الرَّسَالَةِ، هُمْ فَاطِمَةُ وَ أَبُوهَا وَ بَعْلُهَا وَ بَنُوها...»

فاطمه زهرا علیها السلام فرماید:

«پس من هم داخل کساء شدم، وقتی جمعیت ما در زیر کساء کامل شد، پدرم رسول الله اطراف کساء را جمع کرد و دست راست خود را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا این ها اهل بیت من هستند و از خاصان من اند و از حامیان من اند، گوشت این ها گوشت من است و خون این ها خون من است ؛ هرچه این ها را آزار دهد مرا آزار رسانیده و هرچه این ها را غمگین سازد مرا غمگین ساخته، من در جنگم با کسانی که با این ها در جنگ باشند و در صلح با کسانی که با این ها در صلح باشند و من دشمن کسانی هستم که با این ها دشمن باشند و دوست کسانی هستم که با این ها در دوستی باشند، این ها از من اند و من از این ها ؛ خدایا درود و برکات و رحمت و بخشش و بهشت خود را بر من و بر این ها ارزانی دار، و این ها را از هر نوع آلودگی دور بدار و پاک و مطهر شان بساز، چنان پاک ساختنی.»

«سپس، خداوند عز و جل به ملائک و ساکنان آسمان ها فرمود: من آسمان را بر نیافرستم و زمین را پهن نکردم، و به ماه نور نداده ام، و به آفتاب روشنایی نبخشیدم، و افلاک را به گردش نیاوردم، و دریاها را جاری نساختم و کشتی ها را به حرکت نیانداختم، مگر برای محبت این پنجتن پاک، همان های که در زیر کساء هستند.»

جبرئیل امین پرسید: «پروردگارا چه کسانی در زیر کساء هستند؟»

خدای عز و جل فرمود: «آن ها اهل بیت نبوة و معدن رسالت اند ؛ آن ها فاطمه و پدرش و همسر و فرزندان اویند.»

درست است که مفهوم و مصداق حدیث شریف کساء شامل باقی ائمه و ذراری و فرزندان خمسہ ی نجباء نمی شود، یا به این عبارت که: ذراری مشمول توصیفات حدیث کساء نمی شوند؛ اما، منظور ما زمینه سازی برای طرح این پرسش است که:

«خمسۃ النُّجباء اجداد کی ها هستند؟»

آیا همان خون و همان ژن در اندام و شریان های سادات جریان دارد، یا ندارد؟

= قطعاً جواب مثبت است. علم نیز همین را تأیید می کند، نمونه ی بارز آن جدول «گرگور مندل» است که به موجب آن، هر موجود زنده حامل صفات ارثی و ژن های خفته ی است که ممکن است بعد از ده ها نسل ظاهر شود. در این نکته بحثی نیست که هر فرد از سادات حامل ژن ابراهیم خلیل، محمد مصطفی و علی مرتضی است ؛ همچنان که هر موجود زنده حامل ژن و صفات ارثی اجداد خود می باشد . به قول عرب ها : " هَذَا الشَّيْلُ مِنْ ذَاكَالْأَسَدِ " = این بچه ی همان شیر است .

شجرة واحدة

همچنین جناب محمد مصطفی (ص) در حدیثی که (حکایت از تشبیه تمثیلی دارد) و در دعای

مبارکه ی ندبه نیز درج است می فرماید : «من و علی از درخت واحد هستیم ، و بقیه ی مردمان از درختان مختلف و متفاوت می باشند :

«انا و علی من شجرة واحدة و سایر الناس من شجر شتى»

فرزندان پیامبر (ذریه، ذراری، ذریات)

وقتی صحبت از حقوق ذوی القربی و فضایل و شرافت سادات (کثرالله نسلهم) می شود، بلافاصله شیطان پرستان می گویند: «این سخن ها مخصوص اهل بیت بود و تمام شد!» ! از روی ضعف عقیده یا از روی حسادت و بخالت می گویند: این حرف ها دیگر شامل سادات امروزی نمی شود!

- این، یعنی ابتر خواندن پیامبر ! در حالی که خود آن جناب می گوید :
«بین عترت و قرآن تا روز قیامت جدایی نیست .»

- از لوازم ابتر نبودن پیامبر اکرم (ص) آن است که فضایل و صفات فرزندانش تا روز قیامت استمرار یابد ... هر اعتقادی غیر از این مستلزم ابتر خواندن آن حضرت است .

- تو که خود را مسلمان می خوانی، چطور پیامبر را ابتر می دانی؟
ادامه ی نسل پیامبر (ص) از زمره ی «اجر غیر ممنون» (لاینقطع) است که خدا در قرآن به او وعده کرده است.

بینیم خود پیامبر (ص) در این مورد چه می فرماید:

«خبر» از پیامبر اسلام (ص) نقل می کند : خداوند عز و جل «ذریه» و فرزندان هر پیامبری را از صلب همان پیامبر قرار داده است ؛ و ذریه ی مرا از صلب من و علی (ع) و دخترم فاطمه علیها السلام قرار داده است .
(بحار الانوار - ج 23 - ص 129 - حدیث 60)

در روایات بسیاری آمده است که پیامبر فرمود : «حسین مّتی و انا من حسین»

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است: «عیادت فرزندان هاشم (سادات) جزء فرائض و وظایف است و زیارت آنان مستحب می باشد .
(سفینه البحار - ج 2 / ص 567)

در روایت دیگر فرموده است: «من در روز قیامت چند گروه را شفاعت می کنم» :

- 1 - کسانی که به کمک ذریه ام برخیزند .
- 2 - کسانی که هنگام تنگدستی ذریه ام از بخشش مال نسبت بدانان دریغ نکنند .
- 3 - کسانی که ذریه ام را با قلب و زبان دوست داشته باشند .

(بحار الانوار - ج 46 / ص 202 چاپ تهران)

حضرت امام باقر (ع) فرماید: طاعت ولی امر در هر دوره و عصر برای یک نفر از ما است که او امام عصر و زمان خود می باشد ؛ ولی محبت و دوستی نسبت به عموم «سادات» فرض و لازم شمرده شده است .
(اصول کافی - ج 3 - ص 23)

بینیم احکام فقهی در این مورد چه می گوید، آیا سادات فرزندان پیامبر هستند یا نیستند ؟

= از نظر احکام فقهی نیز (نقیّاً و اثباتاً) آحاد سادات علوی و فاطمی فرزندان پیامبر (ص) محسوب می شوند. این هیچ استثناء ندارد و تا روز قیامت ساری و نافذ است. (مثلاً) در بعد نفی: اگر هم اکنون پیامبر اسلام زنده می بود، آیا می توانست با دختری از سادات فاطمی نسب ازدواج کند؟

= قطعاً، خیر ؛ چرا ؟

= چون فرزندش است .

- آیا پیغمبر در خانه ی هر سید علوی و فاطمی، محرم است ؟

= قطعاً، بلی ؛ چرا ؟

= چون فرزندش است .

- به عرف عقلاء نیز مراجعه می کنیم، بینیم عقلاء در مورد اولاد و اعقاب چه حکم می کنند: اگر سلسله ی نوادگان شما (در طول زمان) به ده ها و صدها و هزاران پشت برسند، آیا محبت و توجه عاطفی شما نسبت بدانان و نسلی بعدالنسل کم تر و کم تر می شود؟ یعنی سلسله ی فرزندان تان هرچه دورتر رفت، دیگر شما احساسات خاصی در مورد آن ها ندارید؟ آن ها را از خود نمی دانید؟ وارث املاک و دارایی شما نیستند؟

= یقیناً شما نسبت به نوادگان تان همان احساساتی را دارید که نسبت به فرزند بلافصل تان، و این روند هرچه پایین تر رود هیچ تغییری نمی کند.

نفس همین حکم در روابط پیامبر (ص) با «ذراری» ساری و نافذ است. قطعاً آن حضرت راضی نخواهد بود که نسبت به فرزندان ایشان بی اعتنایی شود، و یقیناً در روز قیامت نیز نسبت به فرزندان خود توجه ویژه مبذول خواهد داشت. چگونه می شود که انسان نسبت به فرزندانش خود بی توجه باشد؟! خصوصاً پیامبر که مظهر عطا و مهربانی است .

تاریخ چهار هزار ساله

افزون بر فضایل و شرافت ذاتی «سادات» بخشی از محبوبیت آنان در میان مردم برگرفته از

اعتماد و اعتقادات مردم نسبت بدانان است که ریشه در تاریخ ادیان، احکام شریعت و تشریفات دینی دارد: از زمانی که جد اعلای سادات جناب "ابراهیم خلیل الرحمن" ندای توحید و یگانگی سازی مردم و یگانه پرستی سرداد، برای تحقق آن بنای کعبه را گذاشت و طبق روایات دینی خداوند ابراهیم خلیل را من حیث امام الانبیاء و ابوالانبیاء اختیار کرد، سنگ بنای این اعتماد عمومی نهاده شد، متعاقباً ادیان ابراهیمی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام از نسل ابراهیم و مطابق با تعالیم او یکی پس از دیگری عروج کردند که هریک به نوبه ی خود مبدأ تاریخ و مبنای تمدن ها شدند و امروزه جمعاً بیش از سه و نیم میلیارد نفر پیرو دارند. جناب محمد مصطفی (ص) فرموده اند «من فرزند دو ذبیح هستم» منظور ایشان «اسماعیل ذبیح» و «عبدالله ذبیح» است. (ماجرای قربانی کردن ۱۲۰ شتر به قید قرعه توسط عبدالمطلب، که مشروحاً در منابع آمده و امروزه در اسلام دیه ی کامله است. رجوع شود به منابع مربوطه)

در این میان افغانستان خود را یکی از کانون های مهم تمدن اسلامی می داند و سرزمین بلخ مدت پنج قرن «قبة الاسلام» بوده است. تجربیات خونین در طول تاریخ ثابت نموده است که نمی توان اعتقادات دینی را از عمق وجود مردم بیرون کرد همانسان که هیچ نیروی نمی تواند متون و صحف دینی را نابود کند و حرمین شریفین مکه و مدینه را منهدم سازد ... چه زیبا گفت جناب عبدالمطلب در برخورد با ابرهه که «أَنَا رَبُّ الْإِيلِ وَلِلْبَيْتِ رَبُّ أَنْ شَاءَ يَحْفَظَهُ».

ملازمت سادات با قرآن

«سادات» نسل برگزیده ی خدا در روی زمین است. وقتی خدای عز و جل بر زمین نگرست، تنها افرادی از این قوم را شایسته ی خطاب مستقیم و حمل امانت «وحی» خویش دریافت. این مطلب از زمان ابوالانبیاء (حضرت ابراهیم ع) تا زمان خاتم الانبیاء (حضرت محمد ص) یکسره صادق است. در طول این مدت دراز، جریان وحی در این طایفه قطع نشد. چنان که جریان تاریخ عمومی حیات بشری نشان می دهد، به نظر می رسد خدای سبحان از همان عالم بالا وظایف و شایستگی های هر قوم و نژاد را این گونه رسم فرموده است:

- فلسفه و دقت عقلی و نظری از نژاد آریا؛ نمونه: یونان باستان، مدرسه ی اسکندریه، رنسانس اروپا، انقلاب بورژازی فرانسه، انقلاب صنعتی انگلیس، مکتب فرانکفورت، ناسا، هالیوود، سازمان های جهانی، لیبرال دموکراسی ... که کلاً به دست نژاد سپید است.
- کار و تلاش بدنی، سخت کوشی و جنگ جویی از نژاد زرد؛ نمونه: تموجین، هفت سامورایی، جنگجویان کوهستان، جومونگ، بروسلی، راهپیمای بزرگ ماءو ... ورزش های رزمی چون کاراته، جودو، ووشو، تکواندو، جیمناست، نانچیکو ... و کار و تولید چینیان امروز.
- دین، مذهب، عرفان، ایمان، فرهنگ، اخلاق، معنویت، ادعیه، مزارات ... درون سازی و نگاه اندرونی نسبت به انسان ... از نژاد سامی؛ نمونه: ابراهیم خلیل، موسی، عیسی، محمد (ص) و یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر ...

در استمرار همین روند طولانی است که بین «سادات» و قرآن موازنه ی مثبت استوار است. برابر با حدیث شریف «ثقلین» که فریقین روی سند و مدلول آن اجماع دارند و از جهاتی به مثابه وصیتنامه ی پیامبر (ص) شناخته شده است، شخص آن جناب «سادات» و «ذرات» را (که اعم از «اهلبیت» هستند و استمرار عینی «عترت» شناخته می شوند) ملازم قرآن قرار داده و فرموده است: «این دو از هم جدا نمی شوند تا روز محشر» = (لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) «سادات» از قرآن و قرآن از آن ها جدا نیست. به همین سیاق، حضرت علی (ع) در جنگ صفین در برابر لشکریان معاویه که قرآن بر سر نیزه کرده بودند، خطاب به اصحاب خود که دچار تردید شده بودند فرمود: «قرآن ناطق من هستم» کما این که شهرت زید شهید «حلیف القرآن» بوده است.

سادات خیر کثیر است

قرآن کریم «سادات» را «خیر کثیر» معرفی کرده است. این خیر چندان کثیر است که افراد بسیاری از غیر «سادات» به اثر توسل، تقرب و بهره مندی از موارث و مشارب آن، به عظمت می رسند. مگر علماء و فقهای غیر «سادات» جز قال رسول الله (ص) و قال الباقر و قال الصادق (ع) می گویند؟ مگر آن ها جز به خاطر تمسک به روایت اهلبیت (ع) احترام می شوند، به ثروت می رسند و مورد اعتماد مؤمنین قرار می گیرند؟ مگر احکام دینی و دستورات مذهبی چیزی جز معجزات، موارث معنوی، تعلیمات و اخلاقیات اجداد «سادات» می باشد؟

قطب الاقطاب

«سید» من حیث «حجت» قطب عالم امکان نیز است، چه «لولا الحجة لساخا الارض باهلها» این حجت در فرض تشخیص معنی، فردی از «سادات» است. هکذا، سادات در طول تاریخ، قطب حرکت های فکری، فرهنگی، دینی، علمی، اخلاقی و خدماتی بوده اند. شما در هیچ جای دنیا و در هیچ مقطع از تاریخ اسلام هیچ نحله ی فقهی، فکری، فلسفی، فرقه ای و سیاسی را نمی بینید که در رأس آن یک فرد سید وجود نداشته باشد. مردم افغانستان که همچون دیگر ملت های

مسلمان به سنن دینی و نبوی (ص) اهمیت زایدالوصف قایل اند و جریان های تصوف نیز در آن سرزمین از تنوع و ژرفنای خاص برخوردارند، از این قاعده مستثنی نیستند.

پدر معنوی اُمّت

از جناب محمد مصطفی (ص) مروی است: «انا و علی ابوا هذه الامة» = (من و علی (ع) پدران امت اسلامی هستیم.) بنا به ادله ی کثیره (که مجال طرح آن نیست) این «آبَوِّت» تا روز قیامت یک فیض لاینقطع است و جلوه های عینی آن به وسیله ی ذراری آن دو بزرگوار به ظهور آن به آن و نو به نو می رسند. قوام و دوام اخلاق و دیانت و معنویت و انسانیت بردوش آن ها است .

وارث یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر

جناب محمد مصطفی (ص) عصاره ی همه پیامبران ما قبل خود است و سادات مکرم عصاره ی محمد مصطفی (ص) است . به همین ترتیب افراد سادات در میان هر قوم و ملت که زندگی می کنند باید پیشوای همان قوم باشند، باید منبع انتشار معالم و فیوضات باشند، باید نقطه ی آغاز و انجام همه ی گفتمان های بشری اعم از قدیم و حدیث باشند . و در دنیای امروز نیز این سادات اند که باید طراح و مبتکر و سامان ده آخرین گفتمان های بشری در عرصه های گونه گونه گون وابسته به حیات آدمیان باشند.

قاب قوسین او ادنی

مراد از «قاب قوسین او ادنی» که در حدیث شریف معراج متذکر شده است ، به یک اعتبار، عمق دید و وسعت نظر جناب خیرالبشر را بیان فرموده است ؛ چه این که «قاب قوسین» در تعبیر اهل معرفت به مفهوم «قرب قوسین» است . یعنی <به هم رساندن دو سر دو کمان است> وقتی دو سر دو کمان به هم رسیدند ، این گونه می شود (O) و دایره کامل می گردد ؛ که در این جا مراد ، همان دایره ی هستی است. که غرض از معراج نبوی نیز <لنریه من آیاتنا> بوده است : (ابتدای سوره مبارکه اسری) = یعنی سفر معنوی برای شهود و مکاشفه ی عالم امکانیه بوده است> تا جهان نگری آن جناب تکمیل گردد ... تمام سخن «محمی الدین ابن عربی» در اثر گرانسنگ «فتوحات مکیه» شرح همین قاب قوسین او ادنی است .

«او ادنی» تأکید بر آن است که نگرش آن جناب از عالم امکانیه نیز فراتر رفته است . این جا ظرفیت طرح این مبحث را ندارد ؛ طالبین می توانند به شرح «فتوحات مکیه» رجوع کنند .

داعی الی الله و الی الخیر

نفس وجود «سادات» در میان مردم، مایه ی خیر و برکت است ؛ زیرا مردم از مشاهده ی آن ها به یاد خدا و رسول خدا می افتند و از همین رهگذر احکام الله و سنت پیامبر اکرم (ص) در ذهن مؤمنین خطور می کند ، پس «سادات» به خودی خود پرچم هدایت و شاخص حق و باطل اند.

انتشار سادات در جهان

ما و «حکمت مشاء» ؛

«منطق» و «حکمت مشاء» از آن رو منتسب به «ارسطو» گردید که ارسطو آن ها را «تدوین و تصحیف و تبویب» کرد ؛ ورنه پیش از او همه حکمای یونانی برای آموزش ایده های خود شیوه ی مشایبی داشتند . آن ها حکمت و دانش را محل به محل ، کوچه به کوچه می بردند و «چهره به چهره» به شهروندان منتقل می نمودند . حتی «سقراط» نیز شیوه ی سیاری (مشایبی) داشت ، در میادین و معابر آن راه می رفت و با مخاطب باب سخن می گشود و خویشتن را «تجهیل عارف» می نمود ... مطالب دراین باب زیاد است. طالبین می توانند به منابع مربوطه مراجعه کنند

...

بعد از حکمای یونان این شیوه ی تبلیغ مورد استفاده ی عیسی مسیح و حواریون و رسولان او قرار گرفت ، عیسی همواره سیار بود ، سراسر اناجیل آکنده از سفرهای آن یزرگوار است . او به رسولان توصیه می کرد که مانند مرغان هوا باشند که توشه و انباری ندارند ، معهذا هرجا می رسند قوت شان آماده است ...

سپس این روش «سیاری و مشایبی» مورد استفاده ی مبلغان اسلامی و فرقه های دراویش قرار

گرفت. مبلغان در معابر با خود آواز می خواندند و منظورات خود را زمزمه می کردند. حتی درب خانه های مردم را «دق الباب» می کردند و نکته ی به صاحب البیت می آموختند، یا او را دعوت به ایده ی خود می نمودند ... کلمه ی «درویش» که وارد فرهنگ عربی نیز شده است، از «دربیش» آمده که مراد از آن «عزیمت به درب خانه های مردم به قصد آموزش حکمت بوده است». یکی از علل انتشار «سادات مکرم» به چهار سوی عالم همین روش حکمت آموزی بوده است که شامل نواحی مختلف افغانستان هم می شود. چنان که امروزه کسانی از هزاره ها (به قصد کاهش گرایی) به سادات «سید گشتگر» می گویند. این درست است که سادات به شیوه ی حکمای یونان باستان و دراویش و صوفیان محل به محل می رفتند و حکمت و دانش می آموختند.

اتفاقاً امروزه ثابت شده که موفق ترین شیوه ی تبلیغات و پیام رسانی همانا روش «چهره به چهره» می باشد. حتی در دنیای فرامدرن با این تکنولوژی های فوق مدرن در عرصه های ارتباطی و با این انفجار اطلاعات، مبلغان ادیان واپس به تبلیغات «چهره به چهره = face to face» روی کرده اند. امروزه مهم نیست شما در کجا زندگی می کنید، هر جا قدم بگذارید مبلغان ادیان و مذاهب سر راه شما سبز می شوند و با شیوه های بسیار سنجیده و موآدبانه باب گفتگو را با همان زبان مادری شما باز می کنند. افرادی از آن ها سر چهار راه ها هستند، به هتل محل اقامت شما می آیند، حتی به کافه بارها هم می روند ... این یکی از روش های موفق «سادات گشتگر» بوده است. بیایید دوباره «گشتگر» شویم.

سید گرایی ممدوح است، یا مذموم؟

«سیدگرایی» قوم گرایی نیست، خون گرای نیست، نژادگرایی نیست، شخص گرایی نیز نیست؛ بلکه «سیدگرایی» و «سیددوستی» دقیقاً مساوی است با ارزش گرایی، فضیلت گرایی، معنویت گرایی، علم گرایی، اخلاق گرایی، فرهنگ گرایی، انسان دوستی، انسانیت گرایی، کمال گرایی ... همه ی این ها با «نژادگرایی» یا «قوم گرایی» فرق اساسی دارد؛ زیرا «سیدگرایی» در غایت امر به جناب محمد مصطفی و علی مرتضی و ابراهیم خلیل الله ختم می شود که مطلوب و مرضی خدا (جل و علی) است و همه ی خیر و خوبی در همین جا جمع است. خداوند متعال گرایش و ستایش سادات را جزء وظایف حتمی هر فرد مؤمن قرار داده است. یعنی هر شخص مؤمن باید «سیدگرا» و «سیددوست» باشد، ورنه؛ در ایمان او نقص و خلل خواهد بود. در حدیث شریف کساء آمده است: «مؤمنین در هر جا و هرگاه که دور هم گرد آیند، نقل مجلس ایشان فضایل اهلبیت است.» بدین قرار، در صدر عالم هستی، این خود خداوند است که «سیدگرایی» و «سیدستایی» می کند. همو بر مؤمنین امر فرموده که «سیدگرا» و «سیدستا» باشند و خود درباره ی سید الاولین و آخرین چنین می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (الاحزاب - 56)

= «به تحقیق، خدا و ملائک اش بر پیامبر درود می فرستند؛ ای گروه مومنان شما نیز بر او درود فرستید و تسلیم اوامر و نواهی او باشید.»

از آن جا که کلمه ی «یصلون» در آیه ی مبارکه «فعل مضارع منصوب» است و افاده ی استمرار می کند؛ بنا براین درود خدا و ملائک بر پیامبر بصورت دوام دار و لاینقطع ارسال می گردد. و چون پیامبر اکرم (ص) سید الاولین و آخرین می باشد؛ از این رو ما این درود مستمر و لاینقطع خدا و ملائک بر ایشان را «سیدگرای» ترجمه کردیم. به همین سیاق برای عموم مسلمانان و مؤمنین «سیدگرایی» ذکر و عبادت است. یک و نیم میلیارد انسان مسلمان مدام می گویند «اللهم صل علی محمد و آل محمد»؛ «اللهم صل و سلم و زد و بارک علی سیدنا و نبینا محمد و آله ...» در سراسر عالم اسلام هیچ جلسه ی خالی از درود و صلوات بر محمد مصطفی و نعت و منقبت علی مرتضی نیست؛ همین است «سیدگرایی»؛ پس همه سیدگرا هستند.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

حفظ اصل و نسب تا چه اندازه ضروری است؟

سخن در این مورد بسیار است که حفظ اصالت و انساب از گذشته های دور تا به امروز برای خانواده ها و امت ها از اهم امور بوده و است، چنان که علم انساب پیوسته یک رشته ی مستقل از دانش های بشری بوده و هم اکنون نیز (به رغم کم رنگ شدن) مورد اهتمام است.

در احادیث متواتره از حضرت ختم مرتبت (ص) با اسناد صحیح و با الفاظ مختلف آمده است: «لعن الله داخل النسب و لعن الله خارج النسب» = خداوند سبحانه لعنت کرده است کسانی را که در نسب تداخل نماید ... مطلب دراین مورد فراوان است و طالبان می توانند به منابع مربوطه مراجعه نمایند ...

سید یک کلی است

حاصل آنچه تا این جا گفتیم این است که از منظر حکمت و عرفان «سید یک کلیء متصل در

منظومه ی هستی است.» اجزای این کلی چندان بهم اتصال دارند که قابل انفکاک نتوانند بود. این اتصال تارةً بالذات و تارةً بالعرض است ؛ لکن اتصال عرضی فرع براتصال ذاتی است. الاول بالذات، بسبب النسب ؛ ثم بالعرض، بسبب الايمان ؛ الاتصال بالعرض وحده مخصوص للمؤمنين بسبب الايمان فقط ؛ و اما اتصال بالذات با مبدأ سادات باید ابدی و سرمدی باشد تا اقامه ی برهان کوثریت و نفی ابتزیت گردد. حدیث شریف ثقلین اشاره به همین معنی دارد و معانی و مصادیق ذراری و ذوی القربی نیز همین را اقتضا کند. «فافهم».

اول از همه ، حفظ اصالت ها و ارزش ها ،

بعد از آن همه چیز

سادات خواهان پایان یافتن توهین های ۴۰ ساله هستند

پیام آفتاب: مراسم بزرگی با نام «گردهمایی عدالتخواهان سادات سنگلاخ» از سوی شهروندان دره سنگلاخ ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک روز جمعه (۲۷ اسد ۱۳۹۶) در شهر کابل برگزار شد.
تاریخ انتشار : شنبه ۲۸ اسد ۱۳۹۶ ساعت ۰۸:۳۷

به گزارش پیام آفتاب، شهروندان دره سنگلاخ ولسوالی جلریز ولایت میدان وردک روز جمعه (۲۷ اسد ۱۳۹۶) مراسمی تحت عنوان «گردهمایی عدالتخواهان سادات سنگلاخ» در شهر کابل برگزار کردند.
«انجنیر سید محمدباقر مصباحزاده»، نویسنده، تاریخ شناس و از بزرگان دره سنگلاخ در این گردهمایی گفت: «در گذشته که هزاره ها تحت فشار قرار داشتند و در دره میدان غارت می شدند، سادات سنگلاخ از جان و مال و ناموس آنها در برابر غارتگران حفاظت می کردند و آنها را سالم به مقصد می رساندند.»
انجنیر مصباحزاده افزود: «امتیاز حرکت شما با دیگر جنبش ها در آزاد بودن و خودجوش بودن آن است و شما زیر چتر هیچ حزب سیاسی قرار ندارید.»
وی گفت: «رهبران سادات وظایف خود را به درستی اداء نکرده اند و منافع شخصی خویش را مقدم بر منافع جمعی دانستند.»
این رهبر سابق جهادی افزود: «قوم سادات با پنج میلیون جمعیت، پنجمین ملیت بزرگ کشور را تشکیل می دهد، اما هویت مان در

اسناد ملی هنوز ثبت نشده است.»
به گفته ایشان، «سادات خواهان پایان یافتن توهین‌های ۴۰ ساله هستند. توهین‌هایی که از رهگذر بی‌توجهی رهبران کنونی سادات وارد شده‌است و سیدستیزان اعمال و رفتار آنان را سوژه قرار داده و به همه ملیت سادات می‌تازند.»
وی افزود: «با هویت‌ترین قوم در کشور سادات است و ما تاریخ ۴۰۰۰ ساله داریم و هیچ‌کسی ما را نادیده گرفته نمی‌تواند و این موجی که ایجاد شده دیگر متوقف نخواهند شد، اما ترس ما از این ناحیه است که مبادا این جنبش‌ها و حرکت‌ها به انحراف کشیده شوند.»

انجنیر مصباح‌زاده از جوانان خواست که اجازه ندهند کسانی از این جنبش‌ها و روندها سوء استفاده کنند و آن را به بیراهه ببرند. وی در انتها گفت: «جهانی سپاس از مردم قهرمان و دلیر و آزاد سنگلاخ که با وجود تهدیدها و توطئه ستون پنجم، در گردهمایی باشکوهی که به خاطر درج هویت سادات در تذکره‌های الکترونیکی کشور صورت گرفت، حضور پرشور و پررنگشان مشت محکمی بر دهان دشمنان وطن و دشمنان سادات معظم بود، اشتراک ورزیدند.»

«شیخ سیدغلام عباس عمرانی»، یکی دیگر از بزرگان سادات سنگلاخ نیز در این گردهمایی گفت: «بزرگان ما اگر در لویه جرگه قانون اساسی موضوع درج قومیت سادات در قانون اساسی را مطرح می‌کردند این مشکل به وجود نمی‌آمد. کسانی دست اندازی می‌کنند تا نام سادات در شناسنامه برقی ذکر نشود و درصد سهم‌گیری بر مبنای قوم خود را حفظ کنند.»

در پایان این گردهمایی قطعنامه ای سه ماده‌ای از سوی برگزار کنندگان قرائت شد. در این قطعنامه آمده‌است: «هویت سادات مانند همه اقوام دیگر در اسناد ملی، مخصوصاً در شناسنامه‌های برقی درج شود؛ در صورت بازنگری قانون اساسی، قوم سادات که از اقوام پرنفوس کشور محسوب می‌شود در کنار سایر اقوام ذکر شود؛ در صورت نادیده گرفتن سادات و عدم درج آن در اسناد ملی ما به نهادهای مدنی داخلی و خارجی شکایت کرده و به مطالبات شهروندی خود ادامه می‌دهیم.»

- سید مهدی علوی نژاد؛ خبرنگار خبرگزاری پیام آفتاب در کابل

سخنی با سادات افغانستان

گفتمان سیاسی و اجتماعی سادات، با توجه به ماهیت هویت شان نمی‌تواند گفتمان قومی باشد، بلکه این گفتمان باید دینی، فراقومی، انساندوستانه و خدا محور باشد.

تاریخ انتشار: چهارشنبه ۲ حمل ۱۳۹۶ ساعت ۰۴:۰۶



اگر سادات افغانستان بخواهند به عنوان یک قوم و ملیت مستقل تبارز نموده و شناخته شوند، نخست باید گرفتار آفت تبارگرایی که پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها را بسوی تفرقه ملی، مذهبی و فاشیسم سوق داد، نشوند؛ و دوم، توجه کنند که هویت قومی شان ماهیت متفاوت‌تر از سایر اقوام دارد. تبارگرایی، خواسته

اگر سادات گفتمان دینی و فراقومی نداشته و بر اساس گفتمان قومی مانند سایر ملیت‌ها عمل کند، در آن صورت علت وجودی خود که همان عنوان دینی «سیادت» است را از دست می‌دهد. در این صورت قومی بنام سادات معنی پیدا نمی‌کند و بهتر است که در ذیل قوم عرب تعریف شود، یا به کلی مانند اکثریت سادات پشتون، تغییر هویت و ماهیت داده، پشتون، تاجیک، هزاره یا ازبک شوند و خود را سید خوانند..

یا ناخواسته، مبتنی بر سلطه جویی و انحصار طلبی، حتی زیر پوشش گفتمان‌های عدالت‌خواهانه و بشردوستانه است. چنان‌که پشتون‌گرایی به پشتون‌پرستی، هزاره‌گرایی به مغولیسم و ترک‌گرایی به پان‌ترکیسم انجامید. سادات که بیش از هزار سال بار ستم تبارگرایی عرب و عجم (ترک، تاجیک، پشتون ...) را بردوش کشیده نباید تجربه قوم‌گرایی ناکام دیگران را تجربه کند؛ و اما این که ماهیت قومی سادات، با اقوام دیگر، باید از نظر معنوی و اجتماعی متفاوت باشد، به این دلیل است که هویت و شخصیت سادات بر مبنای ایل، طایفه، قبیله، منطقه، خون و نژاد شکل نگرفته، هرچند این عوامل بی‌تأثیر هم نبوده است.

در عرف مسلمین بخصوص در خراسان بزرگ و از جمله افغانستان، سید به کسانی گفته می‌شود که از نسل فاطمه سلام الله علیها، دختر رسول الله، و امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، باشند، و کسانی که در کشورهای مختلف به نام سید مشهورند از نسل فرزندان مشترک علی (ع) و حضرت زهرا (س)، یعنی امام حسن مجتبی و امام حسین علیهما السلام، نوادگان پیامبر، هستند. این که در میان قبیله قریش، بنی هاشم، در مجموع سید خوانده شوند و یا سایر فرزندان حضرت علی علیه السلام نیز سید محسوب می‌شوند، بحثی دیگری است که در اینجا نمی‌گنجد.

تکوین هویت جمعی سادات بر اساس قوم، قبیله و طایفه مانند سایر اقوام صورت نگرفته، بلکه بر اساس دین و مذهب و مقدسات

مذهبی تکوین یافته است. کلمه «سید» قبل از این که تداعی کننده قومیت باشد، باور دینی و مذهبی را تداعی می‌کند و به نحوی مقدس و محترم شمرده می‌شود. به همین دلیل است که روشنفکران ضد مذهبی و التقاطی هزاره، برای مبارزه با دین، به جنگ سادات رفتند.

بنا براین، ماهیت هویت قومی سادات را دین اسلام مبتنی بر قرآن و عترت تشکیل می‌دهد. سیدها، فرزندان ائمه اهل بیت اطهار، از امام علی تا امام مهدی (عج) هستند و باید دوست و پیرو اهلیت علیهم السلام، باشند. به عبارت دیگر برداشت آن‌ها از اسلام، باید مبتنی بر قرآن و عترت باشد و سنت رسول‌الله را نیز از طریق عترت و اصحاب منتخب

بر رهبران، فرهیختگان، دانشمندان و قشرها مختلف سادات لازم است که با پرهیز از سیدگرایی، تجربه هزاره گرایان را تکرار نکرده و عناصر غیر مذهبی، ضد دین و پیروان مکاتب فکری و سیاسی نا سازگار با مبانی فکری اسلامی و افراد التقاطی را به عنوان شخصیت‌های سادات به جامعه معرفی نکنند.

دریافت کنند. گفتمان سیاسی و اجتماعی سادات، با توجه به ماهیت هویت شان نمی‌تواند گفتمان قومی باشد، بلکه این گفتمان باید دینی، فراقومی، انساندوستانه و خدا محور باشد. در تعاملات سیاسی، هرچند قومیت بدون گفتمان قومی، پارادوکسیکال به نظر می‌رسد، اما این دو تفکیک پذیرند و قابل حل.

اگر سادات گفتمان دینی و فراقومی نداشته و بر اساس گفتمان قومی مانند سایر ملیت‌ها عمل کند، در آن صورت علت وجودی خود که همان عنوان دینی «سیادت» است را از دست می‌دهد. در این صورت قومی بنام سادات معنی پیدا نمی‌کند و بهتر است که در ذیل قوم عرب تعریف شود، یا به کلی مانند اکثریت سادات پشتون، تغییر هویت و ماهیت داده، پشتون، تاجیک، هزاره یا ازبک شوند و خود را سید نخوانند.

اگر قومیت سادات بر اساس گفتمان دینی که علت وجودی آن است شکل بگیرد، در آن صورت عناصر سکولار، ضد دین، التقاطی و دشمن اهل بیت و کسانی که ائمه اهل بیت را در حد عالمان و مفتیان و حتی سران مذاهب دیگر تنزل می‌دهند، نمی‌توانند سادات خوانده شوند، چون با ماهیت سادات آگاهانه یا نا آگاهانه در تعارض قرار دارند.

بر رهبران، فرهیختگان، دانشمندان و قشرها مختلف سادات لازم است که با پرهیز از سیدگرایی، تجربه هزاره گرایان را تکرار نکرده و عناصر غیر مذهبی، ضد دین و پیروان مکاتب فکری و سیاسی نا سازگار با مبانی فکری اسلامی و افراد التقاطی را به عنوان شخصیت‌های سادات به جامعه معرفی نکنند. این افراد و عناصر طیف و سיעی از چپ‌گرایان سابق، سکولارها، لاییک‌ها، بقایای کمونیست‌ها از هر جناحی و همکاران فرقه وندیه را تشکیل می‌دهند.

مصباح زاده

ضرورت تبارز سادات به عنوان قوم مستقل در افغانستان

سید محمدباقر مصباح‌زاده

فاکتورها و عوامل مذهبی، اجتماعی و سیاسی که بر اساس آن‌ها سادات زیر مجموعه اقوام دیگر محسوب می‌شدند، توسط روشنفکران و قوم‌گرایان هزاره طی چهل سال گذشته تخریب شده و از بین رفته است.

تاریخ انتشار : شنبه ۲۸ حوت ۱۳۹۵ ساعت ۱۵:۲۷



در ماه‌های اخیر که بحث توزیع تذکره الکترونیک در

در جریان فتنه هزاره‌گرایی که جنبه ایدئولوژیک از سوی روشنفکران غیر مذهبی و ضد مذهبی هزاره دارد، نخبگان سادات اگر خود را هزاره نامیدند محکوم شدند که برای استفاده از حق هزاره خود را هزاره می‌نامند، آن‌ها هزاره نیستند، و اگر گفتند هزاره نیستند سید هستند باز متهم به نژادپرستی و برتری طلبی شدند.

افغانستان مطرح است، بحث قومیت‌ها بار دیگر داغ شده است. علت آن این است که دولت افغانستان در تذکره، موضوع ملیت را نیز گنجانیده و مصداق آن را برای تمام مردم افغانستان یک قوم قرار داده است، قوم «افغان» که پشتون هم نامیده می‌شود. اقوام دیگر از این کار ناراحت‌اند و نمی‌خواهند هویت قوم‌شان نادیده گرفته شده و با قوم دیگری تعریف شوند. دولتی‌ها تلاش کردند که اختلاف‌ها را با یک جمع‌بندی غیرواقعی و غیرعلمی حل کنند، به این شکل که در تذکره‌ها ملیت مردم افغانستان، «افغان» نوشته شود و قومیت هر قوم نیز ذکر شود.

قوم سادات که در میان اقوام مختلف افغانستان حضور دارند، در زمان تدوین قانون اساسی جدید که نام چهارده قوم کوچک و بزرگ در آن ثبت شد، می‌خواستند این قوم نیز که از بسیاری اقوام کوچک برسمیت شناخته شده، جمعیت و ظرفیت بیشتر دارند به رسمیت شناخته شود، اما متأسفانه علما، دانشمندان، سیاستمداران و رهبران آن‌ها بخاطر مصالح شخصی و سیاسی خودشان که آن را مصالح اجتماعی و ملی قلمداد می‌کردند به این امر مهم اهتمام نوزیدند و حتی به مشورت و نصایح دلسوزان و آگاهان امور گوش ندادند.

سادات شیعه بیشتر از سادات سنی خواستار هویت مستقل این قوم و به رسمیت شناخته شدن آن هستند. دلیل آن غریب واقع شدن و مورد آزار و اذیت و اهانت، تهمت قرار گرفتن و حق تلفی‌هایی است که توسط هزاره‌های تندرو و فاشیست، در

در حال حاضر هیچ مصلحتی بالاتر از تبارز سادات به عنوان قوم مستقل برای دفاع از دین، مذهب، هویت و ملیت‌شان وجود ندارند. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه تبارز مستقل را عامل تفرقه مذهبی یا ملی می‌دانند سخت در اشتباهند.

طی دو دهه گذشته به شکل بی‌رحمانه بر آن‌ها اعمال شده است.

در جریان فتنه هزاره‌گرایی که جنبه ایدئولوژیک از سوی روشنفکران غیر مذهبی و ضد مذهبی هزاره دارد، نخبگان سادات اگر خود را

هزاره نامیدند محکوم شدند که برای استفاده از حق هزاره خود را هزاره می‌نامند، آن‌ها هزاره نیستند، و اگر گفتند هزاره نیستند سید هستند باز متهم به نژادپرستی و برتری طلبی شدند.

سادات به دلایل زیر باید به‌عنوان یک قوم مستقل در افغانستان تبارز کرده و به رسمیت شناخته شود:

۱- پیشینه و پشتوانه نژادی و تباری واحد دارند؛
۲- در تمام نقاط افغانستان حضور فیزیکی گسترده و مؤثر دارند، در حالی‌که چهار قوم بزرگ شناخته شده کنونی این ظرفیت را هنوز ندارند؛

۳- سابقه حضور و تبارز سادات در افغانستان کمتر از هیچ قومی نیست و حتی از برخی اقوام مدعی سابقه تاریخی، مقدم‌ترند.
۴- نقش برآورنده در تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان در طول تاریخ داشته و بسیاری از شخصیت‌های ملی، علمی، مذهبی و سیاسی افغانستان متعلق

با سادات شیعه در جامعه هزاره به‌عنوان اقلیت برخورد می‌شود، همان کاری که اقوام بزرگ دیگر با خود هزاره‌ها می‌کنند.

به قوم سادات هستند.

۵- فاکتورها و عوامل مذهبی، اجتماعی و سیاسی که بر اساس آن‌ها سادات زیر مجموعه اقوام دیگر محسوب می‌شدند، توسط روشنفکران و قوم‌گرایان هزاره طی چهل سال گذشته تخریب شده و از بین رفته است. در حال حاضر هیچ مصلحتی بالاتر از تبارز سادات به‌عنوان قوم مستقل برای دفاع از دین، مذهب، هویت و ملیت‌شان وجود ندارند. کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه تبارز مستقل را عامل تفرقه مذهبی یا ملی می‌دانند سخت در اشتباهند.

در جامعه‌ای که هم مذهب و هم هویت انسانی و ملی سادات ظالمانه پامال شده

سادات بجای این‌که اقلیتی در میان اقلیت باشند بهتر است مانند قزلباش‌ها و نورستانی‌ها اقلیتی در سطح ملی باشند. این هم به نفع افغانستان است و هم به نفع اقوام.

و می‌شود، سخن از تفرقه و نفاق و منافع مشترک، بیشتر از آن که واقعیت داشته باشد فریبکارانه است. کسانی که این جنایت و ستم را در حق سادات روا داشته‌اند و کسانی که با ستمکاران و منحرفان به اشکال مختلف همراهی کردند و حداقل خاموش ماندند، مقصرند.

۵- با سادات شیعه در جامعه هزاره به‌عنوان اقلیت برخورد می‌شود، همان کاری که اقوام بزرگ دیگر با خود هزاره‌ها می‌کنند. سادات بجای این‌که اقلیتی در میان اقلیت باشند بهتر است مانند قزلباش‌ها و نورستانی‌ها اقلیتی در سطح ملی باشند. این هم به نفع افغانستان است و هم به نفع اقوام. خوب است هیچ‌کسی چوب کس دیگری را نخورد.

سخت‌گیرترین و ضد انسانی‌ترین ستمی که در حق سادات از زمان بنی‌امیه تاکنون در جهان اسلام و از

سخت‌گیرترین و ضد انسانی‌ترین ستمی که در حق سادات از زمان بنی‌امیه تاکنون در جهان اسلام و از جمله افغانستان شده است، مجبور شدن آن‌ها به کتمان هویت و حل شدن اجباری در میان اقوام دیگر است.

جمله افغانستان شده است، مجبور شدن آن‌ها به کتمان هویت و حل شدن اجباری در میان اقوام دیگر است. پرده‌برداری از این واقعیت در افغانستان ثابت خواهد کرد که جمعیت سادات افغانستان بیشتر از بسیاری اقوام دیگر است. سادات افغانستان پیوندهای عمیق خونی، ملی و مذهبی با تمام اقوام افغانستان و از جمله قوم شریف هزاره دارد. تبارز مستقل قومیت سادات به معنای دشمنی با قوم هزاره نیست، مسلمانان مؤمن هزاره و سادات یک روح در دو بدن بوده و خواهند بود.

در خاتمه از تمام دوستان و برادران سید و هزاره و بخصوص از هزاره‌گرایان جاهل، فحاش، بدزبان، متحجر و عقده‌ای می‌خواهم که دیگر وقت آن رسیده است که به بحث هزاره و سید در جامعه خود خاتمه دهید و به کارهای مهم و سرنوشت‌ساز بپردازید. تا حالا هرچه توانستید عاقلانه و غیرعاقلانه گفتید، دیگر بس است.

یکی از عقل می‌لافت یکی طامات می‌بافت

بیا کاین داورها را به پیش داور اندازیم

وردک، برگ دیگری از تاریخ تحریف شده اقوام در افغانستان+عکس

سید محمدباقر مصباح‌زاده

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سید» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمره قبایل پشتون قرار دادند و بحث سیادت‌شان را به مرور زمان کمرنگ کردند تا حدی که در حال حاضر این موضوع را یک افسانه و فولکلور خوانده و برخی نویسندگان پشتون، طرح این موضوع را توطئه دشمنان پشتون‌ها برای اختلاف افگنی در میان آن‌ها قلمداد می‌کنند

تاریخ انتشار : سه شنبه ۴ عقرب ۱۳۹۵ ساعت ۱۱:۴۱



طرح موضوع

کلمه «وردک» را در لغت جهازعروس معنی کرده‌اند، چنان‌که دهخدا نوشته است: «وردک، [وَ دَ] (ل) جهاز عروس یعنی اسبابی که با او به خانه شوهر برند. (آندراج) (ناظم الاطباء) (برهان). جهیزیه. (مؤید الفضلا) (شرفنامه منیری).» (۱)

هنری والتر بلیو، کلمه وردک را مأخوذ از طایفه‌ای بنام «وردوج» می‌داند که در بدخشان زندگی می‌کردند و شاخه‌ای از قوم بزرگ پارس بودند. بخشی از این طایفه در زمان‌های قدیم به منطقه‌ای که حالا وردک نامیده می‌شود مهاجرت کردند و به مرور زمان نام‌شان از وردوج به وردک تغییر یافت. (۲) در حال حاضر هم ولسوالی (فرمانداری) وردوج در ولایت بدخشان قرار دارد.

از نظر سیاسی و اجتماعی، «وردک» نام یکی از قبایل بزرگ پشتون گذاشته شده و ولایتی به همین نام در سال 1343 هجری شمسی در زمان ظاهرشاه، آخرین حکمران طایفه محمدزایی، ایجاد شد. قوم وردک در حال حاضر متشکل از چند قبیله کوچکتر بنام‌های مایار(ماهیار)، میرخیل، نوری، ممک، تورک، گدای و ... می‌باشد که بطور عمده در ولسوالی‌های سیدآباد، چک، ترخ، جغتو و دایمیرداد زندگی می‌کنند. وردکی‌ها در تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان از اواخر قرن نوزدهم تاکنون نقش فعال و برجسته دارند و در پست‌های بلند مدیریتی کشور کار کرده‌اند.

در دهه‌های اخیر که زمینه‌های تحقیق و تتبع تاریخی و سیاسی در مورد سرزمین و مردم افغانستان در داخل و خارج از کشور توسط پژوهشگران فراهم شد بحث گسترش خشونت بار پشتون‌ها از دامنه‌های سلسله کوه سلیمان بسوی مرکز افغانستان به میان آمد. از جمله مناطقی که به تصرف پشتون‌ها درآمده و به هزاره‌ها، تاجیک‌ها و سادات شیعه تعلق داشت، مناطق پشتون‌نشین ولایت وردک است. البته، نه تنها پشتون‌ها بلکه تمام اقوامی که در طول تاریخ بشر، قدرتمند

انکار سیادت سادات وردک و برجسب زدن ناحق به موافقان این موضوع، با واقعیت تاریخی در تضاد است، چراکه موضوع سادات مربوط به قرون قبل از اسلام و دوران باستان نیست که آن را افسانه، فولکلور و یا توطئه خواند و در سرودهای ویدی، کتاب اوستا، تاریخ هرودت یا سفرنامه هیوان تسنگ چینی، جستجو کرد.

تر از دیگران بوده اند اقوام ضعیف‌تر را سرکوب کرده اند.

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سید» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمره قبایل پشتون قرار دادند و بحث سیادت‌شان را به مرور زمان کمرنگ کردند تا حدی که در حال حاضر این موضوع را یک افسانه و فولکلور خوانده و برخی نویسندگان پشتون، طرح این موضوع را توطئه دشمنان پشتون‌ها برای اختلاف افگنی در میان آن‌ها قلمداد می‌کنند و برخی نویسندگان خارجی هم به پیروی از اطلاعات ارائه شده‌ای رسمی توسط حکام و قوم‌گرایان پشتون، سیادت وردکی‌ها را مانند موضوع اسرائیلی تباری پشتون‌ها افسانه و عامیانه قلمداد می‌کنند.

انکار سیادت سادات وردک و برجسب زدن ناحق به موافقان این موضوع، با واقعیت تاریخی در تضاد است، چراکه موضوع سادات مربوط به قرون قبل از اسلام و دوران باستان نیست که آن را افسانه، فولکلور و یا توطئه خواند و در سرودهای ویدی، کتاب اوستا، تاریخ هرودت یا سفرنامه هیوان تسنگ چینی، جستجو کرد. این موضوع به هجرت سادات از ابتدای گسترش اسلام در خراسان بستگی دارد که هم در کتب تواریخ آمده و هم شفاهی سینه به سینه نقل شده است. حضور سادات در میان تمام اقوام در افغانستان و جهان به همین شکل است. برخی در اقوام مربوطه حل شده و سیادت شان را فراموش کرده اند و برخی هنوز این عنوان را حفظ نموده و هویت مستقل دارند.

در رابطه با سیادت وردک‌ها هنری والتر بلیو، نویسنده، زبان‌شناس و پزشک بریتانیایی که برای نخستین بار قبل از خود پشتون‌ها دستور زبان پشتو را تدوین و منتشر کرد، می‌نویسد: «وردک‌ها [حدود 140 سال قبل] از نظر قومی نه افغان و نه پتان، نه غلزاری، نه هزاره، نه ترک و نه مغول اند، عده‌ای آن‌ها را تاجیک می‌دانند و برخی دیگر «شیخ» می‌نامند، در حالی‌که خودشان بر این باورند که از نسل مهاجمین [مهاجرین] عرب و سید هستند. آنها پشتو را با لهجه شکسته و معیوب صحبت می‌کنند که با کلمات خارجی زیادی مخلوط شده و شاید این کلمات از زبان وردجوی آمده باشند.(3)

این نوشته در پی آن است تا هویت قومی وردکی‌ها را کالبد شکافی نموده و گرد و غبار قرن‌ها تحمیل، تحریف، و تحمیق و ستمی که بر هزاره‌ها، تاجیک‌ها و سادات بویژه سادات شیعه در منطقه وردک و میدان رفته است را از روی واقعیت‌ها و حقایق تاریخی بردارد.

طوایف سادات پشتون

اکثر نسب‌شناسان قدیم و نقبای سادات در گذشته معتقد بودند که در اثر مظالم سلاطین و امرای بنی‌امیه و بنی‌عباس و همچنین سلاطین محلی و مهاجمین مغول، پیش از 1472 قبیله سادات علوی (اعم از حسینی و حسنی) به کشورهای مختلف در خراسان، آسیای مرکزی، هند، رم (ترکیه و سوریه) و کشورهای آفریقایی مانند مصر، تونس و مغرب مهاجرت کردند(4). امروزه سادات در تمام سرزمین‌های اسلامی از جمله افغانستان در میان اقوام مختلف زندگی می‌کنند. سادات هر جا که رفته و ساکن شده‌اند نه به‌عنوان یک قوم و قبیله بلکه به عنوان یک نماد مذهبی و اجتماعی مورد

علاوه بر اختلاف تاریخی بر سر تعلقات سرزمینی، هویت قومی وردکی‌ها نیز تحریف شده است. مردم وردک در طول تاریخ‌شان خود را نه پشتون بلکه «سید» و از نسل حضرت علی(ع) می‌دانستند، اما بصورت رسمی آن‌ها را در زمره قبایل پشتون قرار دادند

احترام داوطلبانه مسلمان قرار دارند و هر قومی سادات خودشان را متعلق به خود می‌دانند. اگر قبایل سادات در سرزمین‌های مختلف گروه‌های قومی تشکیل می‌دادند تاکنون حداقل یک کشور بزرگ ایجاد کرده بودند. همین اکنون جمعیت شناخته شده سادات در قاره آسیا به بیش از سی میلیون نفر تخمین زده می‌شود که حدود 14 میلیون آن در کشورهای جنوب آسیا زندگی می‌کنند.

در افغانستان سادات در میان اقوام مختلف از جمله پشتون‌ها حضور پررنگ دارند، و نفوس سادات پشتون به مراتب بیشتر از سادات سایر اقوام به نظر می‌رسد، اما اکثریت آن‌ها پشتونیزه شده و هویت اصلی‌شان را از دست داده‌اند. در کتاب «تاریخ جهان‌شاهی و مخزن افغانی» تألیف خواجه نعمت الله هروی در قرن هفتم هجری، از یازده قبیله سادات پشتون به این شرح نام برده شده است:

(1) بختیاری(فرزندان ابی سعید ابن سید اسحاق)

(2) اشترانی (سیدمحمد گیسودراز)

(3) سیدزئی(سید زایی، سید زک) از نسل سید جلال بخاری و ترین

(4) خرشین

(5) متی

(6) شیرانی (سرانی)

(7) تارن (سید طاهر)

(8) هُنی

(9) وردک

(10) محمدزایی (محمد زئی)

(11) سید حسن خُجندی (مشهور به خوندی) (5)

در کتاب تواریخ خورشید جهان از 9 قبیله سادات در میان پشتون‌ها به این شرح یاد شده است:

(1) بختیار (ابی سعید ابن سید اسحاق) از مادر شیرانی

(2) ستوریانی[اشترانی] فرزند میر سیدمحمد، از مادر شیرانی

(3) مشوانی[مشوانی] فرزند میر سیدمحمد، از مادر کاکر (غرغشتی)

(4) هُنی فرزند میر سیدمحمد، از مادر کرانی

(5) وردک فرزند میر سیدمحمد، از مادر کرانی

شیر محمدخان صاحب کتاب تواریخ خورشید جهان در مورد انکار سیادت 9 قوم فوق می گوید : « قول بعض طاعنان بی سر و سامان را که از شرافت این 9 قوم و اصلیت ایشان را انکار نمایند و به طعن و خلل پرداخته اند جز خاک بر سر پاشیدن حاصلی نخواهد شد و این 9 قوم از تکالیف و بیگاریات معاف می باشند. » (7)

دیده می شود که وردک در هر دو لیست فرزند سیدمحمد (گیسو دراز) بوده و اولاده او «سید» محسوب می شوند. در رابطه با چگونگی ورود سیدمحمد به سرزمین پشتون ها و سپس هند و شخصیت او، روایت های مختلفی وجود دارد:
(1) سیدمحمد گیسو دراز فرزند سید یوسف حسینی، که اجدادش در هرات زندگی می کرده و پدر یا پدر بزرگش به هند مهاجرت کرده است، در سال 1321 میلادی در دهلی به دنیا آمد و در سال 1422 در گذشته و مرقدش در منطقه «گل برگه» هندوستان زیارتگاه خاص و عام است. او عارف، مفسر و دانشمند مشهور و صاحب کرامات بوده است که تصنیفات و کتاب های او را تا 40 جلد نام برده اند. سیدمحمد گیسو دراز را در هند به نام «بنده نواز» هم یاد می کنند. (8)

(2) میر سیدمحمد، پدر شخصی بنام اشترانی (مشهور به سیدمحمد گیسودراز)، از ایران به کوه سلیمان آمده و در آنجا به سبب فضل و تقوا و دانش و کراماتی که از خود نشان داده بود مورد احترام سه قبیله پشتون بنام های از نظر سیاسی و اجتماعی، «وردک» نام یکی از قبایل بزرگ پشتون گذاشته شده و ولایتی به همین نام در سال 1343 هجری شمسی در زمان ظاهرشاه، آخرین حکمران طایفه محمدزایی، ایجاد شد.

کاکر(غرغشتی)، کررانی و شیرانی قرار گرفت و رؤسای هر قبیله یک دختر خود را به عقد او در آوردند که از آن ها صاحب چهار فرزند پسر شد.

مسونی فرزند اول سیدمحمد مادرش از قبیله کاکر بود، اشترانی فرزند دومش متعلق به مادری از قبیله شیرانی و فرزندان سوم و چهارمش بنام هُتی و وردک از زن کررانی به دنیا آمده بودند. سیدمحمد بعد از ازدواج و تولد فرزندانش به تنهایی هندوستان رفت و فرزندانش با اقوام مادری شان بسوی غرب و منطقه وردک کنونی رفتند. (9)

نسب نامه میر سیدمحمد، به این شرح است: میر سیدمحمد ابن سیدغور ابن سیدعمر ابن سیدقاب ابن سیدقاین ابن سیدالرجال محمد ابن سید اسماعیل ابن امام جعفر صادق علیه السلام. (10)

شیرمحمدخان در کتاب تواریخ خورشید جهان در رابطه با میرمحمد گیسو دراز چنین نوشته است: «آورده اند میر سیدمحمد نام گیسو دراز از نسل سید الرجال محمد بن سید اسمعیل اعرج خلف امام جعفر صادق (ع) به کوه سلیمان در آمده، چون مردی صاحب حالات و مقامات بود سردار شیرانی، کاکر و کررانی به وی رجوع و از انفاس متبرکه اش فیضیات گردیده به مشاهده کرامات و خوارق عادات از آن سیدالسادات خواص و عوام هر 3 تن معتقد ولایت او شدند. وقتی که در واقع هنگام خطر لشکر مغولان هر 3 تن نزدیک بود پامال حوادث شوند خانان هر سه تن به خدمت سید آمده دعا کردند حادثه رفع و دفع گردید. سرداران هر سه تن 3 دختران خود را پیشکش سید ممدوح کرده و آن سید هر سه را به نکاح قبول نمود، چنانچه اول ستوریانی از دختر سردار شیرانی بعد از آن مشوانی از دختر سردار کاکری نوبت دیگر وردک و هُتی هر دو توامان از دختر سردار تمن کررانی پیدا شدند و وجه تسمیه میر صاحب فرزند دختر شیرانی را به ستوری و فرزند دختر سردار کاکری را به مشوانی و دختر کررانی را به وردک بیان نموده اند. ستوری ابن سیدمحمد گیسودراز، اولادش ستوریانی اند اکثرا در پاکستان ساکنند از سادات سنی المذهب و از نسل سید اسمعیل

اعرج بن امام جعفر صادق (ع) می باشند. این مطلب در مقصد سوم کتاب روضه الاحباب شاه عطاالله کرمانی موجود است. بنابراین، طایفه ستوریانی و مشوانی و وردگ و هنی از نسل چهار فرزندان سیدمحمد گیسو درازند.» (11)

قابل ذکر است که روایت شیرمحمدخان با روایت خواجه نعمت الله هروی در مود میر سیدمحمد گیسو دراز، اندکی تفاوت دارد. خواجه نعمت الله شخصی را که اول به کوه سلیمان رفته میر سیدمحمد، معرفی می کند و سیدمحمد گیسو دراز را فرزند او می داند که نام دیگرش اشتراکی است، اما شیرمحمدخان، شخص اول را میر سیدمحمد گیسو دراز، معرفی کرده و فرزند او را نه اشتراکی (سیدمحمد گیسو دراز)، بلکه «ستوریانی»

اکثر نسب شناسان قدیم و نقیای سادات درگذشته معتقد بودند که در اثر مظالم سلاطین و امرای بنی امیه و بنی عباس و همچنین سلاطین محلی و مهاجمین مغول، پیش از 1472 قبیله سادات علوی (اعم از حسینی و حسینی) به کشورهای مختلف در خراسان، آسیای مرکزی، هند، رم (ترکیه و سوریه) و کشورهای آفریقایی مانند مصر، تونس و مغرب مهاجرت کردند

نامیده است.

همان طوری که ملاحظه شد دو سیدمحمد گیسودراز در کتب تاریخی ثبت شده است، یکی سیدمحمد گیسودراز حسینی، که اجدادش از هرات به هندوستان هجرت کرده اند، و دیگری سیدمحمد گیسودراز که از نسل امام جعفر صادق علیه السلام بوده و از ایران به کوه سلیمان در جنوب شرق افغانستان کنونی رفته و در آنجا مقیم شده است. ایشان هم بعد از کوه سلیمان به هند مهاجرت کرده اند، اما فرزندان با مادرانشان در میان اقوام مادری باقی مانده و گسترش یافته اند. در این زمینه تحقیقات بیشتر لازم است تا نظریه یگانگی یا دوگانگی سیدمحمد گیسودراز بطور کلی و تقدّم و تأخّر میر سیدمحمد با سید محمد گیسو دراز، واضح شود.

علاوه بر سیدمحمد گیسودراز سیدی دیگری به نام سیداسحاق نیز به کوه سلیمان رفته و در آنجا مقیم شده است. خواجه نعمت الله هروی صاحب کتاب تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی در مورد سیداسحاق چنین می نگارد: «نقل است که جوان سیدزاده اسحاق نام [بن جعفر بن نظام بن عیسی بن محی الدین بن محمد بن حافظ بن نور بن جمال بن بوعلی بن یادگارعلی بن نشان علی بن امام زین العابدین بن امام حسین شهید دشت کربلا رضوان الله علیه] از قصبه اوش من توابع بغداد بنابر تفرقه روزگار غربت سفر اختیار کرده، به کوه کشنغر که وطن شیرانی بود رسید و مدت مدید در آن تمن گذرانید - چون آثار صلاح [و بزرگ زادگی] از ناحیه او هویدا بود، شخصی از مردم شیرانی [سنجر نام، حالت و افعال سیداسحاق معلوم نموده] دختر عاجزه خود را به او نسبت کرد - (نام دختر او شیخی بود) از او فرندی بوجود آمد - او را [سیدحبیب نام کردند و او به] ابی سعید مشهور شده- پس از چندگاه سیداسحاق را اراده وطن شد، به رخصت قوم متوجه اوش گشت، چون در [قصبه اوش] که وطن طایفه مشوانی است، رسید بیمار شد و رخت به عالم بقا برد- مادر سید ابی سعید پسر را باز به تمن شیرانی [کوه کسینغر] آورد، و چون سید ابی سعید طفل بود و پرورش او مشکل و مادرش را بی بضاعت اوقات به محنت تمام می گذشت، بنا بر ضرورت مردی را از طایفه شیرانی بخواست، اما مفلس بود- حق تعالی به یمن مقدم مادر سید ابی سعید بخت را مساعد او ساخت، و در اندک مدت دولت او بسیار شد (پس) آن مرد از روی مهربانی سید ابی سعید را بخت آور می گفت و به مردم ظاهر می ساخت که دولت من از یمن قدم این فرزند سعادت مند است، و از آن روز سید ابی سعید را خلیق بخت آور می گفتند- رفته رفته به بختیار، شهرت یافت» (12)

به هر حال، از سیدمحمد گیسودراز که به کوه سلیمان رفته و با خانواده های پشتون ازدواج کرده است چهار فرزند پسر به نام های مسوانی، اشتراکی، هنی و وردگ به جا ماند. به روایت خواجه نعمت الله هروی، وردگ هفت پسر داشت که عبارت بودند از: نور، وتی، میر، گدای، ممک، تورک و ماهیار (مایار). هنری جورج راورتی، از زبان شناسان و خاورشناسان مشهور بریتانیا، می گوید که تورک و مایار بر اساس روایتی، پسرخوانده وردگ بوده اند، اما این روایت را خیلی مشکوک می داند. راورتی در زمان نگارش کتابش در سال 1881 میلادی نفوس قوم وردگ را حدود ده هزار خانوار قلمداد می کند که طوایف میرخیل، نوریخیل و ماهیار پرجمعیت ترین شان به شمار می رفتند. (13)

از سیدحبیب مشهور به ابی سعید و بختیار، پنج فرزند پسر بجا ماند که نسل آنها در میان پشتونها پراکنده اند، نام فرزندان قومی بنام وردگ از لحاظ هویت اتنیکی پشتون نبوده و سادات اند که پشتونیزه شده اند

بختیار از این قرار است: اتو (عطاء الله)، اکو، کورنی، پرنی، توری. طایفه شیخ زئی (زایی) در میان پشتونها اولاده حضرت خواجه یحیی کبیر فرزند خواجه الیاس فرزند سیدمحمد و فرزند عطاء الله (اتو) هستند. (14)

بر اساس آنچه تا اینجا مستند به کتب تاریخی و روایات شفاهی ذکر شد قومی بنام وردگ از لحاظ هویت اتنیکی پشتون نبوده و سادات اند که پشتونیزه شده اند. این که قوم وردگ، مانند سادات سایر مناطق و اقوام غیرپشتون دیگر بصورت طبیعی در ولایت میدان وردک حضور و گسترش یافته اند یا با خویشاوندان پشتونشان از دامنه های کوه سلیمان به مناطق مرکزی هجوم آورده و سرزمین هزاره ها، تاجیک ها و سادات شیعه را تصاحب کرده اند ضرورت به تحقیق همه جانبه تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دارد. البته این مسئولیت نجبان، دانشمندان، نویسندگان و فرهیختگان وردک است که ضمن حفظ ملیت پشتونشان هویت اتنیکی خود را روشن سازند و بجای داشتن تعصب خشک قومی و مذهبی تحمیلی، به واقعیت های تاریخی بی طرفانه توجه کنند. ادامه دارد...

پانویس ها

- 1- <https://www.vajehyab.com/dehkoda>
- 2- <http://www.jatland.com/home/Wardak>
- 3- همان منبع.
- 4- کشف الانساب، حاج سیدمحمد علی شاه حسینی نسب سنگلاخی.
- 5- هروی، خواجه نعمت الله، تاریخ جهان شاهی و مخزن افغانی، ص 648-649.
- 6- <http://barakzahi.parsiblog.com/Posts/28> به نقل از شیرمحمدخان، تواریخ خورشید جهان، همان منبع.
- 7- همان منبع.
- 8- <http://sherenab.com/index.peh?module=view&do&id=2317>.
- 9- هروی، خواجه نعمت الله، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، جلد دوم، تصحیح و تنقیح سید امام الدین (استاد دانشگاه کلکته)، مطبع زیکو پرس، دهاکا، پاکستان، محرم الحرام سنه 1382 هجری قمری مطابق جون 1962 عیسوی، ص 644-646.
- 10- همان منبع.
- 11- <http://barakzahi.persianblog.com/posts/28> به نقل از کتاب تواریخ خورشید جهان، تألیف شیر محمدخان.
- 12- مخزن افغانی، ص 642-643.
- 13- www.barmazid.com/2016/04/wardag-or-wardak-tribe.html به نقل از کتاب "Notes on Afghanistan and part of Baluchistsn" by H.G. Raverty in 1881.
- 14- مخزن افغانی، ص 642.

نویسنده: سیدمحمدباقر مصباح زاده
برگی از تاریخ خونین افغانستان

تصفیه قومی و مذهبی در جلریز و دره میدان

سید محمدباقر مصباحزاده

در قرن پانزدهم دره میدان که از ملا خیل تا پل محراب در تکانه، متعلق به سید محمد فرزند سید احمد کبیر (شاه برهنه) نیای بزرگ سید شاه قباد ولی بود، مورد حمله و تعرض اقوام پشتون قرار گرفت. در این تعرض سید محمد به شهادت رسید. مرقد شریف سید محمد در حال حاضر به نام «خواجه محمد» در بلندی که به همین نام یاد می‌شود قرار داشته و زیارتگاه مردم میدان است.

تاریخ انتشار: شنبه ۳۰ عقرب ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۰۲

چند ماه قبل فردی شاخ خودخواهی اش را به سنگ سیادت اعقاب حضرت سیدشاه قباد ولی(ره) و قوم «یادگار» جلریز، شکست. من در آن زمان مشغول مطالعه و پژوهش در مورد مردم سنگلاخ و تاریخ تحولات این منطقه بودم که بحث پیوند سادات سنگلاخ با قوم یادگار جلریز به شکل غیر واقعی و در تعارض با ادب و اخلاق انسانی توسط فرد مذکور مطرح شد. بنا براین، تصمیم گرفتم که در رابطه با مردم جلریز و بخصوص قوم یادگار تحقیقاتی انجام دهم که به نتایج زیبا و اطلاعات ارزشمندی دست یافتم و مصداق این ضرب المثل را تجربه کردم که می‌گوید: عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد.

برای روشن شدن حقیقت در مورد قوم یادگار جلریز که سنی مذهب هستند و پیوند آنها با سادات سنگلاخ که شیعه مذهب اند دوستان من و بخصوص یکی از جوانان آگاه و دلسوز قبول زحمت نموده در مرکز جلریز و شهر کابل تحقیقات میدانی لازم را که ضرورت داشتیم انجام داده و اسناد کتبی، تصویری و شفاهی آن را برایم فراهم ساخت.

با مطالعاتی که قبلا هم در رابطه با دره میدان انجام داده بودم برایم ثابت شد که مردم دره میدان و وردک در قدیم فارسی زبان و اکثریت شان شیعه مذهب و از طایفه جلیله سادات بوده اند که در اثر هجوم تدریجی پشتون ها از جنوب به مرکز افغانستان و کشتار بی‌دریغ، از سرزمین های خود رانده شده اند و در مناطق دیگر پناه برده اند. آن عده از مردم بومی که باقیمانده اند اعم از سادات و هزاره، برای نجات شان از کشتار و اخراج، بالاچار از لحاظ مذهبی سنی شده اند و از لحاظ قومی پشتون و تاجیک، به همین علت است که از قدیم گفته می‌شد که قوم یادگار جلریز که حالا مربوط به ملیت تاجیک هستند و اقوام وردک که پشتون شده اند در اصل سید و شیعه مذهب بوده اند. قوم یادگار جلریز خوشبختانه سیادت شان را حفظ نموده و در منطقه به این عنوان شهرت دارند و شجره نامه های شان نیز گواهی بر این مطلب است.

در این نوشته تنها به تحولات تاریخی و خونین دره میدان و سادات جلریز اشاره می‌شود و راجع به وردک کاری نشده که امیدوارم کسانی دیگر بتوانند به این موضوعات مفصل و اساسی بپردازند.

تاریخ و چگونگی تحولات

مناسفانه رویدادها و تحولات تاریخی و اجتماعی دره میدان و به تبع آن تحولات دره سنگلاخ و جلریز آنطوری که لازم بود ثبت تاریخ نشده و اسناد و منابعی برای مطالعه و بررسی آنها وجود ندارد. یکی از دلایل مهم این نارسایی شاید آن باشد که دره میدان در طول تاریخ به عنوان بخشی از کابل بوده و به عنوان جزء تابع کل مورد توجه قرار نگرفته است.

در رابطه با تحولات تاریخی و اجتماعی میدان، جلریز و سنگلاخ آن چه در س از سلطه تدریجی پشتونها در وردک و بخشی از میدان، سادات شیعه و هم مذهبان هزاره‌شان تا قرن پانزدهم میلادی بخش‌های وسیعی از دره میدان، از ملا خیل تا پل محراب، را در اختیار داشتند (رجوع شود به نقشه شماره 3). اقوام پشتون با حملات متعدد به تدریج بخش‌های باقی مانده را نیز به تصرف خود درآوردند، سادات و هزاره‌ها را به کوه پایه‌ها راندند.

پی می‌آید برگرفته از حکایت های شفاهی است که در برخی موارد با استفاده از قرائن و شواهد، زمان و مکان وقوع آنها به صورت تخمینی تعیین شده است.

بر اساس نظریه‌هایی که برخی پژوهشگران ارائه کرده‌اند، تا قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) مناطق وسیع وردک و دره میدان به طور عمده شیعه نشین و مردم آن فارسی زبان بوده‌اند. البته در برخی مناطق دره میدان تاجیک‌ها از قدیم سکونت داشتند که هنوز هم حضور دارند مانند، جلریز، تکانه، کهنه خمار و مناطق دیگر.

پس از سلطه تدریجی پشتونها در وردک و بخشی از میدان، سادات شیعه و هم مذهبان هزاره‌شان تا قرن پانزدهم میلادی بخش‌های وسیعی از دره میدان، از ملا خیل تا پل محراب، را در اختیار داشتند (رجوع شود به نقشه شماره 3). اقوام پشتون با حملات متعدد به تدریج بخش‌های باقی مانده را نیز به تصرف خود درآوردند، سادات و هزاره‌ها را به کوه پایه‌ها راندند. تحرکات و حملات پشتون‌ها که منجر به وضع فعلی از لحاظ ترکیب اجتماعی و تغییرات جغرافیایی در میدان و سنگلاخ شده است را می‌توان چنین دسته بندی کرد:

1- بخش‌هایی از وردک و دره میدان، در جریان گسترش سرزمینی پشتونها که از قرن سیزدهم میلادی از اطراف رشته کوه‌های سلیمان شروع شده بود تا قرن پانزدهم میلادی به تصرف اقوام پشتون در آمد.

2- در قرن پانزدهم دره میدان که از ملا خیل تا پل محراب در تکانه، متعلق به سید محمد فرزند سید احمد کبیر (شاه برهنه) نیای بزرگ سید شاه قباد ولی بود، مورد حمله و تعرض اقوام پشتون قرار گرفت (رجوع شود به نقشه‌های شماره 2 و 3 در کتاب سنگلاخ زادگاه من). در این تعرض سید محمد به شهادت رسید. مرقد شریف سید محمد در حال حاضر به نام «خواجه محمد» در بلندی که به همین نام یاد می‌شود قرار داشته و زیارتگاه مردم میدان است. مهاجمین زمین‌های متعلق به خواجه محمد از ملاخیل تا نزدیکی جلریز را به تصرف خود درآوردند.

3- چند دهه بعد از شهادت خواجه محمد، بار دیگر اقوام پشتون، مناطق بعد از جلریز تا پل محراب را که متعلق به سید نظام‌الدین، مشهور به «شاه سید بابا» بود مورد حمله قرار داده و به تصرف خود درآوردند. در این تجاوز شاه سیدبابا که از نوادگان سید محمد (خواجه محمد) و یکی از نقبای بزرگ زمان خود بود به مقابله با متجاوزان برخاسته و به شهادت رسید. زیارتگاه این سید عالیقدر در باغ لنگ تکانه واقع شده است. بعد از فاجعه تکانه فرزندان سید نظام‌الدین به مناطق مختلف پراکنده شدند که اخلاف آنها در مناطقی چون سرپل، شهرستان، دره زرگر پغمان، دو آب غوربند، کلان‌تله در دره ترکمن، جو قول بهسود و دره سنگلاخ مقیم شدند. از جمله فرزندان سید نظام‌الدین (شاه سیدبابا)، سیداحمد پدر بزرگ پدر (جد سوم) سید شاه‌قباد ولی، در دره سنگلاخ سکونت اختیار کرد. تاریخ تحولات اجتماعی سنگلاخ از این به بعد رقم خورده و دره سنگلاخ مشهور می‌شود.

4- در زمان حکومت محلی هوتکی‌ها در قندهار، پشتون‌های خروتی پل سرخ میدان با همکاری اقوام دیگری پشتون برای اشغال سنگلاخ لشکر کشی کردند. جنگ سختی در ابتدای دره سنگلاخ آغاز شد و لشگر مهاجم که عده وعده‌شان ده‌ها برابر از مدافعان سنگلاخ بود تا منطقه‌ای که حالا «خروتی» نامیده می‌شود پیشروی کردند. در همین حال برای توجیه این تجاوز سید شاه قباد ولی را را فضی خوانده و به حکومت محلی گزارش دادند که او مذهب رافضیان را به مردم تعلیم می‌دهد. عمال حکومت محلی تصمیم گرفتند که شاه قباد و طلبه‌های او را زندانی کرده و دره سنگلاخ را به قوم خروتی ببخشند. بنابراین هیأتی برای اجرای تصمیم به سنگلاخ فرستاده شد، اما این هیأت بعد از ملاقات با سید شاه قباد، تحت تأثیر آن سید بزرگوار قرار گرفته از آزار و اذیت او و غصب کامل دره سنگلاخ خودداری کرد. با آن هم منطقه خروتی را که ابتدای دره و مهمترین و فراخ‌ترین بخش آن بود به قوم خروتی واگذار کرد که حالا هم در اختیار آنان قرار دارد.

5- آخرین بار کوچی‌های خماری‌خیل، از قوم غلجایی، با حمایت پشتون‌های میدان و وردک در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) در زمان سید شاه فیروزخان، نوه سید شاه قباد

آخرین بار کوچی‌های خماری‌خیل، از قوم غلجایی، با حمایت پشتون‌های میدان و وردک در قرن هفدهم میلادی (قرن یازدهم هجری) در زمان سید شاه فیروزخان، نوه سید شاه قباد ولی، با لشکر عظیمی به سنگلاخ حمله کردند. در برابر این حمله غافلگیرانه که متجاوزین تا منطقه آهنگران آمده بودند سید شاه نوازخان، برادر سید شاه فیروزخان، با افراد اندک مقاومت کرد که به شهادت رسید. کوچی‌های خماری خیل سر آن سید بزرگوار را از تن جدا نموده با خود بردند.

ولی، با لشکر عظیمی به سنگلاخ حمله کردند. در برابر این حمله غافلگیرانه که متجاوزین تا منطقه آهنگران آمده بودند سید شاه نوازخان، برادر سید شاه فیروزخان، با افراد اندک مقاومت کرد که به شهادت رسید. کوچی‌های خماری خیل سر آن سید بزرگوار را از تن جدا نموده با خود بردند. سید شاه فیروزخان برای انتقام از خون به ناحق ریخته برادر فقیه، عالم و عالیقدرش شاه نوازخان، قیام کرد و در دشت «رمه تاله» در منطقه «یورد» بهسود، با غلجایی‌ها چنان جنگید که از کشته‌ها پشته‌ها ساخت تا این که قاتلان برادرش محکوم به شکست شده و با قبول جبران خسارت به رسم افغانی یک دختر به شاه فیروزخان داده و تعهد سپردند که بعد از آن کوچی‌ها از کوه‌های سنگلاخ به عنوان علف چر استفاده نکنند، مگر این که بابت آن «باج» بدهند.

در این رابطه حاج سید محمدعلی شاه، فرزند ملا کربلایی سید سکندر شاه از نوادگان سید شاه فیروزخان که عالم و آگاه زمان خود بود در کتاب کشف الانساب، چنین نوشته است: «شاه فیروزخان مرد شجاع و مبارز بود که همراه مردم قلیجی [غلجایی] افغان جنگ بسیار کرده هفتاد قبیله را در رمه تاله یورد که «میدان شاه» می‌گویند، ... بعد از آن جنگ بسیار همراهی قلیجی کرد که تقریر آن بسیار است که این کتاب گنجایش نداشت که همه آن ذکر شود. آخر الامر میان سید و افغان، سردار خوشحال خان قلیجی خون صافی کرد و دختر دیگر هم بر خون برادر خود شاه نوازخان گرفت، و در آهنگران سنگ شانه شد که افغان بر سید باج بدهد تا الحال می‌دهد.»

شواهد نشان می‌دهد که ساکنان اصلی قلعه یادگار و تپه جلریز نیز سید و از اولاده حضرت شاه ولی(ره) یا سایر فرزندان حضرت سید نظام الدین(ره) بوده‌اند که در اثر ستم، تجاوز و تبعیض مذهبی مجبور به مهاجرت اجباری شده‌اند. دو دلیل عمده در این رابطه می‌توان ارائه کرد: یکی مهاجرت اجداد سیدحسین حاکم به مزار شریف، و مهاجرت اجداد سادات سرپل، سادات شهرستان، پغمان و ... و دیگری وجود مسجدی در تپه جلریز کنار زیارت سیدسلطان‌علی بابا(ره) که در اطراف دیوار و سر دروازه این مسجد آثاری از اسامی پنجتن آل‌عبا نوشته بود. داستان مهاجرت اجداد سیدحسین حاکم در میان سادات سنگلاخی تبار مزارشریف به این شرح است:

«سید نظم مشهور به سید سرخ، جد آقای سیدحسین حاکم با پنج برادرش، آقایان سیدنبی، سیدکمال، سیدجلال، سید احمد و ... در ابتدای دره سنگلاخ زندگی می‌کردند [ابتدای دره سنگلاخ در آن زمان به احتمال قوی شامل جلریز هم می‌شد]. در آن دوران قبایل کوچی پشتون با شترها و مواشی‌شان در فصل بهار و تابستان به منطق مرکزی هزارستان هجوم آورده، علف‌چرها را به زور تصاحب کرده و مردم را تحت فشار قرار می‌دادند. ابتدای سنگلاخ از جمله مناطقی بود که کوچی‌ها هم در آنجا ساکن می‌شدند و هم از آن طریق به مناطق مرکزی هزاره‌جات می‌رفتند.

سید نظم و برادرانش یک خواهر زیبا داشتند که پشتون‌های کوچی قصد داشتند او را به عقد یکی از جوانان‌شان درآورند. آنها دختر را خواستگاری کردند و تهدید نمودند در صورتی که این کار نشود دست به قتل و غارت خواهند زد. برادران سید نظم وقتی چنین دیدند به ظاهر به خوبی با آنها رفتار نموده و خواهش کردند که در یک روز معین جوان مدنظر را با خود بیاورند و رسمی و آبرومندانه خواستگاری کنند. کوچی‌ها خوشحال شدند و روز خواستگاری را تعیین نموده رفتند. چند روز زودتر از موعد مقرر سه نفر از برادران سیدنظم تمام اعضای خانواده‌های‌شان را گرفته از طریق کوه‌ها و دره‌ها به مزارشریف هجرت می‌کنند و سه برادر دیگر می‌مانند تا از کوچی‌ها پذیرایی کنند. کوچی‌ها که در موعد مقرر آمدند در مهمانخانه با غذا و مواد خوراکی به خوبی پذیرایی شدند و سلاح‌های‌شان گرفته شده در گوشه اتاق گذاشته شد. پاسی از شب که سپری شد و مهمان‌های غارتگر به خواب رفتند، هر سه برادر سلاح‌ها را گرفته و کوچی‌ها را از پا در آوردند و بعد از پایان کار به دنبال سه برادر دیگرشان رهسپار شدند. یکی از آنها به علت مریضی به سفر ادامه داده نتوانسته و در منطقه‌ای در مسیر راه ساکن شد و دو برادر دیگر به مزار شریف رفتند. پنج برادری که به مزارشریف رفتند در منطقه یولمرب (یلمرب) ساکن شدند و در آنجا حسینی‌های را تأسیس کردند. از این واقعه طبق اظهارات اعقاب سیدنظم و برادرانش حدود 170 سال می‌گذرد.»

تاریخ هجرت اجداد سیدحسین حاکم از سنگلاخ با تاریخ شهادت شهید شاه نوازخان توسط کوچی‌ها و حمله به سنگلاخ تا حدی هم‌خوانی دارد. ممکن است بین این دو رویداد،

با استناد به شجره نامه یکی از سادات جلریز که در زمان امارت عبدالرحمان خان سیادت شان تأیید و مهر شده است، قوم یادگار از نسل حضرت سیدشاه نظام الدین ملقب به شاه سیدبابا، که مرقدش در باغ لنگک تکانه قرار دارد می باشد.

بیست سال فاصله وجود داشته و رویداد اولی قبل از شهادت شاه نوازخان اتفاق افتاده باشد.



نگاهی به جلریز و اقوام آن

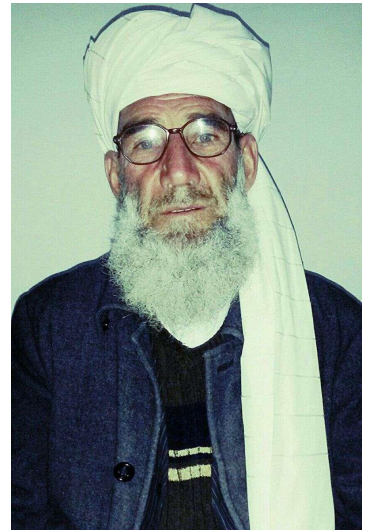
جلریز، یکی از مهمترین ولسوالی(فرمانداری) های ولایت وردک است که در حدود شصت کیلومتری غرب شهر کابل واقع شده است. مردم ولسوالی جلریز و نیز مردم حوزه مرکزی جلریز متشکل از اقوام سادات، هزاره، تاجیک و پشتون هستند. در برخی آمارهای ساختگی پشتون‌ها اکثریت قلمداد می‌شوند، اما در واقع چنین نیست و فارسی زبانها در مجموع دو سوم مردم این ولسوالی را تشکیل می دهند، و شیعیان متشکل از سادات و هزاره ها نصف کل جمعیت ولسوالی را بخود اختصاص می دهند. مرکز ولسوالی جلریز یکی از پنج حوزه مهم این ولسوالی بعد از حوزه سنگلاخ است. جلریز از قدیم بر اساس روایتهای شفاهی مردم منطقه، حد اقل از دوران سلطان محمود غزنوی، مرکز اداری حکومت محلی بوده است و مسجد جامع جلریز در همان زمان ساخته شده بود که در دهه‌های اخیر از نو ساخته شده است.

مردم جلریز در حال حاضر متشکل از پنج قوم به این شرح هستند:

- 1- قوم «بهبود» که در اصل هزاره سرخ پارسا بوده و بعدا در اثر فشار، تاجیک و سنی شده است.
- 2- قوم «فاضل». این قوم در اصل هزاره بوده که بعدا سنی و تاجیک شده است.
- 3- قوم «شاه رخ». گفته می‌شود که این قوم در اصل سید بوده و بعدا سنی و تاجیک شده است. تا کنون سندی در مورد سیادت آنها به دست من نیامده است.
- 4- قوم «تاجیک» که اکثریت ساکنان مرکز جلریز را تشکیل می دهند.
- 5- قوم «یادگار». این قوم سید و از اولاده سیدشاه نظام الدین(شاه سیدبابا) است که با سادات سنگلاخ هم‌خون و قوم محسوب می شوند.

قوم یادگار جلریز

با استناد به شجره نامه یکی از سادات جلریز که در زمان امارت عبدالرحمان خان سیادت شان تأیید و مهر شده است، قوم یادگار از نسل حضرت سیدشاه نظام الدین ملقب به شاه سیدبابا، که مرقدش در باغ لنگک تکانه قرار دارد می باشد. از سید شاه نظام الدین چند فرزند بوده که من تاکنون اسم چهار فرزند ایشان را به این شرح پیدا کرده ام:



استاد سید زین الدین از سادات معظم جلیز

- 1- سیداحمد که جد سادات سنگلاخ می باشد.
 - 2- سید حیدر، مشهور به سیدشاه حیدرکلان جد برخی سادات ولایت سرپل در شمال افغانستان.
 - 3- سیدمیرهاشم، جد برخی سادات شهرستان در ولایت دایکندی.
 - 4- سیدمیر، جد سادات جلیز و قوم یادگار.
- سید یادگار، با چند واسطه به سید شاه نظام الدین می رسد که به یقین از اجداد سید یادگار فرزندی دیگری نیز وجود داشته که جمعیت زیادی را شاید تشکیل داده باشند که متأسفانه اطلاعاتی در مورد آنها وجود ندارد و معلوم نیست که به کدام مناطق دیگر رفته اند، چنان که اعقاب سید یادگار هم همگی در جلیز نمی باشند و در ولایتهای مختلف پراکنده شده اند. فعلاً در جلیز از سادات یادگار چهار پنج خانواده بیشتر نمانده اند.
- دلایلی کافی و متقنی بر سیادت و تشیع اجداد سادات جلیز دلالت دارد:
- 1- شهرت. آنها از قدیم به سیادت در میان مردم منطقه شهرت داشتند و دارند.
 - 2- شجره نامه. سادات جلیز شجره نامه معتبر و قدیمی دارند. در شجره نامه منظوم یکی از سادات جلیز اسامی پنجن آل عبا نوشته شده است: یا الله، یا محمد، یا علی، یا فاطمه، یا حسن و یا حسین(ع).
 - 3- در جلیز مسجدی بنام مسجد سید یادگار وجود دارد که قبل از بازسازی در دهه های اخیر بر سر محراب آن نام پنجن آل عبا نوشته شده بود.
- این نوشته را برخی سنگلاخی ها در گذشته دیده بودند و برخی سادات جلیز نیز شهادت می دهند.
- 4- اعتراف برخی سادات معظم جلیز به این که اجدادشان شیعه بوده اند و البته برخی دیگر از روی تعصب و نا آگاهی انکار می کنند.

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون (قسمت 1)

تاکنون از سوی منابع رسمی و پژوهشگران و تاریخ نویسان افغانستانی نه تنها به صورت هدفمند توجه نشده، بلکه آن را مغرضانه افسانه و بی اعتبار نیز قلمداد کرده اند. مردم وردک نیز متأسفانه حساسیت شان را در این زمینه به مرور زمان از دست داده اند و تنها عده کمی از آنها بر سیادت شان اصرار داشته و مقاومت کرده اند که هنوز سید نامیده می شوند.

تاریخ انتشار : سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۲:۰۷



در مطالعات مختصر، اما جامعی که در رابطه با پیشینه تاریخی و تبار قوم پشتون، به عنوان قوم بزرگی که در افغانستان و پاکستان سکونت دارند و حتی شاخه هایی از آنها در هند و ایران نیز وجود دارند، انجام شد، نظریه تعلق پشتونها به نژاد سامی مورد توجه قرار گرفت. نظریات اسرائیلی تباری و عرب تباری پشتونها بیشتر از نظریه آریایی تباری شان طرفدار داشته و بر مبنای مستحکمتری استوار است.

بعد از مطالعه مختصر در مورد پشتونها در جریان پژوهش موردی در رابطه با ولایت وردک و مردمان آن، متوجه شدم که ادعایی مبنی بر سیادت پشتونهای وردک وجود دارد و این موضوع را سالها قبل در دوره جوانی از مردم وردک شنیده بودم. به موضوعی به این مهمی تاکنون از سوی منابع رسمی و پژوهشگران و تاریخ نویسان افغانستانی نه تنها به صورت هدفمند توجه نشده، بلکه آن را مغرضانه افسانه و بی اعتبار نیز قلمداد کرده اند. مردم وردک نیز متأسفانه حساسیت شان را در این زمینه به مرور زمان از دست داده اند و تنها عده کمی از آنها بر سیادت شان اصرار داشته و مقاومت کرده اند که هنوز سید نامیده می شوند.

برای روشن شدن موضوع سیادت قوم وردک به جستجوی منابع به زبانهای فارسی، پشتو، عربی و انگلیسی پرداختم تا این که به منبع اصلی و معتبری بنام «تاریخ جهانخانی و مخزن افغانی» تألیف خواجه نعمت الله هروی، دست یافتم. این کتاب که حدود 401

سال قبل محققانه و تاحدی مطابق معیارهای امروزی تحقیق نگاشته شده است بطور مشروحی به معرفی قبایل سادات پشتون پرداخته و نسبنامه های آن ها را ذکر کرده است که اسناد معتبر و واقعی برای اثبات سیادت آنها به شمار می رود. نویسنده کتاب «تواریخ خورشید جهان» و دیگر کتابهای مربوط به حسب و نسب پشتون ها که شجره نامه های قبایل پشتون را مفصل تر نگاشته اند از کتاب مخزن افغانی، به عنوان منبع اصلی استفاده کرده اند. در واقع مخزن افغانی کتاب مادر در این زمینه محسوب می شود. در کتاب مخزن افغانی و کتاب تواریخ خورشید جهان از یازده قبیله سادات در میان پشتون ها و چگونگی حضور و گسترش شان ذکر شده و نسبنامه های آنها نیز ثبت شده است. مهمتر از همه، خواجه نعمت الله هروی با قاطعیت نوشته است که غلزایی ها و بنی اعمام شان از اولاده شاه حسین (سید سرمست علی) نیز سید و از نسل امام جعفر صادق علیه السلام هستند. قبیله «متی» که متشکل از فرزندان سید سرمست علی، از دو زن پشتون، یکی دختر شیخ متی بنام «بی بی متو» و دیگری از قبیله کرلانی بنام «مهی» یا «ماهی» می باشد، بزرگترین قبیله سادات پشتون به شمار می رود که هوتکی ها، لودی ها و سوری ها، مربوط به این قبیله بوده و همه در اصل سید و عرب تبارند.

طوایف سادات پشتون

مطالعه تفصیلی تاریخ و چگونگی ورود سادات در میان قبایل پشتون و رشد و گسترش آنها در مناطق مختلف نیاز به تحقیقات جامع و زمان بر دارد که به صورت یک پروژه باید اجرا شود. شناسایی دقیق قبایل سادات در میان پشتون ها در حال حاضر کار دشوار اما شدنی است که باید آن را پژوهشگران، بخصوص پژوهشگران تاریخ، مردم شناسی و امور دینی و مذهبی انجام دهند. اینک به معرفی مختصر سر سلسله های قبایل کوچک و بزرگ سادات در میان پشتون ها پرداخته می شود تا آغازی باشد برای پژوهشگران علاقمند در این زمینه.

در این بخش سیدطاهر، سرسلسله قوم تارن، سیدحسین، سرسلسله قوم خوندی، سیداسحاق، سرسلسله قوم بختیاری، سیدمحمد گیسو دراز، سرسلسله سادات اشترازی، سیدسرمست علی (شاه حسین) سرسلسله قوم متی، سیدشریف از قوم کوتی، سیدزایی از قوم ترین، سیدمعالی و نواب علی محمدخان معرفی می شوند. قابل ذکر است که در رابطه با قوم وردک که از اولاده سیدمحمد گیسو دراز هستند قبلا مطلبی مفصلی نوشته شده و در سایت پیام آفتاب منتشر شده است. ضرورت است که در مورد همه قبایل سادات پشتون تحقیقات جداگانه صورت گرفته و به تفصیل معرفی شوند، ولیکن این جانب فرصت آن را ندارم.

مطالب مرتبط: وردک، برگ دیگری از تاریخ تحریف شده اقوام در افغانستان+عکس

تارن

«تارن» که نام اصلی اش سیدطاهر، است پسر وصلی (پسر خوانده) کاکر، از نوه های غرغشی، فرزند قیس عبدالرشید، جد بزرگ پشتون ها بود. تارن را کاکر، از کودکی به فرزندگی گرفته و بزرگ کرده بود. شجره یا پشتنامه تارن بدین شرح است: سیدطاهر تارن، فرزند سیدناصر، فرزند سیدعلاءالدین، فرزند سیدقطب الدین، فرزند سیدداوود، فرزند سید سلطان کبیر، فرزند سید شمس الدین، فرزند سید احمد، فرزند سیدعلی رفاعی، فرزند سیدحسین، فرزند سیدمحمد، فرزند سیدجواد، فرزند امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام، ابن امام موسی الکاظم علیه السلام، ابن امام جعفر الصادق علیه السلام، ابن امام محمدباقر علیه السلام، ابن امام زین العابدین علیه السلام، ابن سیدالشهداء امام حسین علیه السلام، ابن امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام. (1)

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون (قسمت 2)

در این بخش سیدحسین، سرسلسله قوم خوندی، سیداسحاق، سرسلسله قوم بختیاری، سیدمحمد گیسو دراز، سرسلسله سادات اشترازی، سیدسرمست علی (شاه حسین) سرسلسله قوم متی، معرفی می شوند.

تاریخ انتشار : سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۲:۲۶



مطالعه تفصیلی تاریخ و چگونگی ورود سادات در میان قبایل پشتون و رشد و گسترش آنها در مناطق مختلف نیاز به تحقیقات جامع و زمان بر دارد که به صورت یک پروژه باید اجرا شود. شناسایی دقیق قبایل سادات در میان پشتون ها در حال حاضر کار دشوار اما شدنی است که باید آن را پژوهشگران، بخصوص پژوهشگران تاریخ، مردم شناسی و امور دینی و مذهبی انجام دهند. اینک به معرفی مختصر سر سلسله های قبایل کوچک و بزرگ سادات در میان پشتون ها پرداخته می شود تا آغازی باشد برای پژوهشگران علاقمند در این زمینه.

در این بخش سیدحسین، سرسلسله قوم خوندی، سیداسحاق، سرسلسله قوم بختیاری، سیدمحمد گیسو دراز، سرسلسله سادات اشترازی، سیدسرمست علی (شاه حسین) سرسلسله قوم متی، معرفی می شوند.

سیدحسین خجندی

سیدحسین خجندی مشهور به «خوندی» فرزند خوانده شخصی به نام «دانی» فرزند غرغشی داوی بود. خانواده سیدحسین در آسیای مرکزی و شهر خجند که در حال حاضر مرکز ولایت سغد در تاجیکستان است زندگی می کرد. کودک بود که پدرش ابومحمد، دار فانی را وداع گفت و مادرش که در خجند کسی را نداشت، در اثر قحط سالی مجبور شد او را به دوش انداخته به تنهایی راهی دیار ملتان در هند شود، تا نزد خواهرش که در آنجا زندگی می کرد برود.

سید حسن و مادرش بعد از مدتی خسته و مانده به شهر قندهار رسیدند. در آنجا جوان پشتون به نام دانی که جهت خریدن اسب

آمده بود متوجه سیدحسن و مادرش شده و جویای احوال شان شد.

مادر سیدحسن که زن با عفت و عصمت بود به او گفت که عازم ملتان است، اما راه دور و دراز است شاید نتواند به مقصد برسد. آن جوانمرد جوان، مادر سیدحسن را دلداری داده گفت غصه نخورد که او را در این راه کمک خواهد کرد. دانی بعد از خرید اسب سیدحسن و مادرش را با خود همراه کرده و به خواهرش رساند. خواهرش که متوجه کار نیک دانی جوان شد از مادر سیدحسن خواست که باید شوهر اختیار کند و چه کسی بهتر از این جوان. سرانجام موافقت صورت گرفت مادر سیدحسن با دانی ازدواج کرد و همه با هم به وطن دانی برگشتند. از این پس دانی مراقبت از سیدحسن را به عهده گرفته و او را به فرزند خواندگی خود درآورد. سیدحسن جهت فراگیری علم و معرفت نزد عارف مشهور آن زمان به نام شیخ بهاءالدین زکریا ملقب به حضرت غوث العالم رفت و با آموختن رموز عرفانی، تزکیه نفس و ریاضت کشیدن به بالاترین مقام یعنی «ولایت» رسید و استادش غوث العالم از او خواست که در میان قوم افغان رفته و آنها را به راه حق هدایت کند.

سیدحسن به حکم شیخ بهاءالدین زکریا، در میان قوم غرغشیان آمد و به رهبری و هدایت مردم پرداخت و مشهور به خوندی شد. (2) پشتنامه سیدحسن خوندی بدین شرح است: سیدحسن خوندی فرزند ابومحمد، فرزند سیدعلی، فرزند سیدجعفر، فرزند سیدمحمد، فرزند سیدموسی، فرزند سیدابراهیم اصغر، فرزند امام موسی الکاظم علیه السلام، فرزند امام جعفرصادق علیه السلام. (3).

سید اسحاق (بختیار)

سید اسحاق، سیدی جوانی از اولاد امام زین العابدین علیه السلام بود که خانواده اش در قصبه «اوش» در شهر بغداد زندگی می‌کرد. او مانند سایر سادات و فرزندان ائمه معصومین علیهم السلام در اثر مظالم سلاطین اموی و عباسی مجبور به مهاجرت به خراسان شد و به کوه «کسیغر» که وطن پشتون‌های شیرانی بود مقیم شد.

شخصی از مردم شیرانی به نام «سنجر» با مشاهده آثار بزرگی و نجابت در چهره سید اسحاق، دختر خود که «شیخی» نام داشت را به عقد او درآورد. سیداسحاق از همسرش شیخی، دارای یک فرزند پسر شد که او را سیدحبيب «ابی سعید» نام گذاشت و بعد از مدتی با همسر و فرزندش راهی بغداد شد، اما زمانی که در منطقه قوم کاکر رسید بیمار شده و به عالم بقا پیوست. همسرش فرزند او ابی‌سعید را گرفته و به ملک شیرانی نزد خانواده پدری خود برگشت. مادر ابی‌سعید به خاطر حمایت از فرزندش مجبور شد با مردی از قوم شیرانی به نام «میانی» ازدواج کند. آن مرد که خیلی فقیر بود بعد از ازدواج با مادر ابی‌سعید، به تدریج ثروتمند شد و ثروتمند شدن خود را مرهون بخت و اقبال ابی سعید می‌دانست و در هر مجلسی این مطلب را متذکر می‌شد. به همین دلیل ابی‌سعید مشهور به «بخت آور» و سرانجام «بختیار» شد. (4)

پشتنامه سید اسحاق بدین شرح است:

سیداسحاق فرزند سیدجعفر، فرزند نظام، فرزند عیسی، فرزند محی الدین، فرزند محمد، فرزند حافظ، فرزند نور، فرزند جمال فرزند بوعلی، فرزند یادگار علی، فرزند نشان علی، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، فرزند امام حسین علیه السلام. (5)

سید محمد گیسو دراز

سیدمحمد گیسو دراز، در اواخر قرن هفتم هجری از ملک عرب هجرت نموده و از طریق ایران به منطقه کوه سلیمان که در حال حاضر دو طرف مرز جنوبی افغانستان با پاکستان را تشکیل می‌دهد رفت. ایشان که اهل عرفان و صاحب کرامات بودند توجه سه طایفه پشتون ساکن در آن منطقه متشکل از تمن شیرانی، تمن کاکر و تمن کرانی، قرار گرفتند.

در زمان فتنه مغولان که موجودیت قبایل مذکور مورد تهدید قرار گرفت رؤسای هر سه قبیله نزد سید محمد گیسو دراز آمده و از او خواستند تا دعا نماید که قبایل مذکور در امان بمانند و آسیبی به آنها نرسد. با دعای سیدمحمد خطر از سر قبایل پشتون رفع شد، خواص و عوام هر سه قبیله بیشتر از پیش معتقد به ولایت و فضایل سیدمحمد شدند. سران هر سه قبیله، یکی از دختران شان را به عنوان نذر به عقد سیدمحمد درآوردند و سید مذکور از آنها دارای چهار فرزند پسر شد.

سیدمحمد گیسو دراز، بعد از مدتی که فرزندانش هنوز کودک بودند آنها را با مادرانشان به پدر بزرگان شان سپرده عازم هندوستان شد. ابتدا او در جوار مزار خواجه معین الدین ابوالحسن سنجر ساکن شد و از آنجا به دهلی رفته در خدمت خواجه نصیرالدین محمود مشهور به «چراغ دهلی» قرار گرفته و به رسم صوفیان با او بیعت کرد.

سیدمحمد گیسو دراز به مدت دوازده سال از جامعه گوشه گیری نموده در گوشه کوهی به ریاضت کشیدن مشغول شد، تا این‌که در زمان سلطنت سلطان فیروز شاه به هدایت مردم «دکن» مامور شد. او در دکن و حسن آباد در منطقه گل برگه، خانقاه ساخت و مرکز رجوع مردم قرار گرفت، تا این‌که در سال 825 هجری دار فانی را وداع گفت و مرقدش در حال حاضر زیارتگاه خاص و عام است. پشتنامه سیدمحمد گیسو دراز به این شرح است:

سیدمحمد فرزند سید غور، فرزند سیدعمر، فرزند سیدقاب ، فرزند سیددقاین، فرزند سیدالرجال محمد، فرزند سید اسماعیل اعرج، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام. (6)

سید سرمست علی (شاه حسین)

سید سرمست‌علی، جوان رشید و برومندی از نسل خاندان رسالت بود که در زمان سلطنت ولید ابن عبدالملک ابن مروان اموی، به ظاهر از غور به محل سکونت قبیله «شیخ‌بیت» رفته و در آنجا به شکل ناشناس با اسم مستعار «شاه حسین» ساکن شده مورد حمایت شیخ مذکور قرار گرفت.

سید سرمست‌علی خودش یا پدرش در زمان حکمرانی حجاج ابن یوسف ثقفی، خدمتگذار دولت اموی در عراق و حجاز، که به قتل و کشتار بی‌رحمانه مخالفان بنی امیه به ویژه سادات و شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام پرداخته بود به غور رفته و بعد از این که لشکر اموی، به دستور حجاج ولایت غور را که مردم آن در آن زمان از طرفداران اهل بیت و مخالفان بنی امیه، بودند مورد تجاوز قرار داد، سید سرمست علی از غور فرار کرد و به شکل ناشناس در خانه شیخ بیت مقیم شد. شیخ بیت و همسرش به شاه‌حسین پناه داده، و او را جزء خانواده خویش قرار دادند.

بعد از مدتی شاه حسین (سرمست‌علی) عاشق «بی بی متو» دختر جوان شیخ بیت شد. همسر شیخ که از این امر آگاهی یافت موضوع را با شیخ در میان گذاشت، اما شیخ گفت هر چند شاه‌حسین جوان خوبی است و آثا بزرگی در او مشاهده می‌شود اما کفو ما نیست و از اصل و نسب او خبر نداریم.

همسر شیخ نزد شاه حسین آمده جویای اصل و نسب او شد. شاه حسین خود را از فرزندان اشراف و بزرگان و حکام غور و به روایتی از شاهزادگان ایران معرفی کرده و بخاطر اطمینان بخشیدن از او خواست که کسی را برای تحقیق به غور بفرستد.

شیخ بیت این نظر را قبول کرد و کسی به نام «کاغ دور» را که از دوستان نزدیک شان بود به غور فرستاد. کاغ دور که احتمالا از حقیقت حال شاه حسین خبر شده بود در موقع بازگشت قبل از ملاقات با شیخ بیت و همسرش از شاه حسین خواست که اگر می‌خواهد به نفع او عمل کرده و شهادت دهد که از بزرگ زادگان و شاهزادگان غور است، باید با دختر او نیز ازدواج نماید. ممکن است که خود شاه حسین از کاغ دور چنین تقاضایی کرده باشد.

به هر حال، شاه حسین و قاصد(کاغ دور) با هم توافق کردند و کاغ دور به شیخ بیت اطلاع داد که شاه حسین راست گفته و از

شاهزادگان غور است. شیخ بیت، بی بی متو را به عقد شاه حسین درآورد و شاه حسین از او صاحب فرزندی شد که اخلاف آنها به بزرگترین اقوام پشتون تبدیل شدند. قبیله‌های مشهور غلزایی، هوتکی، لودی و سوری پشتون از نسل سید سرمست‌علی مشهور به شاه حسین هستند. (7)

پشتنامه شاه حسین (سید سرمست‌علی) به این شرح است: سید سرمست علی، فرزند سید سلطان شاه بایزید، فرزند سید معین الدین، فرزند سید محمدشاه، فرزند سید جلال‌الدین، فرزند سید شاه اجمل سامانی، فرزند سید شاه ابوالقاسم، فرزند سیدعبدالله، فرزند شاه حسن الامرا، ابن امام سید اسحاق، ابن امام حق ناطق جعفر صادق علیه السلام (8).

آنچه راجع به شاه حسین نوشته شد برداشت نویسنده از حقیقتی بود که خداوند خواسته یا ناخواسته بر قلم خواجه نعمت الله هروی جاری ساخته آن هم بعد از این که شاه حسین را از اولاد سلاطین غوری و از نسل ضحاک معرفی کرده است.

قبل از گسترش استعمار غرب به ویژه استعمار انگلیس به شبه قاره هند و خراسان، مورخان مسلمان و مخصوصاً مورخان پشتون از جمله خواجه نعمت الله هروی و شیرمحمدخان گنداپور، شاه حسین را از جمله شاهزادگان غور و از نسل ضحاک ماران تازی می‌دانستند. البته برخی مورخین، غوریان را از نسل ساسانیان و کیانیان نیز دانسته اند، اما عده‌ایابی قابل توجهی آنان را عرب تبار معرفی کرده اند. هروی و گنداپور در رابطه با غوریان عرب تبار یا تازی نسب‌نامه شاه حسین را چنین نوشته اند: شاه حسین فرزند شاه معزالدین محمود، فرزند جمال الدین حسین فرزند سلطان بهرام. (9)

اسامی شاه معزالدین محمود و جمال الدین حسین، پدر و جد ساختگی شاه حسین (سرمست علی) در کتب تاریخی معتبر در زمره شاهزادگان غوری وجود ندارد. برخی مورخین متأخر از جمله عبدالحی حبیبی، غوریان را پشتون و آریایی نژاد معرفی می‌کنند، اما نام اجداد آریایی شان را ذکر نمی‌کنند.

نظریه آریایی تباری پشتونها در تحقیقاتی که نویسنده این سطور از منابع مختلف داخلی و خارجی نموده است به اثبات نمی‌رسد اما نظریه اسرائیلی تباری و عرب تباری آنها طرفداران زیادی دارد و خود پشتونها در طول تاریخ خود را با افتخار اسرائیلی و عرب تبار خوانده اند و نسب‌نامه‌های ثبت شده شان در تاریخ به‌خصوص در کتاب معتبر مخزن افغانی، اسناد تاریخی محسوب می شوند نه افسانه و فولکلور.

بنابراین، شاه حسین اگر از نسل شاهان غور محسوب شود و غوریان تازی تبار باشند، او نیز عرب تبار است و اگر شاه حسین همان سید سرمست‌علی و از نسل امام جعفر صادق علیه السلام باشد که هست، بازهم عرب تبار است و فرزندان او عرب تبار محسوب می شوند که پشتون شده اند.

و اما دلایل و شواهد و قریبه‌هایی که سیادت شاه حسین را ثابت می‌سازد از این قرار است:

1- اعتراف خواجه نعمت الله هروی در کتاب مخزن افغانی، که ایشان در این رابطه چنین می‌نویسد: «شاه حسین که به قول اصح نامش سید سرمست علی بود و به شاه حسین ملقب شده است، بر رأی مهر ضیای اهل دانش و بینش مخفی و محتجب نماند که قوم نوحانی [نوحانی با سه پشت به شاه حسین می رسد] خود را سید می‌گویند، بلکه از قوم متی همه را سید می‌داند و این مقدمه را به براهین صادقه به ثبوت رسانیده، چنانچه از نسب‌نامه غفران پناه محبت‌خان ابن شیرشاه نوحانی که ابا عن جدّاً بر تمام قوم و آلوس نوحانی سلطنت و حکومت سرداری ایشان است و مملکت آن مرز و بوم به ایشان زیب و زینت دارد، به طریق ایجاز در این مجموعه محمودیه مرقوم می‌نماید.

محبت خان ابن شیرشاه ابن شهنازخان ابن دولت خان ابن موسی خان ابن کتی‌خان ابن جلال خان ابن لقمان خان ابن عیسی خان ابن دولت‌خان ابن پسین ابن مما ابن لودی ابن نوحانی ابن اسماعیل ابن سیانی ابن ابراهیم ملقب به لودی ابن سید سرمست علی ملقب به شاه حسین ابن سید سلطان شاه ابن بایزید ابن سید معین الدین ابن سید محمد شاه ابن سید جلال الدین ابن سید شاه اجمل سامانی ابن سید شاه ابوالقاسم ابن سید عبدالله ابن سید شاه حسن الامرا ابن امام سید اسحاق ابن امام حق ناطق جعفر صادق ابن امام محمد باقر ابن امام حضرت زین العابدین ابن حضرت امام حسین ابن حضرت امیرالمومنین علی مرتضی و حضرت فاطمه الزهرا بنت حضرت محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (10)

2- شاه حسین اگر از طایفه غوری و اشراف زاده یا شاهزاده بوده چرا با اسم مستعار به تنهایی به قبیله شیخ بیت پناهنده شد در حالی که بر اساس روایت مخزن افغانی و تواریخ خورشید جهان، پدرش به مکه و حجاز مرکز حکومت حجاج ثقفی رفت و کسی به او کاری نداشت. از سوی دیگر، بعد از سلطه اموی‌ها بر غور، حکمران غور به مقام خود ابقا شد و شاهزاده‌های فراری برگشتند، چرا شاه حسین برگشت، در حالی که هیچ دلیلی برای برگشتن او وجود ندارد.

3- شاه حسین، نام مستعار برای خود از آن جهت انتخاب کرد که با هویت اصلی به عنوان سید و علوی شناسایی شده و به قتل می رسید. اگر این خطر موجود نبود نیازی به تقیه و کتمان هویت اصلی نداشت.

5- مهمتر از همه اخلافش بعد از چند پشت که خطر رفع شد، هویت اصلی خود را آشکار کردند و نسب‌نامه شان را به عنوان سند سیادت‌شان ارائه کردند.

6- پژوهشگر جوان به نام دیروچی (Dirogi) از پشتون های پاکستان در سایت سیاست (پاکستانیون کی آواز) به سیادت شاه حسین اعتراف نموده می نویسد:

شیخ بیت یا بیتین بابا، یک شخصیت روحانی پرهیزگار و متدین بود. دخترش که متو نام داشت با سید شاه حسین که خود را از شاهزادگان ایران (پارس) معرفی کرده بود ازدواج کرد. سید شاه حسین در یک وضعی پریشان و خطرناکی که گرفتار شده بود از وطن خود [در ملک عرب] بار هجرت بسته و در جستجوی امنیت و آرامش نزد شیخ بیتین بابا [در کوه سلیمان] آمده در آنجا به دعا و عبادت مشغول شد و از محضر شیخ بیت نیز استفاده کرد، چنان که با عمل نیک و سعی و تلاش رضایت او را حاصل نمود. ازدواج شاه حسین و متو دختر شیخ، برخی داستان‌های رمانتیک ایجاد کرد.

سید شاه حسین زن دیگری هم داشت به نام مَهِی (Mahi) دختر کاغ دور، از طایفه پشتون های کرلانی. فرزندان سید شاه حسین از این دو مادر (مهی و متو) به نام قبایل متی شهرت یافتند.

سید شاه حسین که به شاهزاده ایرانی شهرت یافته بود یک سید بود. در اثر رفتار ظالمانه و کشتار بی رحمانه بنی امیه و بنی عباس، شخصیت‌ها و خانواده‌های زیادی از سادات کشته شده و عده‌ای هم مجبور به مهاجرت به ایران و خراسان (به شمول افغانستان) شدند و اقامت دائمی اختیار کردند.

از ترس رفتار خصمانه و ستمگرانه حکام وقت علیه سادات، افراد متدین و نجیب این طایفه مجبور بودند در هر سرزمینی از جمله در کوه سلیمان هویت شان را مخفی نگه دارند تا شناسایی نشده و بی‌گناه به قتل نرسند. ممکن است که اجداد شاه حسین هم به عنوان ساداتی که در معرض خطر قرار داشتند خود را شاهزادگان ایرانی (پارس) معرفی کرده باشند، اما پشتون ها به صورت عموم سید را باچا یا پاچا و یا شاه‌جی، می نامند تا به آنها احترام گذاشته شود. (11)

7- صاحب کتاب مجمع التواریخ در رابطه با سیادت غلزایی ها چنین می نویسد: « قبیله غلزّه [غلزایی] امیر اویس [میر ویس خان] نام داشت و فرقه غلزّه به نحوی که از زبان ایشان شنیده شده خود را سید می‌دانند و به طوری بیان می‌نمایند که اثبات ولدالنای خود می‌کنند و به همین جهت در وقتی که محمود پسر امیر اویس تسخیر اصفهان نموده و پادشاه گردید نقش سکه خود را این بیت نمود:

سکه زد بر سیم و زر، مانند قرص آفتاب

شاه محمود جهانگیر سیادت انتساب (12)

کوثر پیامبر در سلیمان کوه؛ طوایف سادات پشتون (قسمت 3)

در این بخش سید شریف از قوم کوتی، سیدزایی از قوم ترین، سید معالی و نواب علی محمد خان معرفی می‌شوند.
تاریخ انتشار: سه شنبه ۲۸ جدی ۱۳۹۵ ساعت ۱۷:۳۱



در این بخش سید شریف از قوم کوتی، سیدزایی از قوم ترین، سید معالی و نواب علی محمد خان معرفی می‌شوند.
قوم کوتی (سید شریف)

سرسلسله قوم کوتی شخصی است به نام سید شریف که در دوران کودکی تحت حمایت ابراهیم، نبیره شیخ بیت قرار گرفت. ابراهیم کودک سید زاده را پرورش داده و وقتی به سن بلوغ رسید دختری از خانواده خود را به عقد او درآورد. سید شریف صاحب دو فرزند به نام‌های محسن‌شاه و حسن‌شاه شد. محسن‌شاه به منطقه «بنون» که فعلاً در خاک پاکستان است رفت و حسن شاه در کوه «بتنی» ماندگار شد. (13)

قوم سید زی (سید جمال)

این قوم که سید صحیح النسب از نسل سید جمال بخاری می‌باشد شامل قوم «ترین» پشتون شده است، با وجودی که از لحاظ زبان و فرهنگ و رسوم پشتونیزه شده اند، اما سیادت خود را هم حفظ کرده اند.
سید جمال بخاری فرزند سید علی بخارایی سه برادر دیگر به نام‌های سید جلال، سید کمال و سید بلبل داشت.
این طایفه در حال حاضر بیشتر ایالت پختون‌خواه پاکستان در دیره اسماعیل خان زندگی می‌کنند. سابق در قندهار هم سکونت داشتند. (14)

سید معالی

سید معالی در منطقه مرغزار در قندهار سکونت داشت. روزی که او به شکار رفته بود لشکر ازبک وارد قندهار شده و مال و جان شهر را غارت کردند. در این میان سیده بی بی گلنار، همسر حامله سید معالی هم اسیر شد. ازبک‌ها بعد از خروج از قندهار سیده را به ژمند ابن خیرالدین ابن سرین سپردند. سید معالی در جنگ شهید شد و وقتی که زمند از حال آن سیده خبر شد به او پیغام داد که او راضی هست او را به نکاح خویش درآورد.

بی بی گلنار، پیام داد که از سید معالی حامله است و فعلاً نمی‌تواند تصمیم بگیرد تا خدا هرچه بخواهد. بعد از چندی فرزند بی بی گلنار به دنیا آمد و اهالی منطقه از خوشحالی که سید زاده ای از نسل پیامبر در میان شان پیدا شده او را «محمد» نام گذاشتند.
محمد بعد از این که به سن بلوغ رسید ازدواج کرد و دارای چهار فرزند، سه پسر و یک دختر شد. پسرش سید مبارک (بارکزی) الیاس و شهاب الدین نام داشتند. پشتنامه سید محمد به این شرح است:

محمد فرزند سید معالی، فرزند سید علی، فرزند سید عیسی، فرزند سید یعقوب، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید ابوالخیر، فرزند سید ملک، فرزند سید فارس، فرزند سید ناصر، فرزند سید طاهر، فرزند سید یوسف، فرزند سید علاءالدین، فرزند سید قطب الدین، فرزند سید داوود، فرزند محمد طایی، فرزند سید سلطان حمد کبیر، فرزند سید سلطان شمس الدین تبریزی، فرزند سید حبیب، فرزند سید معروف، فرزند سید علی رافع، فرزند سید جنید بغدادی، فرزند سید علی، فرزند سید حسن، فرزند سید احمد جام، فرزند سید ابراهیم سرخ، فرزند سید محمد، فرزند سید علی موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام. (15)

نواب علی محمد خان

علی محمد خان کودک سید زاده‌ای بود که سردار داوود خان مورث اعلای رام پور، از قوم بریچ، در موقع حمله به یکی از مناطق هند در سال 617 هجری، از جمله مال و اشیایی که غارت کرد، او را نیز که یک کودک هفت ساله بود به غنیمت گرفت.
داوودخان که فرزند نداشت و کودک سیدزاده هم زیبا بود او را با خود بُرد و پس از تحقیق معلوم شد که کودک سید است و پدر و مادرش مرده اند. سردار داوود این کودک را به فرزندگی گرفت و علی محمد خان نام نهاد. صاحب زاده منصور علی خان ابن قاسم علی خان خلف نواب فیض الله خان بهادر، بعد از جستجوی زیاد از سادات منطقه شجره نواب علی محمد خان را به دست آورد که به این شرح است:

نواب علی محمد خان بهادر، فرزند سید دلاورعلی، فرزند سید یعقوب علی، فرزند سید دلدار علی حیدری، فرزند سید یونس، فرزند سید طاهر، فرزند سید خواجه غیاث الدین احمد، فرزند سید نجم الدین، فرزند سید خواجه عبدالعزیز، فرزند سید ادريس ابوالمعالی، فرزند خواجه ابراهیم، فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام. (16)

پانویشت ها

1. خواجه نعمت الله هروی، تاریخ خان جهانی و مخزن افغانی، ص 630.
- خواجه نعمت الله هروی، ص 633-634.
- همان، صفحه 634 - 635.

خواجہ نعمت اللہ، ص 642 و شیر محمد خان گنداپوری، ص 274.
مجمع التواریخ، ص 275.

خواجہ نعمت اللہ، ص 644، شیرمحمدخان، ص 275 - 277.

خواجہ نعمت اللہ ہروی، 594 - 622.

خواجہ نعمت اللہ ہروی، ص 613.

شیر محمد گنداپور، ص 207.

ہروی، خواجہ نعمت اللہ، ص 612 - 613.

. History of Pashtuns/page5 <http://www.siasat.pk/forum/showthread.php?>

مرعشی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، سال 1207 ہجری قمری، کتابخانہ طہوری، 1362، ص 3.

شیر محمد خان، ص 311.

ہمان، صفحہ 310.

خواجہ نعمت اللہ ہروی، ص 582 - 583.

نمونه های آلودگی اقتصادی

احمد خرم وزیر راه و ترابری دولت هشتم خاتمی: قبل از افتتاح ، سپاه از ما دو هزار هکتار از زمین های فرودگاه امام را خواست تا پایگاهی نظامی افتتاح کنندو یعنی می خواستند دقیقاً اتفاقی که در فرودگاه مهرآباد رخ داد تکرار شود در حالی که فرودگاهی مثل فرودگاه امام که بین المللی است در اختیار دولت و گمرک قرار دارد و فرودگاه نظامی نیست و من با این در خواست مخالفت کردم. طبق فرمان رهبری این فرودگاه غیرنظامی بود ولی سپاه اعتنا نمی کرد.

از همان زمان هم مخالفت نیروهای نظامی با فرودگاه امام آغاز شد و کارشکنی ها بالا گرفت . درست روز افتتاح فرودگاه اولین هواپیما از امارات عازم فرودگاه بود که ناگهان سپاه با تانک و نفربر زرهی و جنگنده میگ و سوخو کل فرودگاه را محاصره کرد و تانکها روی باند فرود قرار گرفتند تا مانع فرود هواپیمای اماراتی شوند. وزیر عمان را روی زمین کشان کشان بردند

یکی از مسافران دیپلماتیک یعنی وزیر فرهنگ و هنر عمان با برخورد ناخوشایند و بسیار بدی از سوی نیروهای سپاهی مواجه شد یعنی یقه او را گرفتند و روی زمین کشاندند . من قریب 15 دقیقه از وزیر فرهنگ عمان بابت این اتفاق عذرخواهی می کردم. در همان زمان وزارت راه و ترابری قراردادی با شرکت «تاو» ترکیه منعقد کرده بود. ما در آن زمان قراردادی طلایی به ارزش 200 میلیون دلار برای فاز دوم فرودگاه با این شرکت ترک بسته بودیم. قرار بود فرودگاه با استانداردهای اروپا و با الگو برداری از فرودگاه فرانکفورت ساخته شود شرکت ترکیه ای هم اصطلاحاً «کننده» بود، ولی سپاه با تصاحب فرودگاه و با کمک مجلس اصولگرا این قرارداد را فسخ کرد.

بعد از 8 سال (سال 91) قرارگاه خاتم هزینه ساخت فاز 2 این فرودگاه را 6 هزار میلیارد تومان معادل 2 میلیارد دلار برآورد کرد.

علی یونسی، وزیر اطلاعات دولت سید محمد خاتمی در اسفند ماه ۸۳ ضمن اعتراف به کشف میلیاردها تومان کالای قاچاق در فرودگاه پیام گفته بود : "بسیاری از کالاها در این فرودگاه بدون حضور مأموران گمرکی ترخیص می شوند." در پائیز ۸۳ سپاه پاسداران نه فقط با اقدامی ضربتی و به بهانه های امنیتی فرودگاه تازه تأسیس امام خمینی را در حومه تهران به روی کلیه پروازها بست، بلکه کنترل فرودگاه پیام را تا امروز کاملاً در دست گرفته است.

روزنامه ایران در سپتامبر سال 2007 (سال 86) گزارش داد که در همان هیجده ماه اول پس از اشغال فرودگاه "میلیاردها دلار وسایل لوکس، تلفن همراه و لوازم آرایش از فرودگاه امام خمینی به طور قاچاق وارد کشور شد." روزنامه قدس در بهار ۸۴ نوشت : سپاه پاسداران در حال ساختن یک رشته تأسیسات در سواحل خلیج فارس است که ایرانیان بعضاً آنها را "اسلکهای نامریی" می نامند.

احمد خرم وزیر راه و ترابری سال 83 عنوان کرد 94 اسکله غیرمجاز در خلیج فارس، کیش، بوشهر، هرمزگان، بندرعباس، انزلی و ... در اختیار سپاه قرار دارد که بدون نظارت گمرک و دولت است، اعلام این خبر باعث استیضاح وی در مجلس شد.

یکی از قراردادهای مهم دولت احمدی نژاد با قرارگاه خاتم الانبیا توسعه بندر شهید بهشتی در چابهار به ارزش ۳۴۱ میلیون دلار بوده است

تیمسار شهرام رستمی جانشین ستاد مشترک ارتش: خرید زمینهای اطراف پایگاه نیروی هوایی ارتش در شیراز توسط سپاه فجر و تلاش برای مصادره این پایگاه در دوره فرماندهای قالبیاف در سپاه که منجر به شهادت یک نفر از پرسنل نیروی هوایی شد.

30 درصد اقتصاد کشور دست نهادهایی است که برای ترانزیت کالا و واردات و ... باید اسکله- بنادر- فرودگاهها را تصاحب میکردند تا بدون هیچ نظارتی فعالیتهای اقتصادی و ... خود را توسعه دهند. (کاظم نادر علی. نقل از اینترنت)

